کودکان و نوجوانان در قیام عاشورا

(رهیافتی بر برنامه‌سازی در رسانه ملی)

عبدالله محمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

کودکان و نوجوان در قیام عاشورا (رهیافتی بر برنامه سازی در رسانه ملی)

نویسنده:

عبدالله محمدی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

کودکان و نوجوان در قیام عاشورا (رهیافتی بر برنامه سازی در رسانه ملی)

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی، عبدالله، ۱۳۶۱ -

عنوان و نام پدیدآور : کودکان و نوجوان در قیام عاشورا (رهیافتی بر برنامه سازی در رسانه ملی)/ عبدالله محمدی؛ تهیه کننده مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر : قم: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهشهای اسلامی، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۱۳۶ ص. : جدول . ؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س م.

شابک : ۴۱۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۳۰۲-۰

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۳۳] - ۱۳۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق -- کودکان

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/م۳۲۷۶۳ک۹ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۳۳۳۰۷

ص:۱

فهرست مطالب

ص:۴

ص:۵

دیباچه

دیباچه

یکی از جلوه های باشکوه حرکت کاروان امام حسین علیه السلام ، حضور کودکان همراه امام حسین علیه السلام و خاندان مکرم ایشان است. این حضور شورانگیز به شکوه حرکت امام حسین علیه السلام رنگ و بوی خاصی بخشید.

در حماسه کربلا ـ هر یک از رادمردان و شیرزنان عاشورا به سهم خود بر اعتلا و سربلندی این حماسه افزودند اما کربلا از حماسه کودکانی که در این سفر جاودانه، هم پای ایثارگران و جانبازان عاشورا چکامه حضور سرودند خاطره ای فراموش ناشدنی بر سینه دارد.

موفقیت در انجام مسؤولیت های خطیری که بر عهده یکایک یاران امام حسین (علیه السلام) در کربلا نهاده شده بود، جز از طریق آراسته بودن به فضیلت های والای انسانی و الهی امکان پذیر نمی باشد. بدون شک وجود مجموعه ای از صفات و ویژگی های برجسته انسانی در جوانان و نوجوانان کربلا بود که آنان را به عنوان دلاورمردان تاریخ و اسوه همه ایثارگران بعد از خود در طول تاریخ زنده نگهداشته و جاودانه کرده است.

از سویی برخی از کودکان اگر چه نجنگیدند اما حضور و شهادتشان نقش مهمی در عظمت ابعاد قیام و نیز شتاب بخشیدن در فروپاشی بنیان ظلم و استبداد در جامعه گردید.

آری عاشورا تابناکی خود را مدیون درخشش خورشید کربلا و ستارگانی است که گرد آن منظومه نورافشانی نموده اند.

و اما...الگوپذیری و سرمشق گرفتن از رفتار دیگران از ویژگی هایی است که به حکم آفرینش در وجود انسان به ودیعه نهاده شده است. این ویژگی در گروه سنی کودک و به ویژه نوجوان نمود بیشتری دارد. به همین دلیل، در این پژوهش ، برخی از ویژگی های کودکان و نوجوانان حاضر در کربلا را که قابلیت الگودهی به کودکان و نوجوانان امروزی را دارند، بیان شده است .

این اثر تلاشی است اگر چه انـدک؛ جهت معرفی زیبایی های که کودکان و نوجوانان عاشورا بر حماسه کربلا افزودند و تاثیر نقش آفرینی آنان در کودکان و نوجوان کشورمان.امید است مورد توجه برنامه سازان رسانه ملی قرار گیرد.

گروه مناسبت ها

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صداوسیما

مقدمه

ص:۸

مقدمه

«کودکـان و نوجوانـان عـاشورایی»، پژوهشـی درباره نوزادان (شـیرخوارگان)، کودکان و نوجوانانی است که در کربلا حضور داشـته اند. تعداد این کودکان با توجه به منابع تاریخی، ۲۵ نفر بوده است. از این تعداد، پانزده نفر به شـهادت رسـیده و ده نفر باقی مانده اند. دو نفر (طفلان مسلم) نیز در کربلا حضور نداشته, ولی به شهادت رسیده اند.

به این بخش از عاشورا، جز در فواصل مقاتل و کتاب های تاریخی ــ مـذهبی, توجه نشده است. تعداد انگشت شـماری کتاب ادبی نیز با به خـدمت گرفتن عناصـر داسـتانی و شـعری، کوشـیده انـد زنـدگانی تنی چنـد از کودکان عاشورایی را بازسازی و بازنویسی کنند.(۱) همچنین کتابی نیز به صورت مسـتقل درباره زنـدگانی کودکان و نوجوانان نوشـته شـده و با بهره گیری از منابع مختلف، ابعادی از زندگانی این بزرگ مردان کوچک را از منظر تاریخی روشن کرده است.(۲)

در پژوهش کودکان و نوجوانان عاشورایی به این نکات توجه شده است:

ص:۹

۱- فریبا کلهر، ۱۰ قصه عاشورایی.

۲- سید احمد موسوی وادقانی، یاران کوچک حسین۷.

ـ پرهیز از حاشیه روی,

ـ پرداختن به اصل موضوع,

ـ استفاده از منابع در دسترس همگان,

ـ کاربردی کردن گزاره های پژوهش,

ـ توجه ویژه به مباحثی مانند: ارتباطات، پیام های موجود و ضرورت الگو گیری,

ـ تأکید بر ظرفیت بالای موضوع کودکان و نوجوانان عاشورایی, برنامه سازی در رسانه ملی,

ـ برقراری ارتباط میان گذشته (واقعه عاشورا) و حال (زندگی امروز).

پژوهش حاضر کوشیده است متناسب با اوضاع و احوال کودکان، نوجوانان و جوانان جامعه کنونی و امکان یابی های جدید در بهره مندی از پیام های عاشورا پیش رود. همچنین می کوشد کودکان و نوجوانان عاشورایی را به عنوان الگو و اسوه، پیش روی مخاطبان قرار دهد. امید که در این راه، گامی هرچند کوچک برداشته باشد. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!

در پایان, از زحمات جناب آقای رنجبر، مدیر محترم گروه مناسبت ها و همراهی بزرگوارانه ایشان در سختی ها و تأخیرهای ناگزیر پیش آمده برای این اثر, تشکر می کنم. همچنین سپاس گزار عزیزانی چون سرکار خانم مریم سقلاطونی و جناب آقای علی کاملی هستم.

فصل اول: کلیات

اشاره

ص:۱۰

فصل اول: کلیات

ص:۱۱

در این فصل، مفاهیم کاربردی پژوهش حاضر، تعریف و حدود و ثغور بحث ها مشخص می شود. تا ندانیم از چه حرف می زنیم، رسیدن به گفتمانی مشترک، مشکل خواهد بود. تعاریف ذیل, برگرفته از منابع حوزه های اصطلاح شناسی، فقه و حقوق، جامعه شناسی و روان شناسی است.

الف) نوزاد (شیرخواره)

الف) نوزاد (شیرخواره)

دهخدا در تعریف نوزاد می گوید: «طفلی که شیر می خورد، رضی، شیرخوار، شیرخور».(1)

نوزاد یا طفل شیرخواره، به فردی گفته می شود که تازه به دنیا آمده و نیازمند تأمین منابع غذایی از شیر مادر است. معمولاً در ساعت ها، روزها یا هفته های نخست به این فرزند تازه به دنیا آمده, «نورسیده» می گویند.

در علم پزشکی، نوزاد به فردی گفته می شود که کمتر از یک ماه از تولد او گذشته باشد.

واژه «نوزاد» از واژه های «نو» و «زاد» گرفته شده که «نو» به معنای جدید و «زاد» به معنای زاده شده است.

نوزاد در فرهنگ نامه های مختلف، برای توصیف کودکان بین سنین یک تا دوازده ماه, به کار می رود. با این حال، تعاریف بین تولد و سه

۱- علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل «شیرخواره».

سالگی نیز متفاوت است. همچنین «نوزاد» به کودکان زیر سن بلوغ قانونی نیز اشاره می کند.

ب) کودک

ب) کودک

«کوچک، صغیر، کوتک به معنای صغیر, صورت دیگر آن کوچک است, طفل و بچه؛ خواه پسر باشد و یا دختر, فرزندی که به حد بلوغ نرسیده, طفل».(۱)

همچنین دهخدا ذیل واژه «طفل» آورده است: «بچه نوزاد آدمی, کودک, مولود».

کلمه «کودک» از ریشه واژه پهلوی «kuk» به معنای «کوتاه» است و با واژه های «کوتاه» و «کوچک» هم خانواده به شمار می رود. این واژه به بزرگ نشدن و سادگی و پاکی نیز اشاره دارد.

این واژه در زبان و ادبیات فارسی, با کلماتی مانند کوچک، صغیر، دختر یا پسری که به حد بلوغ نرسیده باشد، طفل، دختر بچه یا پسر بچه خردسال و جوان, مترادف است.

در مقدمه کتاب جامعه شناسی دوران کودکی آمده است: «کودک عضوی از جامعه تعریف می شود که هنوز به دلیل عدم تجهیز به مهارت های اجتماعی مورد نیاز نقش ها، نقشی مؤثر در سازمان اجتماعی ندارد».

به عقیده مترجمان این کتاب، این تعریف از مفهوم کودک، سنتی شمرده می شود، ولی هنوز هم مهم ترین تعریف این مقوله است. آنها برداشت امروزی از مفهوم کودک و دوران کودکی را «به مثابه یک مقطع زمانی که آدمی طی می کند تا از کودکی بیولوژیک به عضو اجتماعی

۱- همان، ذیل «کودک».

تبـدیل شود، برداشتی کم سابقه و مـدرن» می داننـد و بر این باورند که دوران مدرن، مفهوم نقش ها و قالب های نقشـی را در خانواده بازبینی کرد و تعریف های جدیدی از نقش های مورد نیاز به دست داد.(۱)

فقها نیز به بحث درباره مفهوم «کودک» پرداخته انـد. حضـرت امام خمینی رحمه الله می فرماید: «الصَّغيرُ وَهُو الَّذی لَم يَبلُغْ حَدَّ البُلوغِ مَحجورٌ عَليهِ شَـرعاً لا تَنفُذُ تَصرفاتُه فِي أَموالِهِ؛ صغیر کسی است که به حد بلوغ نرسیده باشد. این شخص از تصرفات در اموال خود ممنوع خواهد بود.»(۲) ایشان در جایی دیگر می گویـد: «هرچند که در کمال تمیزی و رشد باشد و تصـرفاتش در نهایت سود و صلاح صورت گیرد»،(۳) چنین شخصی از نظر فقها کودک تلقی می شود.

علمـای حقوق ذیـل کلمه «صـغیر» می گوینـد: «پسـر و دخـتری که به بلوغ شـرعی نرسـیده است, از محجورین است. به محض رسیدن به بلوغ، حجر او محو می شود. بدون اینکه احتیاج به صدور حکم از سوی حاکم شرع باشد. اگر پیش از بلوغ به حدی رسد که دارای تمیز باشد, او را صغیر ممیز گویند».(۴)

در تبصـره یک قانون ۴۹ مجازات اسـلامی مقرر شده است: «منظور از طفل، کسـی است که به حد بلوغ شـرعی نرسـیده باشد. بلوغ شـرعی بر اساس تبصـره یک ماده ۱۲۱۰ قـانون مـدنی برای پسـر، پـانزده سال تمام قمری و برای دختر، نه سال تمام قمری است».

بر اساس کنوانسیون حقوق کودکان، افراد زیر هجده سال، کودک به شمار می آیند.

ص:۱۵

۱- آلیســون جیمز، کریس جنکسـن، آلـن پروت، جـامعه شناســی دوران کـودکی (نظریـه پردازی دربــاره دوران کـودکی)، مترجمان: علی رضا کرمانی و علی رضا ابراهیم آبادی، مقدمه کتاب.

۲- امام خمینی، تحریر الوسیله، الجزء الثانی، ص ۱۲.

۳- همان.

۴- محمدجعفر لنگرودی، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۳، ص ۲۳۵۲.

از نظر عرف نیز دوره کودکی پس از نوزادی آغاز می شود و تا رسیدن به سن قانونی ادامه می یابد. حد فاصل میان نوزادی و نوجوانی را در عرف عام, دوره کودکی می نامند.

به هر روی، دوره کودکی, بخشی از دوره های زندگی انسان است. آن گونه که سخن رفت، برای این دوران مرز دقیقی تعیین نشده و به ویژگی های فردی، شرایط محیطی، وراثتی و تغذیه هر شخص وابسته است. کودکی پس از دوره نوزادی و پیش از نوجوانی قرار دارد. از آنجا که دوره نوجوانی را یازده تا بیست سال و نوزادی را زیر سه سال ذکر کرده اند، دوره کودکی را بین سه تا یازده سال در نظر می گیریم.

ج) نوجوان

ج) نوجوان

از نظر لغت، «نوجوان» چنین تعریف شده است: «پسر یا مردی که هنوز خطش ندمیده باشد, پسری که تازه پا به مرحله جوانی گذاشته, شاب, حدیث السن».(۱)

البته دهخدا «نوجوان» را به معنای «پسر» گرفته است، در حالی که این تعریف، ناظر به بخشی از کاربرد این واژه است و ذکر یکی از مصداق های آن؛ نه همه مفهوم آن.

«نوجوانی دوره است حد فاصل میان کودکی و بزرگ سالی. حدود و همچنین طول مدت آن, چندان مشخص نیست و بسته به افراد و جوامع گوناگون متغیر است».(۲)

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل «نوجوان».

۲- حسن احدی و نیک چهر محسنی، روان شناسی رشد (مفاهیم بنیادی در روان شناسی نوجوانی و جوانی)، ص ۱۱.

«دوره نوجوانی چندین سال، دوازده تا تقریباً هجده الی ۲۱ سالگی، به درازا می کشد».(۱)

منظور از نوجوانی، رشـد از نظر جنبه هـای زیستی، روانی، عـاطفی و اجتماعی است. نوجوانی، دوره ای میان کودکی و بزرگ سالی است؛ دوره انتقال از وابسـتگی کودکی به استقلال و مسئولیت پذیری جوانی و بزرگ سالی. در این دوره، نوجوان با دو مسئله اساسی روبه روست: بازسازی و بازنگری ارتباط با والدین، بزرگ سالان و جامعه؛ و بازشناسی و بازسازی خود به عنوان فرد مستقل.

روان شـناسان در زمینه تعریف نوجوانی اتفاق نظر ندارنـد، اما به طور کلی می توان گفت که نوجوانی دوره ای بین کودکی و بزرگ سـالی است که طول مـدت آن براسـاس فرهنـگ هـا و محیـط هـای مختلف، متفـاوت است و از حـدود یازده تا بیسـت سالگی ادامه دارد.

نوجـوانی، دوره گـذار از کـودکی بـه بزرگ سـالی اسـت که تغییرات آن در همه زمینه هـا بروز می یابـد: نوجـوان رفتارهـای کودکانه را به تدریج از دست می دهد، خواهان استقلال است، می خواهد همه چیز را تجربه کند، افکار انقلابی دارد

طغیانگر است، تمایل به تنهایی دارد، رابطه با هم سالان برای او بسیاری ارزش مند است.

نوجوانی, دوره ای از زندگی فرد، میان پایان کودکی و آغاز بزرگ سالی است. این دوره با تغییرات فیزیولوژیک شـناخته می شود که در فرد روی می دهد. این تغییرات با بسیاری از حالات عاطفی و رفتاری

ص:۱۷

۱– همان.

در فرد همراه است. در مدت چند سال، بدن کودک دبستانی, به بزرگ سالی بالغ تغییر شکل می یابد و همین تغییرات، زمینه ساز اضطراب و نگرانی در او می شود؛ به ویژه هنگامی که نوجوان از ویژگی ها و تغییرات مربوط به این دوره, آگاهی چندانی نداشته باشد.

آغاز نوجوانی با تغییرات بدنی هم زمان می شود و در نتیجه، ردیابی ظاهری آن آسان تر است, در حالی که پایان آن, بر حسب شکل گیری ساخت های عقلی و تغییرات عاطفی و اجتماعی, نوسانی در نظر گرفته شده است. به همین دلیل, کسانی که به ضابطه های ظاهری تکیه کرده اند، آغاز نوجوانی را زیست شناختی و پایان آن را فرهنگی دانسته اند.(۱)

درباره مفهوم «نوجوانی» پژوهش های گوناگونی شده است. قدمت نظریه های مربوط به این موضوع را تا زمان ارسطو عقب برده اند؛ به گونه ای که وی را در این زمینه صاحب نظر می دانند. ارسطو تاریخ تقریبی نوجوانی را در دختران و پسران یونانی، حدود چهارده سالگی تعیین کرده است. وی افزون بر تغییرات جسمی و روحی، صفات و خصوصیاتی نیز برای این دوره و مرزبندی آن با بزرگ سالی در نظر گرفته است, اما این صفات «اگرچه هم زمان با بلوغ هستند، اما ارتباط مستقیمی با آن ندارند و بیشتر ناشی از کمبود تجربه در نوجواناننـد تا ساختمان بدنی و فیزیولوژیک آنان. برای نمونه، از آنجا که نوجوانان نیاز را تجربه نکرده اند، تمایلی به پول ندارند یا چون هنوز فریب نخورده اند، زودباورند و نبود بدبینی در آنان بدین علت است که هنوز طعم تلخی ها

ص:۱۸

۱- محمد منصور، روان شناسی ژنتیک (تحول روانی از تولد تا پیری)، به نقل از: کانجر و پیترسن، ۱۹۸۴.

و محرومیت ها را نچشیده اند».(۱)

تقریباً تا قرن نوزدهم تعریفی بهتر از تعریف ارسطو در مورد نوجوانی, دیـده نمی شود. در حدود سال های ۱۸۰۰، پزشکان به مطالعه بلوغ و تغییرات هم زمان با آن توجه خاصـی پیـدا کردنـد، اما برای اولین بار، اسـتانلی هال، نوجوانی را به حیطه مباحث روان شناسی جدید وارد کرد. او با تمرکز بر خصوصیات روانی نوجوانان, بر اهمیت مطالعه این دوران تأکید داشت.

امروزه نظریه تحولی هال به صورت کامل پذیرفتنی نیست، ولی همچنان پژوهش های وی درباره بلوغ و نوجوانی ارزشمندند.

مفهـوم نوجـوانی همـواره بـا «بلـوغ» در آمیختـه اسـت. منظـور از بلـوغ، رشـد و بلـوغ در همه جنبه هـا, اعم از فیزیکی، عقلی و اجتمـاعی است. نوجوانی, دوره ای حـد فاصل کودکی و بزرگ سالی است که حـدود و نیز طول مـدت آن، چنـدان مشـخص نیست و بسـته به افراد و جوامع گونـاگون، متغیر است. آغـاز آن را که بـا بلوغ همراه است، بـا قـاطعیت بیشـتری می توان تعیین کرد. طول مـدت نوجوانی در جوامع گوناگون, یکسان نیست. دوره نوجوانی, هم از نظر نوجوان و هم از نظر والدین از قدیم، دورانی دشوارتر از سـال های کودکی، قلمـداد شـده است. ۳۰۰۰ سال پیش از تولـد مسـیح، ارسـطو اظهار داشت که نوجوانان «پرشور و آتشی مزاجند».

نوجوانی بیشتر به عنوان دوره ای بین کودکی و بزرگ سالی تعریف می شود. برخی مؤلف ها، نوجوانی را برابر با بلوغ جنسی و دوره تغییرات فیزیکی می دانند که اوج آن در تکامل در تولید مثل است، ولی بیشتر،

۱- همان، ص ۱۲.

نوجوانی بـا مفـاهیم روانی و اجتمـاعی تعریف می شود. برای مثـال, آغـاز آن با بلوغ و خاتمه مبهم و نامشـخص آن، با بزرگ سـالی است. این واژه، برچسب منـاسبی برای دوره ای از زنـدگی فرد (تقریباً بین ۱۲_۲۰سـالگی) است و چنین کاربردی، هیچ گونه قید و تعریفی درباره خصوصیات رشد نوجوان ها یا علل اختصاصی نوجوانی ندارد.

د) فرهنگ عاشورا

د) فرهنگ عاشورا

پرداختن به زنـدگی نامه کودکان و نوجوانان عاشورا بـدون در نظر گرفتن فرهنگی که این بزرگان از آن برخاسـته انـد، میسر نیست. باید بستر ایجاد شده را تبیین, و در الگوپذیری بدان توجه کرد.

«مقصود از فرهنگ عاشورا، مجموعه مفاهیم، سـخنان، اهداف و انگیزه ها، شـیوه های عمل، روحیات و اخلاقیات والایی است که در نهضت کربلا گفته شده یا به آنها عمل شده یا در حوادث آن نهضت، تجسم یافته است. این ارزش ها [و] باورها هم در کلمات سیدالشهدا علیه السلام و اصحاب و فرزندان حضرت متجلی است».(۱)

جواد محدثی، این مفهوم را به خوبی روشن می سازد: «فرهنگ عاشورا همان زیربنای عقیدتی و فکری است که در امام حسین علیه السـلام و شهدای کربلا و اسرای اهل بیت علیهم السلام بود و سبب پیدایش آن حماسه و ماندگاری آن قیام شد. مجموعه آن باورها و ارزش ها و مفاهیم را می توان در عنوان های زیر خلاصه کرد: مقابله با تحریف دینی، مبارزه با سـتم طاغوت ها و جور حکومت ها، عزت و شرافت انسان، ترویج مرگ سرخ بر زندگی ذلت بار

۱- جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۳۴۴.

، پیروزی خون بر شمشیر و شهادت بر فاجعه، شهادت طلبی و آمادگی برای مرگ، احیای فریضه امر به معروف و نهی از منکر و سنت های اسلامی، فتوت و جوانمردی حتی در برخورد با دشمن، نفی سازش با جور یا رضایت به ستم، اصلاح طلبی در جامعه، عمل به تکلیف به خاطر رضای خدا، تکلیف گرایی چه به صورت فتح یا کشته شدن، جهاد و فداکاری همه جانبه، قربانی کردن خود در راه احیای دین، آمیختن عرفان با حماسه و جهاد با گریه، قیام خالصانه برای خدا، نماز اول وقت، شجاعت و شهامت در برابر دشمن، صبر و مقاومت در راه هدف تا مرز جان، ایثار، وفا، پیروزی گروه اندك، ولی حق بر انبوه گروه باطل، هواداری از امام حق و برائت و بیزاری از حکام جور، حفظ کرامت امت اسلامی، لبیك گویی به فریاد استغاثه مظلومان، فدا شدن انسان ها در راه ارزش ها و...».(۱)

ه_) ارتباط

ه_) ارتباط

فرآیند «انتقال پیام» از «فرستنده» به «گیرنده» به شرط «همسان بودن معانی» بین آنها ارتباط، نام دارد. در این تعریف, با چند مفهوم سر و کار داریم که در ادامه به آنها بیشتر خواهیم پرداخت. در واقع، ارتباط به فرستنده، پیام و گیرنده, نیازمند است. ارتباطات انواع مختلفی دارد: غیرکلامی، تصویری، کلامی، نوشتاری و نظایر آن. ارتباط می تواند حتی غیرانسانی نیز باشد: ارتباطات حیوانات، گیاهان و قارچ ها. همچنین ارتباطات دارای الگوهای گونه گونی است: متقابل، رسانه ای و دانشگاهی.(۲)

و) الگو یا اسوه

۱- همان.

۲- با اندکی دخل و تصرف، برگرفته از سایت «ویکی پدیا» (www.fa.wikipedia.org).

و) الگو یا اسوه

دهخدا برای واژه «الگو» چند معنا به کار می برد: «روبر، مدل، سرمشق، مقتدا, اسوه, قدوه، مثال، نمونه».(۱)

بسیاری از جنبه های شخصیتی و رفتاری ما، بر گرفته از رفتار دیگران است که همان «الگو»پذیری است.

الگوپـذیری یعنی رضایت فرد به انطباق رفتارش با دیگرانی که خود می پسـندد، در جهت هماهنگی و انسـجام رفتاری با آنها. الگوپـذیری، زمـانی صورت می گیرد که مـا به تقلیـد و یـادگیری بـپردازیم. حـتی گـاهی در کارهـای هنری نیز مـا نـاگزیر از محاکـات (تقلیـد، بـازآفرینی) هستیم. از آنجـا که انسـان، موجودی اجتماعی است و پیوسـته با اجتماع در ارتباط است، اثر می گـذارد و اثر می پـذیرد. الگـودهی و الگوپـذیری، رابطـه ای دوسـویه اسـت کـه از انسـان سـر می زنـد و از برقراری «ارتبـاط» سرچشمه می گیرد.

«تَأسی» به معنای الگو قرار دادن دیگری در عمل است. از این عنوان, در باب های مختلف فقه مانند

،

و غیر آن دو, به مناسبت سخن رفته است.

تأسی در

یعنی اسوه و مقتدا قرار دادن پیشوایان

و پیروی از آنان در اعمال و رفتار.

گفتار و کردار

صلی الله علیه و آله و نیز

علیهم السلام از آن جهت که ظرف

و اراده

متعال هستند، همواره منطبق با خواست و محبت حضرت حق, بلکه عین آن است. از این رو،

متعال در آیات متعددی از

، بندگان را به پیروی از آنان و اطاعت

از

و

ص:۲۲

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل «الگو».

ایشان فراخوانده و اعلام کرده است که وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله ، الگو و اسوه ای نیکو برای شماست. بنابراین, در فضیلت تأسی به معصومان علیهم السلام در گفتار و رفتار, شکی نیست، بلکه تأسی به آنان, به معنای انجام دادن عمل مطابق با عمل ایشان،

است. بدین معنا که عملی که آن بزرگواران به عنوان واجب،

یا

انجام داده اند، بر امت نیز واجب است که آن عمل را با همان عنوان انجام دهند.

اگر عملی که معصوم علیه السلام انجام داده, از نظر

،

یا

معلوم باشد، بحثی نیست و اگر معلوم نباشد و شواهد تعیین کننده نیز وجود نداشته باشد، در اینکه آن عمل بر وجوب دلالت دارد یا استحباب یا

_ به معنای

نه مقابل وجوب و

_ اختلاف است. البته اگر عمل،

(قربی) باشد در دلالت آن بر برتری, شکی نیست.(۱)

ز) الگوپذیری

ز) الگوپذیری

اسوه، از ماده «ا س و» به معنای اقتدا کردن و راضی بودن به رفتار الگو و در همه احوال همانند او بودن است و در اصطلاح به معنای الگویی است که انسان از آن پیروی می کند، چه در خوبی ها و چه در بدی ها. این کلمه در فرهنگ اسلامی, برای پیروی از الگوهای شایسته استفاده می شود؛ چنان که در قرآن همیشه با صفت «حسنه» آمده است: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ؛ همانا وجود ابراهیم (راه و روش) برای شما الگویی شایسته است». (ممتحنه: ۴)

اسوه سازی در تعلیم و تربیت، جایگاه مهمی دارد و مربی می تواند با اسوه سازی صحیح, بسیار راحت تر از روش های دیگر به تربیت بپردازد.

ص:۲۳

۱- به نقل از: «ویکی فقه» www. Wikifegh.ir.

اهمیت اسوه به اندازه ای است که برخی آن را مهم ترین تبلیغ عملی در همه دوران زندگی می دانند.

درباره اهمیت اسوه، سید قطب در کتاب روش تربیت اسلامی چنین می نویسد: «علمی ترین و پیروز ترین وسیله تربیت، تربیت کردن با یک نمونه عملی و سرمشق زنده است».(۱)

امروز کودکان و نوجوانان برای دست یابی به شخصیت و برگزیدن صفات لازم برای تعالی و موفقیت، به الگوهای رفتاری مناسب, بیش از پیش نیاز دارند. هم بر اساس وظیفه انسانی و هم بر اساس تکلیف اسلامی, ضروری است که هدایت و راهنمایی درستی از جانب والدین و مربیان در زمینه رویکرد جوانان به الگوهای مذهبی صورت گیرد. اگر سرمشق ها، رفتار مناسبی در قبال جوانان بروز ندهند، آنان را در برابر ارزش های اخلاقی, سست و حتی بی توجه خواهند کرد.(۲)

واژه و اصطلاح «الگو» در علوم انسانی به دو معنا به کار می رود که عبارتند از:

یک ـ طرح و برنامه آماده اجرا

دو ـ نمونه های عینی یک طرح اندیشه یا مکتب

در تعریفی دیگر درباره اصطلاح الگو چنین آمده است: «الگو یا Pattern بیانی از نظم است و بر مجموعه ای از روش های رفتاری قابل رؤیت انسان دلالت می کند».

اگر الگوپذیری را رضایت فرد به انطباق رفتارش با الگوها و تلاش او

۱- نک: حمید نجفی مقدم، « نقش خانواده در الگوسازی نوجوانان و جوانان»، نشریه مربیان، ش ۴.

۲- همان.

برای هماهنگی و انسجام رفتاری اش با آن الگوها بدانیم، باید خاستگاه این الگوپذیری را در تمایل وی به پیشرفت و حس کمال جویی جست وجو کنیم. هر فردی تحت تأثیر حس کمال خواهی خویش, الگو یا اسوه ای را انتخاب و از او پیروی می کند؛ چرا که آفرینش انسان به گونه ای است که عشق به کمال مطلق به صورت یک اصل فطری در او نهاده شده و این امکان را به وی می دهد که از راه های گوناگون، استعدادهای خود را شکوفا سازد و ابعاد وجودی خویش را گسترش و کمال بخشد. در این زمینه، علم روان شناسی نیز اثبات کرده که آدمی برای دست یابی به کمال و سعادت, در جست وجوی الگوی صحیح زندگی است.(۱)

اهمیت الگو و اسوه مناسب در تربیت جوانان به اندازه ای است که دین مبین اسلام, آن را یکی از مهم ترین عوامل پیشگیری از بروز مشکلات جوانان می داند و از پیروی کورکورانه نهی می کند و آنان را به بصیرت فرا می خواند. چنان که در قرآن کریم آمده است: «اِنّا وَجَدْنآ ابائَنا عَلی اُمَّهٍ وَ اِنّا عَلی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ. قالَ اَوَلَوْ جِئْتُکُمْ بِاَهْدی مِمّا وَجَدْتُمْ عَلَیْهْ ابآئَکُم...» (زخرف: ۲۳ و ۲۴)

«الگوها» در تربیت، تأثیر بسیاری دارند و هر چقدر الگو محبوب تر باشد، اثرگذاری آن نیز بیشتر است. حضرت علی علیه السلام بهترین الگو برای نوجوان و جوان است؛ چرا که دوران کودکی و نوجوانی را در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذرانده و رفتار او را الگوی خود قرار داده بود. چنان که می فرماید: «پیامبر صلی الله علیه و آله مرا از دوران کودکی تحت تربیت خود گرفت و هر

۱- همان.

روز، اخلاقی نیکو به من تعلیم و دستور می داد».

آن حضرت و فرزندانش, بهترین الگو برای نوجوانان و جوانان هستند. ازاین رو، با تبیین سیره زندگی امام, می توان او را در تمام مراحل به عنوان الگو انتخاب کرد.

نوجوانی, دوران بحران هویت است. نبود تعادل بین ارزیابی نوجوان از خود و ارزیابی جامعه از وی, می تواند سرآغاز این بحران باشد. این بحران زمینه مناسبی است که الگوهای فرهنگی غربی, هویت ساز نوجوان آشفته و سردرگم شوند.

در واقع، الگوپذیری به فرآیندی گفته می شود که در آن, رفتار فرد یا گروهی, یعنی الگو، به مثابه محرکی برای افکار، نگرش ها یا رفتارهای شخص دیگری که او را مشاهده کرده است, به کار گرفته شود.

الگو چیزی است که ساخته می شود تا برای ساختن نمونه های دیگر, سرمشق قرار گیرد. الگوی رفتاری مناسب, بسان کودکان و نوجوانان عاشورایی با «پیام»هایی که در بخش های قبلی به آن اشاره شد, الگویی مناسب برای سرمشق گیری نسل امروز به شمار می رود.

در مسیر الگوگیری کودکان و نوجوانان از هم سالان عاشورایی خود, نهادهای مختلفی اثر گذارند از آن جمله خانواده، مدرسه و نظام آموزشی و رسانه هایی چون رادیو و تلویزیون. در این اثر تلاش شده است پیام کودکان عاشورایی از طریق رسانه ملی به مخاطبان آن ارسال شود.

فصل دوم: الگوگیری از کودکان و نوجوانان عاشورایی

اشاره

ص:۲۶

فصل دوم: الگو گیری از کودکان و نوجوانان عاشورایی

ص:۲۷

به طور کلی، ۲۵ کودک و نوجوان در کربلا حضور داشته اند: دو نوزاد (شیرخوار)، ده کودک، یازده نوجوان،

کودکی که در شکم مادر سقط شده و جوانی که در سن او اختلاف نظر وجود دارد. از این میان, پانزده نفر در واقعه کربلا و حوادث پس از آن شهید شده اند و ده نفر نیز جزو بازماندگان به شمار می روند.

این اثر به بحث درباره زندگی این ۲۵ کودک و نوجوان می پردازد. اگر مقصود, تنها توجه به مباحث تاریخی و زندگی نامه ای بود، تاکنون به صورت پراکنده در منابع دست اول، دوم و متأخر و در فواصل کتاب ها بسیار به آن پرداخته شده است, اما آنچه اکنون اهمیت دارد, مناسباتی است که نسل امروز با این شخصیت ها می تواند برقرار کند. شیوه برقراری «ارتباط» درست با «پیام» (داده)های کودکان و نوجوانان عاشورایی، بسی ضروری تر از دانش تاریخی درباره این ماجراست. داشتن نگاهی کاربردی و عملی به موضوع، در برگیرنده نکات آموزشی و تربیتی ارزنده ای است که نسل امروز جامعه ایران نیازی مبرم بدان دارد. در این میان رسانه ملی نیز با توجه به رسالت خود، ظرفیت بهره گیری از ابعاد چند وجهی زندگی و هنر کودکان و نوجوانان عاشورایی را در برنامه سازی های گوناگون خویش دارد. بنابراین، شناخت

ص:۲۹

دوباره این بزرگان و توجه به جنبه هایی که کمتر دیده شده، جلوه های تازه ای از این مهم پیش روی مخاطب قرار می دهد.

در این فصل، ابتدا درباره «ارتباط» «پیام»، «انتقال پیام»، «فرستنده»، «گیرنده» و «الگو» بحث می کنیم تا روشن شود، جامعه کنونی از زندگی نامه این ۲۵ کودک و فراتر از آن، از «فرهنگ عاشورا» چه بهره هایی می تواند ببرد. سپس به سراغ بخش اصلی این رویداد مهم مذهبی و تاریخی خواهیم رفت, یعنی «پیام» و «الگو»هایی که می توان از سیره آنان گرفت.

الف) ارتباطات

الف) ارتباطات

بشر با زبان گفتار و تصویر می کوشد با استفاده از نمادها، نشانه ها و دستور زبان (قواعد)، جهان پیرامون خود را توصیف کند. همچنین واژه

به مشخصات مشترک از زبان اشاره دارد. آموزش زبان به طور معمول در کودکی بشر صورت می گیرد. بیش از هزاران زبان بشری, الگوهایی از صدا یا حرکت را برای نمادهایی به کار می برند که برقراری با دیگران را ممکن می سازد. زبان، ویژگی های خاص خود را به اشتراک می گذارد؛ اگرچه بسیاری از آنها شامل استثناها هستند. انسان افزون بر بهره گیری از زبان گفتار، از دیگر زبان ها نیز استفاده می کند: زبان بدن، تماس چشمی، زبان اشاره و ارتباطات لامسه ای. همچنین از رسانه هایی چون تصاویر، گرافیک، صدا و نوشتن, در برقراری ارتباط بهره می گیرد. ارتباطات به انواع «کلامی»، «نوشتاری»، «غیر کلامی» و «تصویری» تقسیم می شود.

جامعه هدف این پژوهش، خواهان برقراری ارتباطی بهینه و کاربردی با «فرستندگان» «پیام» هستند.

ص:۳۰

آن گونه که در فصل نخست نیز اشاره شد، در برپایی یک «ارتباط», به عناصری چون «پیام»، «فرستنده» و «گیرنده» نیاز داریم.

ب) فرستنده و گیرنده

ب) فرستنده و گیرنده

«فرستنده» و «گیرنده», به عنوان بخش های اصلی برقراری ارتباط, ویژگی هایی دارند. در جریان برقراری ارتباط, باید به عوامل متعدد توجه کرد؛ از جمله خصوصیات فرستنده و گیرنده پیام. چهار ویژگی را برای این دو در نظر گرفته اند که عبارتند از:

ــ مهارت لغوی,

ــ طرز فکر و گرایش,

ــ معلومات و اطلاعات,

ــ خصوصیات اجتماعی و فرهنگی.

حال، کودکان و نوجوانان عاشورایی در مقام «فرستنده» هستند و هر شخصی که دل در گروی این «ارتباط» نهد، «گیرنده» است. این پژوهش به جامعه کنونی نظر دارد. پس این قشر، پیش فرضی برای گیرنده پیام در نظر گرفته می شوند.

ج) پیام

ج) پیام

پیام یا پیغام، حجمی کران دار (دارای آغاز و پایان) از

است که از فرستنده به گیرنده فرستاده می شود. پیام ها از

، نشانه های نوشتاری (

) یا ترسیمی یا

تشکیل می شوند.

به طور معمول، میان زمان تنظیم و فرستادن پیام و دریافت آن از سوی گیرنده,

زمانی وجود دارد. در بسیاری موارد، فرستنده اطمینان کامل ندارد که آیا گیرنده، پیام او را دریافت خواهد کرد و زمان این دریافت کی خواهد بود.

در نوعی از ارتباط که «

» نامیده می شود، دریافت کننده پیام می تواند در انتخاب و هدایت پیامی که قرار است دریافت کند، اثر بگذارد.

روش های متعددی برای فرستادن پیام وجود دارد. در قدیم, بیشتر پیام ها به وسیله

یا

فرستاده می شد. امروزه می توان پیام ها را از راه های الکترونیک با

،

و دیگر راه ها ارسال کرد. امروزه همچنین امکان ضبط پیام ها و خواندن و شنیدن مکرر آنها وجود دارد. در تلفن ها این کار از طریق

انجام می شود.

پیام می تواند گزاره های برگرفته از ایدئولوژی باشد و بزرگان آن شریعت در پی ابلاغ پیام خود به گیرندگان پیام برآیند.

کودکان و نوجوانان با حضور پررنگ و اثرگذار خود در کربلاـ و پس از آن، پیام های زیادی ایجاد کردند و در مقام «فرستنده», در پی رساندن آنها به «گیرنده» بودند.

د) پیام های کودکان و نوجوانان عاشورایی

اشاره

د) پیام های کودکان و نوجوانان عاشورایی

پیام هایی که از حضور کودکان و نوجوانان در کنار امام حسین علیه السلام و همراهی ایشان، می توان دریافت کرد، از این قرار است:(۱)

۱. ماندگار کردن یاد و خاطره عاشورا با تکیه بر عواطف انسانی

ص:۳۲

۱- بخش های ۱و ۳ این فصل با دخل و تصرف, برگرفته از «ویکی پدیا» است.

۱. ماندگار کردن یاد و خاطره عاشورا با تکیه بر عواطف انسانی

«عاشورا»، حیات بخش اسلام است و «کودکان و نوجوانان» حاضر در این ماجرا خون جاری در رگ عاشورا به شمار می روند. کیست که بر کشته شدن طفلی دل نسوزاند؟ در حالی که آن طفل, دو ویژگی «معصومیت» و «تعلق به خاندان پیامبر را نیز دارا باشد؟ آنان، شخصیت هایی مانا در تاریخ دین اسلام هستند که سبب توجه ویژه به فرهنگ عاشورا شده اند.

«جنینی که در شکم مادر سقط می شود.» یکی از اشخاصی که پا به دنیا ننهاده، طعم ستم کوفیان را چشید، محسن بن حسین علیه السلام بود. وی که فرزند رباب, دختر امری القیس بود، بر اثر مصائب واقعه کربلا، در کنار کوه بزرگی به نام جوشن در غرب حلب، به شهادت رسید. زمانی که اسیران خاندان امام حسین علیه السلام را از کنار این کوه عبور می دادند، یکی از همسران امام در آنجا جنینش را سقط کرد. غم این ماجرا به اینجا ختم نمی شود؛ چرا که وی از کارگران آن معدن، آب و نان طلبید، ولی آنها او را تحقیر کردند و دشنام دادند و آب و نان نیز به وی ندادند. در دامنه آن کوه، زیارتگاهی معروف به «مشهد السقط» و «مشهد الدکه» است که مدفن محسن بن حسین است.

«نوزادی که ساعاتی بیش از تولدش نگذشته.» عبدالله بن حسین به وقت نماز ظهر روز عاشورا متولد شد.

نشسته بود که کودک را نزد او آوردند. امام علیه السلام او را در آغوش گرفت و آب دهان خویش را در کامش ریخت و نامش را عبدالله نهاد. در این هنگام,

ـ به روایتی

ـ تیری به سوی آن کودک پرتاب کرد. تیر بر گلوی طفل نشست و آن را شکافت.

خون گلوی کودک را جمع کرد و به سوی آسمان پاشید. قطره ای از آن خون به زمین برنگشت.

«طفلی که تنها شش ماه از تولدش سپری شده.» امام حسین علیه السلام ، علی بن حسین (علی اصغر)، فرزند شش ماهه اش را که از تشنگی بی تاب شده بود، به سمت دشمن برد, بلکه دل آنان به رحم آید، اما آنان به جای آب، تیری سه شعبه به سوی او پرتاب کردند که گلوی طفل را شکافت. امام، خون این کودک را به آسمان پاشید و فرمود: «آنچه مصیبت وارده را بر من آسان می کند، این است که خداوند می بیند».

همچنین توجه به سرنوشت «دو کودکی که جرمشان نسبتی است که با پدر دارند»، «نوجوانی که چند ماهی بیش نیست داماد شده است» و...، دل هر بیننده ای را به درد می آورد. پرداختن به جزئیات زندگی و شهادت این گروه از حاضران در واقعه کربلا, مایه ماندگاری این بخش انکارناپذیر از تاریخ اسلام است. تحمل اندك کودکان و نوجوانان در برابر شدت تشنگی و مصائب و قساوت دشمنان، عمق فاجعه را بیشتر عیان می کند و سبب مانایی یاد آنان در ذهن مخاطب می شود.

۲. دلیلی قاطع بر حقانیت اهداف اباعبدالله علیه السلام

۲. دلیلی قاطع بر حقانیت اهداف اباعبدالله علیه السلام

در جنگی که زنان و کودکان قربانی می شوند، همواره آن سمتی که مرتکب جنایات جنگی شده، محکوم و اهدافش خصمانه و غیربشری قلمداد می شود. در جنگ نابرابر میان سپاه امام حسین علیه السلام و سپاه یزید نیز با توجه به جنایاتی که در حق زنان و کودکان صورت گرفته, در قضاوتی کاملاً بی طرف, سپاهیان ابن سعد محکومند و حقانیت و اهداف متعالی اباعبدالله علیه السلام بر همه روشن است. دشمن، بی توجه به سن و جنسیت افراد، دست به جنایت زده است.

ص:۳۴

حضور چهار دختر (رقیه، فاطمه و سکینه دختران امام حسین علیه السلام و حمیده دختر مسلم) در کارزار کربلا و شهادت رقیه سه ساله در خرابه های شام و به اسارت بردن زنان و کودکان، دلیلی روشن بر حقانیت اباعبدالله علیه السلام است.

۳. ادای تکلیف در هر سن و شرایطی

۳. ادای تکلیف در هر سن و شرایطی

در بحبوحه جنگی که کوچک و بزرگ نمی شناسد، آن کس که به سن تکلیف نیز نرسیده, دست به کار بزرگی می زند و حتی با اعتراض و مویه و حمله به دشمن با چوب، در ادای تکلیف نانوشته ای می کوشد که در این اوضاع بر او واجب شده است. او می کوشد از هر راهی، امام عصر خویش را یاری رساند.

۴. پیام رسانی با اثر گذاری بالا

۴. پیام رسانی با اثر گذاری بالا

کودکان و نوجوانان بازمانده از حادثه کربلا, به تبلیغ و پیام رسانی واقعه نینوا پرداختند. تأثیر پیامی که از دلی صادق و معصوم برمی آید، به مراتب بیشتر از دیگر فرستندگان پیام است. از این رو, سخن کودکی که خود نظاره گر مصیبت ها بوده, بر دل مخاطبان می نشیند. او که از خیل شهدا جا مانده، رسالت خود را ابلاغ درست و مؤثر «پیام»های عاشورا می داند. او می گوید؛ دیگران می گریند.

پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش، امام زین العابدین علیه السلام و اهل حرم را در حال اسارت, نزد یزید آوردند. حضرت امام محمد باقر علیه السلام که دو سال و چند ماه بیشتر نداشت، نیز همراه پدر بود. هنگامی که یزید حضرت زین العابدین علیه السلام را دید, گفت: یا علی بن الحسین [در روزگار]

چه دیدی؟! حضرت فرمود: چیزی را دیدم که خدا پیش از آفرینش آسمان ها و زمین ها, درباره آن قضاوت کرده است.

آن گاه امام محمـد باقر علیه السـلام شـروع به ابلاغ پیام عاشورا کرد. وی بعـد از حمـد و ثنای خدا, در پاسخ یزید فرمود: اهل مجلس تو حلال زاده نیسـتند؛ زیرا پیغمبران و فرزنـدان آنان را غیر از فرزنـدان زنا کسـی نخواهـد کشت. یزید سـکوت کرد و دستور داد آنان را از مجلس خارج کنند.

به این ترتیب, پیام های عاشورا به وسیله کودکان حاضر در این حادثه، به دیگران می رسید.

۵. عبادت

۵. عبادت

توجه امام حسـین علیه السـلام به اقامه نماز در بحبوحه جنگ و پیروی کودکان و نوجوانان از ایشان، نشان دهنده توجه به امور دینی است. نمازی که برای شـهدا اقامه شد، توجه به شـعائر دینی در کربلا و تأکید بر نماز اول وقت، همه بیانگر توجه بزرگان و کودکان و نوجوانان به این امور مهم بوده است.

طفلان مسـلم نیز در زنـدان، روزها را روزه می گرفتنـد و هنگام شـهادت نیز به قاتل خود گفتنـد: «اگر جز کشـتن ما چاره ای نیست، پس مهلت بـده چنـد رکعت نمـاز بخوانیم.» وی گفت: «هر قـدر که می خواهیـد نمـاز بگزاریـد؛ اگر نماز به حال شـما سودی دهد!»

طفلان مسلم چهار رکعت نماز گزاردند، آن گاه سر به سوی آسـمان بلند کردند و خدا را چنین خواندند: «یا حَیُّ یا حَکیمُ یا أحکمَ الحاکمین أحْکمُ بَینَنا وَ بَینَه بِالحَقِّ».

قاتل آنها، ابتدا برادر بزرگ تر و سپس برادر کوچک را کشت.

۶. ولایت پذیری

ص:۳۶

۶. ولایت پذیری

«ولایت» به کسر واو و فتح یا, در لغت از ماده «و ل ی» و به معنای متکفل کار کسی شدن، دست یافتن بر چیزی و تصرف کردن در آن، مالك امر شدن و تصرف کردن است.(۱) همچنین معانی ای چون قرب، تسلط، فرمان روایی، محبت، زمامداری و سرپرستی برای آن ذکر کرده اند.

در قاموس مذهبی، قرب را «قرب معنوی» گفته اند. نزدیکی و پیوند قلبی، نوعی «ولایت ورزی» به شمار می رود. ولایت از منظر اسلام، قرب ویژه ای است که با انواع دیگر «ولایت» تفاوت دارد و رابطه مستقیم و بی واسطه میان دو کس یا دو نهاد یا دو گروه، که از جنس محبت، ریاست، حاکمیت، تبعیت، تصرف و مانند آن باشد، ولایت نامیده می شود.(۲)

علاقه شدید کودکان و نوجوانان به امام حسین علیه السلام و دل دادن به امر او و او را «ولی» خود دانستن، از جلوه های باشکوه کربلاست.

موضوع ولایت در قرآن, نمود مشخصی دارد: «هُنَالِکَ الْوَلَایهُ لِلَّهِ الْحَقِّ». (کهف: ۴۴) در این آیه, حقیقت ولایت به تمام و کمال، از آنِ خدای بر حق است؛ و خداوند در آیه ذیل اطاعت پیامبر و صاحبان امر را همچون اطاعت خود به طور مطلق واجب گردانیده است؛ «أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم». (نساء: ۵۹)

در روایتی از امام باقر علیه السلام ــ که خود از کودکان حاضر در کربلا بوده ــ بر نقش کلیدی و محوری امام و حجت خدا در میان مسلمانان به عنوان

۱- لغت نامه، ذیل «ولایت».

۲- عبدالله جوادی آملی، شمیم ولایت، ص ۴۶.

راهنمای دین، مفسر و تبیین کننده احکام و هدایت گر مردم به سوی رستگاری و کمال معنوی, تأکید شده است.

۷. آزادگی

۷. آزادگی

برای آزادگی, معانی ای چون «جوانمردی، اصالت، نجابت، شرافت، مروت، مکرمت، وارستگی و مردمی» ذکر کرده اند.(۱)

امام علیه السلام در کربلا به این مفهوم توجه داشت و سپاهیان دشمن را نیز به این مهم فرامی خواند. آزادگی، شرافت و نجابت، صفات برگزیده ای است که شایسته کودکان و نوجوانان عاشورایی است و آنان پیش از عاشورا، این ویژگی ها را به صورت های گونه گون از امام عصر خویش آموخته بودند؛ از جمله هنگامی که امام حسین علیه السلام امان نامه عمرو بن سعید بن العاصی, فرماندار مدینه را نپذیرفت و فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که مرا به ادامه سفر امر کرد. من به راهی که رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرموده است, ادامه خواهم داد».

اقدام عباس بن علی علیه السلام در رد کردن امان نامه یزیدیان نیز نمونه دیگری است که کودکان و نوجوان در عاشورا از این بزرگان الگو گرفته اند.

۸. بصیرت

۸. بصیرت

این واژه در لغت به معنای «بینایی، دانایی، زیرکی، هوشیاری، بینش و آگاهی» است.(۲) در اصطلاح نیز نیرویی در قلب است که به نور قدسی منور است و صاحب بصیرت, به وسیله آن حقایق امور و اشیا را درک می کند؛ همان گونه که شخص به وسیله چشم، صورت ها و ظواهر اشیا را می بیند.

۱- لغت نامه، ذیل «آزادگی».

۲- همان، ذیل «بصیرت».

این مفهوم در قرآن با واژگانی چون «بصر» و مشتقات آن و «رأی» بیان شده است. از نظر قرآن، بصیرت، نیاز اساسی بشر است و خداوند برای دست یافتن انسان به بصیرت، همه شرایط و بسترهای لازم را فراهم آورده است؛ به گونه ای که همه موجودات و آفریده های جهان را مایه «بصیرت» معرفی می کند؛ زیرا انسان با بررسی و دقت در آفریده های خدا که نشانه ها و آیات الهی هستند، می تواند فراتر از کارکردهای عادی و ظاهری آنها، به حقایقی دست یابد که وی را به مسیر درست زندگی هدایت می کنند.

امام حسین علیه السلام نیز به دلیل بصیرت خویش، در پی اصلاح شرایط زمان خود و ایجاد حکومتی الهی و عدالت محور بود. کودکان و نوجوانان نیز با درک شرایط کربلا، حقایق و اهداف امام عصر را دریافته بودند و او را یاری می کردند.

نهضت عاشورا، بصیرت زاست و غور در این واقعه، دل های مشتاق حقیقت را به سوی خود می خواند و زمینه های بصیرت را در فرد افزایش می دهد.

۹. وفاداری

۹. وفاداری

به جای آوردن وعده و به سر بردن دوستی و عهد و پیمان و استقامت در قول، «وفا» نامیده می شود.(۱) کودکان و نوجوانان عاشورایی هنگامی که امام خود را تنها دیدند, تا پای جان در کنار او مبارزه کردند و به مولای خود وفادار ماندند. آنان در اسارت و پس از آن نیز همچنان به آرمان های اباعبدالله علیه السلام وفادار ماندند و هرگز به آن پشت نکردند.

برای نمونه، احمد بن الحسن هنگام جنگ، چنین رجز می خواند: «من فرزندزاده امام علی هستم، آن قدر بر شما شمشیر می زنم تا [شمشیرم]

۱- همان، ذیل «وفا».

کند شود. به خدا سوگند ما به پیامبر نزدیک تریم. در میان گرد و غبار برخاسته از نبرد، نیزه ام را بر شما فرود می آورم».

وفاداری تا مرز شهادت، پیام کودکان و نوجوانان عاشورایی است.

۱۰. ایثار

۱۰. ایثار

نهایت ازخودگذشتی، نثار جان است. عاشوراییان از همه چیز خود گذشتند تا به حضرت دوست برسند. کودکان و نوجوانان عاشورایی نیز به دلیل چنین تفکری، الگویی مناسب برای جامعه کنونی به شمار می روند.

لحظه شماری برای شهادت و پیشی گرفتن در این کار، ازخودگذشتگی در برابر اطرافیان و امام عصر علیه السلام ، درس های بزرگی است که می توان از کودکان و نوجوانان عاشورایی آموخت.

۱۱. شهادت ستایی

۱۱. شهادت ستایی

علاقه به شهادت، به ویژه در رکاب اباعبدالله علیه السلام , برای کودکان و نوجوانان عاشورایی افتخاری بود که نصیبشان شد. آنان برای شهادت لحظه شماری می کردند و بارها از امام اجازه مبارزه خواستند. آنها تاب مخالفت امام را نداشتند و به او اصرار می کردند که اجازه جنگ دهد. این پافشاری نشان از شهادت خواهی است.

نمونه های فراوانی برای این پیام می توان یافت. برای مثال، هنگامی که عبدالله بن مسلم بن عقیل از امام اذن میدان طلبید, امام فرمود: «از شهادت پدرت چندان نگذشته است. دست مادرت را بگیر و از سرزمین کربلا بیرون ببر.» عبدالله گفت: «پدر و مادرم به فدایت؛ من کسی نیستم که زندگی پست دنیا را بر حیات جاودانی ترجیح دهم. تقاضای من آن است که این جان بی مایه را برای قربانی بپذیری».

در شب عاشورا نیز قاسم بن حسن به عمویش که پرسیده بود: «مرگ در رکاب من, برای تو نیز چگونه است؟» پاسخ داد: «شیرین تر از عسل».

عشق به شهادت، پیامی جز گوارایی «شهادت» نیست.

۱۲. شجاعت

۱۲. شجاعت

ترس از مرگ، تنها چیزی است که نوجوانان عاشورا بدان نمی اندیشند و با آغوش باز به سراغ شهادت می روند. از پای درآوردن افراد فراوانی از سپاه دشمن، گواه شجاعت و صلابت آنان است؛ چنان که قاسم بن حسن جنگ سختی کرد و با آنکه نوجوان بود، ۳۵ مرد را از پای درآورد.

همچنین نوشته اند روزی یزید، علی بن الحسین علیه السلام را فرا خواند. امام سجاد علیه السلام با عمرو بن الحسن که پسر کوچکی بود، نزد یزید رفت. خالد, پسر یزید که تقریباً با عمرو هم سال بود نیز حضور داشت. یزید به عمرو گفت: «آیا با پسر من کشتی می گیری؟»

عمرو گفت: «نه، اما یک شمشیر به من و یک شمشیر به او بده تا با یکدیگر بجنگیم».

یزید با شنیدن این سخن از عمرو، فرزند خود, خالد را در آغوش گرفت و بر سینه فشرد. او دریافت که عمرو بن الحسن، شجاعت و دلاوری را از پدران و اجداد خود به ارث برده است.

۱۳. بردباری

۱۳. بردباری

صبر از دریچه دین، یکی از نشانه های تعالی است؛ «اینانند که غرفه [های بهشتی] را به دلیل صبری که ورزیده اند، نصیب می برند و در آنجا با تحیت و سلام روبه رو می شوند»؛(۱) «اینان به دلیل صبری که ورزیده اند،

۱- فرقان: ۷۶.

پاداشـشان دو برابر داده می شود و بـدی را با نیکی دفع کننـد و از آنچه روزی شان کردیم, انفاق کنند»؛(۱) «وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ؛ شکیبایی پیشه کن که خداوند پاداش نیکوکاران را فرو نمی گذارد».

پاداش اخروی، امدادهای غیبی و دست یابی به مقام محسـنین را از دست آوردهای بردباری دانسـته اند. امام علی علیه السلام ، سه نوع صبر معرفی کرده است: صبر بر مصیبت، صبر بر طاعت و صبر در برابر معصیت.(۲)

کودکان و نوجوانان عاشورایی در برابر مصـیبت ها و سختی هایی که در کربلا بر آنها گذاشت، صبر پیشه کردند. اگر جز این بود, در انجام دادن رسالت خود (پیام رسانی) دچار مشکل می شدند.

حضـرت سـکینه علیها السـلام و حمیده, دختر مسـلم، شـهادتِ یک یک اعضای خانواده و اصحاب امام در کربلا را از نزدیک دیده اند.

۱۴. غیرتمندی

۱۴. غیرتمندی

غیرت در لغت به معنـای نفرت انسان از مشارکت دیگران در امور مورد علاقه اش است. به عبارت دیگر، غیرت به معنای دفاع از چیزی محبوب در برابر هرگونه دستبرد و تجاوز است. سرچشمه این واکنش انسان، ممکن است حمیت، تعصب باشد.

ملااحمد نراقی می گوید: «غیرت از شـرایف ملکات و فضایل صـفاتی است که آدمی نگاهبانی کند دین خود را و عرض خود و اولاـد و اموال خود را و از برای محافظت و نگاهبانی هر یک، طریقه ای است که صاحب غیرت و حمیت، از آن تجاوز نمی کند».(۳)

ص:۴۲

۱- قصص: ۵۴.

۲- نک: ابومحمد الحسن حراتی، تحف العقول، ص ۱۴۶.

۳- احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۴۶۱.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان آورده است:

غیرت عبارت است از دگرگونی انسان از حالت عادی و اعتدال؛ به طوری که انسان را برای دفاع و انتقام از کسی که به یکی از مقدساتش ــ اعم از دین، ناموس و یا جاه و امثال آن ــ تجاوز کرده، از جای خود می کند. این صفت غریزی، صفتی است که هیچ انسانی به طور کلی از آن بی بهره نیست. پس غیرت یکی از فطریات آدمی است و اسلام هم دینی است که براساس فطرت تشریع شده و آن امور فطری را تعدیل می کند. آن تعدادش را که در حیات بشر لازم و ضروری است، معتبر و واجب می سازد و آنچه غیر ضروری است، حذف نموده، از اعتبار می اندازد.(۱)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «إن الغِیرهَ مِنَ الایمان؛ همانا غیرت از ایمان است».(۲)

غیرت کودکان و نوجوانان عاشورایی اجازه نمی داد که ظلم را ببینند و دم نزنند. از این رو، با وجود کمی سن، قدم در میدان نبرد نهادند.

در بعضی آثار، از فاطمه بنت حسین سخن گفته اند که مصائب کربلا و پس از آن را چنین بیان کرده است:

ما به درد اسیری مبتلا بودیم که ناگاه شنیدیم منادی عمر سعد به لشکر ندا می کند که بیایید و بدن حسین علیه السلام را پایمال سم ستوران نمایید. چون این ندا را شنیدم، نتوانستم که بنشینم و بر جای خود قرار گیرم. من و عمه ام برخاستیم؛ ولکن من خواستم که به جایی روم که این عمل را مشاهده ننمایم و اما عمه ام؛ پس سراسیمه روانه قتلگاه شد، به گمان آنکه می تواند

۱- علامه طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۸۰.

۲- محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۴، ح ۹۸۲۵۲.

آن ظالمان را از این عمل منع نماید؛ ولکن فایده ای نبخشید و هر قدر التماس کرد،کسی به فریاد او نرسید.(۱)

همچنین در روز عاشورا، عبدالله بن حسن از بین زنان حرم بیرون دوید تا خود را به عمویش حسین علیه السلام برساند. حضرت زینب علیها السلام خود را به عبدالله رساند و خواست او را نگه دارد، ولی عبدالله مقاومت کرد و گفت: «به خدا سوگند از عمویم جدا نمی شوم».

در این هنگام, بحر بن کعب، شمشیرش را به طرف حسین علیه السلام فرود آورد. عبدالله فریاد زد: «وای بر تو ای بدزاد! می خواهی عمویم را بکشی!؟»

آن گاه دستش را سپر کرد. با ضربه شمشیر وی, دست عبدالله تا پوست جدا شد و آویزان گشت و او فریاد زد: «یا امّاه! (ای مادرم!)».

حسین علیه السلام او را در آغوش کشید و فرمود: «برادرزاده ام شکیبا باش، مصیبت را تحمل کن و در انتظار پاداش نیکو باش. خداوند, تو را به نیاکان صالح و اجداد شایسته ات ملحق خواهد کرد».

سپس دست های مبارکش را به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «خدایا! قطرات آسمان را از آنها باز دار و برکات زمین را بر آنان ممنوع ساز. خدایا! اگر آنان را تا مدتی در زمین کامیاب و بهره مند ساختی, پس آنان را پراکنده ساز و راه های زندگی شان را متفرق و متشتت گردان. والیان و زمامداران را (که آنان برای جلب رضایت و خشنودی شان مرتکب این همه جنایت می شوند) از آنان ناراضی کن. آنان ما را فراخوانده بودند تا به کمک ما بشتابند, ولی بر ما ظلم و دشمنی روا داشتند, به حدی که بر قتل ما قیام کردند».

۱- تذکره الشهدا، ج ۲، ص ۲۴۴.

عشق به امام حسین علیه السلام و یارانش، آتش غیرتمندی را در دل کودکان و نوجوانان افروخته بود.

۱۵. فرمان بری

۱۵. فرمان بری

دوستی, با اطاعت و پیروی آمیخته است. به این معنا که کسی که محبت دیگری را در دل دارد, می کوشد خود را با محبوب خویش همانند سازد. از این رو، پیروی کامل از محبوب، امری عادی و طبیعی است. کودکان و نوجوانان در عاشورا، شیفته امام حسین علیه السلام بودند. برای همین, بدون چون و چرا گوش به فرمان او بودند و فرمان هایش را اجرا می کردند.

۱۶. رعایت ادب

۱۶. رعایت ادب

کودکان و نوجوانان عاشورا برای جنگیدن, همواره در پی گرفتن اجازه از امام بودند و بی اجازه او قدم در میدان جنگ نمی نهادند.

کسانی چون عمرو بن جناده، محمد بن مسلم بن عقیل، قاسم بن حسن علیه السلام ، عبدالله و محمد بن عبدالله جعفر، پیش از حمله، با اصرار از حضرت سیدالشهدا علیه السلام اجازه جهاد و شهادت می طلبیدند و بی رضایت او، قدم از قدم برنمی داشتند.

۱۷. مسئولیت پذیری

۱۷. مسئولیت پذیری

احساس مسئولیت در میان اسیران کودک و نوجوان عاشورا، آشکارا به چشم می خورد. برای نمونه، طفلان مسلم می کوشیدند از یکدیگر پشتیبانی کنند. دلداری دادن به یکدیگر، شورآفرینی و بردباری، نشانه مسئولیت پذیری کودکان و نوجوانان عاشورایی است.

فصل سوم: زندگی و هنر کودکان و نوجوانان عاشورایی

اشاره

ص:۴۵

فصل سوم: زندگی و هنر کودکان و نوجوانان عاشورایی

ص:۴۷

در این فصل، زندگی و هنر نوزادان، کودکان و نوجوانان، از کوچک به بزرگ, به شکل جداگانه ای آمده است.

الف) نوزادان (شیرخوارگان)

اشاره

الف) نوزادان (شیرخوارگان)

چنان که در فصل «کلیات» بحث کردیم، نوزاد، شیرخواره ای زیر سه سال است. با این تعریف، دو نوزاد در واقعه عاشورا به شهادت رسیده اند:

۱. عبدالله بن حسین (عبدالله رضیع)

۱. عبدالله بن حسین (عبدالله رضیع)

سن

۱ روز (چند ساعت).

نسب

پدرش امام حسین علیه السلام و مادرش ام اسحاق, دختر طلحه بن عبیدالله بن تمیمه.

شهادت

بر درِ خیمه یا بر دستان سیدالشهدا علیه السلام .

قاتل

عقبه بن بشر غنوی یا هانی بن ثبیت حضرمی یا حرمله بن کاهل اسدی.

عبدالله بن حسین به وقت نماز ظهر روز عاشورا متولد شد.

نشسته بود که کودک را برای او آوردند. امام وی را در آغوش گرفت و آب دهان خویش را در کامش ریخت و نامش را عبدالله نهاد. در این هنگام,

ـ و گفته شده

ـ تیری به

سوی کودک پرتاب کرد. تیر بر گلوی طفل نشست و آن را شکافت.

علیه السلام خون گلوی کودک را جمع کرد و به آسمان پاشید. قطره ای از آن خون به سوی زمین برنگشت. از

نقل شده است: «اگر قطره ای از آن خون به زمین می ریخت،

نازل می شد».

«در کربلا سرِ تمام دوستان و یاران حسین علیه السلام بعد از شهادت بریده شد و با اسیران حمل گردید. مگر سر دو شهید: سرِ عبدالله بن حسین علیه السلام شیرخوار که بنا به نقل، پدرش بعد از شهادت این طفل, با نوک شمشیرش قبری برای او کند و او را دفن فرمود و سر حر بن یزید ریاحی که بنی تمیم از بریدن سر او جلوگیری کرد و بدنش را از قتلگاه دور کرد».(۱)

شیخ مفید درباره عبدالله بن حسین علیه السلام گفته است: حسین علیه السلام جلو خیمه ها نشست و پسرش عبدالله را که طفل بود، نزد او آوردند و مردی از بنی اسد او را با تیری ذبح کرد.

ازدی گفت: عقبه بن بشیر اسدی از امام پنجم روایت کرد که فرمود:ای بنی اسد! ما در میان شما خونی داریم. گفتم:ای ابوجعفر! مرا در آن چه گناهی است؟ آن خون، کدام است؟ فرمود: کودکی از حسین علیه السلام را نزد او آوردند و در دامنش نهادند. یکی از شما بنی اسد تیری زد و او را سر برید. حسین علیه السلام خونش را گرفت و چون دو دستش پر شد، آن را بر زمین ریخت. سپس فرمود: بارخدایا! اگر نصرت از آسمان را بر ما بستی، عوض بهتری به ما بده و از این ستمکاران, انتقام بکش.

۱- شیخ محمد سماوی، انصار الحسین۷ یا شهیدان گمنام از یاران او، ترجمه: ابوسعید و ابونوید،ص ۲۰۴.

سبط در تذکره از هشام بن محمد کلبی روایت کرده است: چون حسین علیه السلام دید [دشمنانش] بر کشتن او اصرار دارند، قرآنی برگرفت و آن را گشود و بر سر نهاد و فریاد کشید: حَکَم میان من و شما قرآن و جدم رسول خداست. ای مردم! برای چه خونم را حلال می دانید؟

در ادامه سخن, حسین علیه السلام رو برگرداند و دید طفلش از تشنگی گریان است. او را در آغوش گرفت و گفت: ای مردم! اگر به من رحم نکنید، به این طفل رحم کنید.

مردی تیری زد و آن طفل را سر برید. حسین علیه السلام گریست و فرمود: خدایا، میان ما و مردمی که دعوتمان کردند تا نصرت کنند و به عوض، ما را کشتند، حَکَم باش. از آسمان به او آواز رسید: او را واگذار که دایه ای در بهشت دارد.

سپس حصین بن تمیم, تیری به دو لب آن حضرت زد و خون از آن روان شد و او می گریست و می فرمود: «خدایا، از آنچه با من و برادرانم و فرزندانم و خاندانم می کنند, به تو شکایت دارم...».

ابن نما گوید: حسین علیه السلام طفل را برداشت و کنار کشتگان اهل بیت گذاشت.

محمد بن طلحه در مطالب السؤول به نقل از کتاب فتوح گفته است: «حسین علیه السلام پسر صغیری داشت که تیری به او رسید و او را کشت. با شمشیر، گوری برای وی کند و بر او نماز خواند و طفل را به خاک سپرد».(1)

ص:51

1- شیخ عباس قمی، در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ترجمه: محمدباقر کمره ای، صص ۳۱۳ و ۳۱۴.

در احتجاج آمده است: «تنها شد و جز پسرش, امام چهارم و شیرخوار دیگری به نام عبدالله، از او [پسری باقی] نماند. طفل را گرفت که وداع کند؛ تیری آمد و در گلوی آن شیرخوار نشست و او را کشت. امام از اسب پیاده شد و با غلاف شمشیر گودالی کند و او را خون آلود, زیر ریگ ها دفن کرد».(۱)

مؤلفانِ تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا علیه السلام ، درباره چگونگی شهادت طفل شیرخوار، از جمع بندی آنچه در منابع کهن آمده است، دو قول را ذکر کرده اند که در خور توجه است. یکی بیانگر آن است که طفل شیرخوار، هنگامی که بر در خیمه ها در دامن امام بود، به شهادت رسید. بیشتر مقتل نویسان و تاریخ نگاران، با تفاوت هایی این قول را مطرح کرده اند. قول دوم آن است که آن طفل در میدان جنگ, بر روی دست امام، هدف تیر دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید.

شهادت او بر در خیمه، به گزارش یعقوبی و فضیل بن زبیر بدین گونه بوده که آن طفل، همان روز به دنیا آمده بود و امام می خواست کام وی را بردارد که طفل هدف تیر قرار گرفت.

حسین علیه السلام بر اسبش سوار بود که نوزادی که همان لحظه به دنیا آمده بود، نزد وی آوردند. پس در گوش وی اذان گفت و او را در دامان خود قرار داد و با آب دهان خویش، کام طفل را برداشت و او را «عبدالله» نامید. ناگاه حرمله بن کاهل، تیری به طفل زد و او را کشت. حسین علیه السلام تیر را از گلوی طفل خارج کرد و او را به خونش آغشته ساخت و فرمود: «به خدا سوگند، تو گرامی تر از ناقه [صالح علیه السلام] نزد خدا هستی و

۱- همان, ص ۳۱۴.

محمد صلی الله علیه و آله نزد خدا از صالح گرامی تر و عزیزتر است.» سپس حسین علیه السلام آمد و او را کنار [جنازه های] فرزندان و برادرزادگانش گذاشت. پس خون او را گرفت و جمع کرد و به آسمان پاشید و قطره ای از آن بر زمین نریخت. امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر قطره ای از آن خون بر زمین می ریخت، عذاب نازل می شد».

مورخان دیگر نیز شهادت او را بر در خیمه گزارش کرده اند. طبری می نویسد:

چون حسین [جلو خیمه گاه] نشست، کودکی که او را عبدالله بن حسین علیه السلام دانسته اند، نزدش آورده شد. پس او را در دامانش نشاند. ابومخنف از قول عقبه بن بشیر (بشر) اسدی گوید: ابوجعفر محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) به من گفت:ای بنی اسد، خونی از ما نزد شماست. گفتم:ای ابوجعفر، رحمت خدا بر تو باد، گناه من در آن چیست و آن [خون] چیست؟ فرمود: کودکی نزد حسین آورده شد و او در دامانش بود که یکی از شما بنی اسد، تیری به سوی او انداخت و گردن او را برید [و او را کشت]. پس حسین خون او را گرفت و چون دستش پر شد، بر زمین ریخت و گفت: «پروردگارا، اگر یاری شدن از آسمان را از ما بازداشته ای، آن را در چیزی که برای ما بهتر است، قرار ده و انتقام ما را از این ستمگران بگیر».

در خبری که عمار دهنی از امام باقر علیه السلام نقل کرده، آمده است که چون پسر حسین علیه السلام در دامانش هدف تیر قرار گرفت، حسین علیه السلام گفت: «خدایا خود، بین ما و قومی که ما را دعوت کردند تا یاری مان کنند، اما ما را کشتند، حکم کن».

ص:۵۳

شیخ مفید و به پیروی از او طبرسی چنین می نویسند: سپس امام حسین علیه السلام جلوی خیمه نشست و پسرش عبدالله بن حسین، که طفلی بیش نبود، نزدش آورده شد. پس او را در دامانش نشانید. آن گاه مردی از بنی اسد تیری به سوی عبدالله انداخت و او را کشت. پس حسین علیه السلام خون این طفل را گرفت و چون دستش پر شد، بر زمین ریخت و گفت: «پروردگارا، اگر یاری رسانی از آسمان را از ما بازداشته ای، آن را در چیزی که برای ما بهتر است، قرار ده و انتقام ما را از این قوم ستمگر بگیر. سپس او را برداشت و کنار شهدای دیگر اهل بیت علیهم السلام قرار داد».

عده ای از تاریخ نگاران و مقتل‌نویسان, مانند ابن اعثم، خوارزمی، طبرسی و سید بن طاووس، شهادت طفل را در هنگام وداع امام دانسته اند. این نقل با گزارش طبری، شیخ مفید و روایت امام باقر علیه السلام جمع‌شدنی است. این گروه در این باره نوشته اند: چون امام حسین علیه السلام مرگ جوانان و یاران و عزیزان خود را دید، و تمام یاران و خویشان او شهید شدند، تنها ماند و با او جز دو نفر باقی نماند. یکی فرزندش علی زین العابدین علیه السلام و دیگری پسر شیرخواری که نامش عبدالله (یا علی) بود. لذا تصمیم گرفت قوم (سپاه دشمن) را با خون خویش ملاقات کند. از این رو فریاد زد: آیا حمایت کننده ای هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله حمایت کند؟ آیا یگانه پرستی هست که درباره ما از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی هست که در فریادرسی ما امید به خدا داشته باشد؟ آیا یاری کننده ای هست که در یاری ما به آنچه نزد خداست، امیدوار باشد؟ در این هنگام, صدای زنان به فریاد بلند شد. حسین به در خیمه آمد و فرمود: آن طفل (علی) را بیاورید تا با او وداع کنم. پس کودک را به وی دادند. امام او را می بوسید و می فرمود: [ای

پسرکم]، وای بر این مردم اگر دشمن آنان, جدت [محمد] صلی الله علیه و آله باشد. پس در همان حال که کودک در دامان حضرت بود، حرمله بن کاهل اسدی تیری به آن کودک زد و او را در دامن پدر به شهادت رساند. حسین با دست خود, خون ها را گرفت تا دستش پر شد و سپس به طرف آسمان پاشید و گفت: بارالها، اگر امروز فتح و نصرت را از ما بازداشته ای، آن را در چیزی که برای ما بهتر است، قرار ده. آن گاه حسین از اسب فرود آمد و با غلاف شمشیر خود، قبری برای او حفر کرد و خون را به تمام بدن طفل مالید و بر او نماز خواند و او را دفن کرد.

بنا بر گزارشی دیگر، حسین علیه السلام به در خیمه آمد و به زینب علیها السلام فرمود: «فرزند کوچکم را به من بده تا با او وداع کنم.» پس او را گرفت و خواست او را ببوسد که حرمله بن کاهل تیری به سوی این کودک زد. تیر در گلوی کودک نشست و آن را برید. حسین علیه السلام به زینب فرمود: «این کودک را بگیر.» سپس خون گلوی کودک را با دو دستش گرفت تا پر شد و به سوی آسمان پاشید و فرمود: آنچه برای من پیش آمده، آسان است، چون خدا آن را می بیند.» امام باقر علیه السلام فرمود: «حتی یک قطره از آن خون بر زمین نریخت».

قول دوم، شهادت آن طفل در میدان جنگ، بر روی دست امام است که تنها مستند درخور توجه آن، گزارش سبط بن جوزی (۶۵۴ ق) است. وی به نقل از هشام بن محمد کلبی، شاگرد ابومخنف و راوی مقتل وی، آورده است:

حسین علیه السلام متوجه کودکی شد که از تشنگی می گریست. حضرت او را [در برابر سپاه] روی دست بلند کرد و فرمود:ای قوم، اگر بر من رحم نمی کنید، بر این طفل رحم کنید. پس مردی از لشکر عمر سعد تیری به سوی این کودک انداخت و

او را کشت. پس حسین علیه السلام گریه کرد و گفت: خدایا، بین ما و قومی که ما را دعوت کردند تا یاری مان کنند، اما ما را کشتند، حکم کن. آن گاه ندایی از آسمان بلند شد که ای حسین، او را رها کن؛ چرا که برای او شیردهنده ای در بهشت است.(۱)

احتمال می رود طفلی که بر سینه سیدالشهدا علیه السلام مدفون است، عبدالله بن حسین باشد.(۲)

۲. علی بن حسین (علی اصغر)

۲. علی بن حسین (علی اصغر)

سن

۶ ماهه.

نسب

پدرش سیدالشهدا علیه السلام و مادرش رباب, دختر امری القیس بن عدی کلبی.

شهادت

بر روی دستان امام حسین علیه السلام .

قاتل

حرمله بن کاهل اسدی.

وقتی سیدالشهدا علیه السلام خیل کشته های جوانان و یاران خود را دید، از غم فریاد برآورد: «آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا یگانه پرستی هست که از خدا درباره ما بترسد؟ آیا دادرسی هست که برای خدا به داد ما برسد؟ آیا کسی به امید آنچه نزد خداست به ما کمک می دهد؟»(۳)

تشنگی, علی اصغر را بی تاب کرده بود و شیری برای رباب باقی نمانده بود. او را نزد امام آوردند تا پدر، فرزند را به سمت دشمن ببرد، شاید دل دشمن بر این طفل شیرخوار بسوزد و جرعه ای آب به او دهند.

۱- گروهی از تاریخ پژوهان، تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا۷، ج ۱، صص ۸۵۳_ ۸۵۸.

۲- محمدرضا سنگری، آینه داران آفتاب، ج ۲، ص ۱۳۶۹.

۳- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۳۱۲.

«امام او را گرفته, سوار بر شتر شد و به طرف دشمن رفت و علاوه از آنکه مقصودش اتمام حجت بود، حدس می زد شاید نسبت به این طفل رقت کرده, عاطفه به خرج دهند و وقتی امام آن خطبه مفصل را بر مردم بی ایمان خواند، مردم کوفه بین خود زمزمه هایی کردند. بعضی می گفتند اگر حسین مقصر است، طفل شیرخوار که در هیچ مذهبی تقصیرکار نخواهد بود. ابن سعد ترسید این موضوع, عملیات آنها را لغو کرده, نتیجه را وارونه کند، به حرمله گفت: زبان مردم را ببند و این همهمه را تمام کن. آن ناپاک هم که تیرانداز قابلی بود، تیری به طرف گلوی آن طفل نشانه گرفت که مثل شمشیر گلوی آن صغیر را برید. امام علیه السلام خون آن طفل را به قنداق او مالید و مقداری هم به آسمان پاشید و خداوند قهار را شاهد گرفت که چگونه در راه اعتلای کلمه حق و اجرای عدالت، از همه چیز گذشته است و این واقعه پس از آنکه تمام بنی هاشم کشته شدند و امام به خیمه ها رفت تا با زن ها وداع کند, اتفاق افتاد و خون را به آسمان پاشید و عرض کرد: الهی این طفل قطعاً در نزد تو کمتر از بچه ناقه صالح نیست و مردم کوفه را نفرین فرمود و با نوک شمشیر زمین را کنده, آن صغیر را دفن فرمود».(۱)

قول دیگری نیز در این باره موجود است که طبق آن, رباب فرزند عطشان خود را به امام نداد, بلکه او خود نوزاد را از حضرت زینب علیها السلام مطالبه کرد, تا آخرین دیدار را با وی داشته باشد.

۱- عمر ابوالنصر، سیدالشهدا (واقعه عاشورا)، ترجمه و نگارش: سید جعفر غضبان، صص ۱۸۶ و ۱۸۷ (پانویس).

«حسین به در خیمه نزدیک شد و به زینب فرمود: فرزند خردسال مرا به دست من بده تا برای آخرین بار او را ببینم. کودک را به روی دست گرفت و همین که خواست کودکش را ببوسد, حرمله بن کاهل اسدی تیری پرتاب کرد که به گلوی کودک رسید و گوش تا گوش او را برید».(۱)

«پس آن کودک را به خواهر داد، زینب علیها السلام او را گرفت و حضرت امام حسین علیه السلام کف های خود را زیر خون گرفت؛ همین که پر شد به جانب آسمان افکند و فرمود: سهل است بر من هر مصیبتی که بر من نازل شود».(۲)

سومین قول اشاره می کند به اینکه امام حسین علیه السلام در میان احتجاج خود با دشمن، صدای گریه نوزادی را می شنود و او را مصداق سخن خود می یابد و می گوید که اگر بر من رحم نمی کنید, دست کم بر این طفل بی گناه، رحم آورید.

شیخ عباس قمی نقل کرده که چون حضرت امام حسین علیه السلام دید که لشکر در کشتن او اصرار دارند، قرآن مجید را برداشت و آن را از هم گشود و بر سر گذاشت و در میان لشکر ندا کرد: ای قوم! برای چه خون مرا حلال می دانید؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ آیا به شما نرسید قول جدم در حق من و برادرم حسن علیه السلام : هذان سیدا شباب اهل الجنه؟

در این هنگام که با آن قوم احتجاج می نمود, ناگاه نظرش افتاد به طفلی از اولاد خود که از شدت تشنگی می گریست. حضرت آن کودک را بر دست گرفت و فرمود:ای لشکر! اگر بر من رحم نمی کنید، پس بر این طفل رحم کنید».(۳)

ص:۵۸

۱- علی بن طاووس، آه سوزان بر مزار شهیدان (اللهوف علی قتلی الطفوف)، ترجمه: سید احمد فهری زنجانی، ص ۱۶۹.
۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸۹۲.
۳- همان.

ناگاه تیری بر گلوی نوزاد شش ماهه نشست. امام که چنین دید، گریست و رو به آسمان گفت: «ای خدا، حکم کن بین ما و بین قومی که خواندند ما را که یاری کنند بر ما، پس کشتند ما را، پس ندایی از هوا آمد که بگذار او را یا حسین که از برای او مرضع یعنی دایه ای است در بهشت».(۱)

امام «هر دو کف دست را به زیر خون گلوی کودک گرفت و چون کف هایش پر از خون شد، خون را به سوی آسمان پرتاب نمود. سپس فرمود: آنچه مصیبت وارده را بر من آسان می کند، این است که خداوند می بیند. امام باقر علیه السلام فرمود: از آن خون یک قطره به روی زمین نیفتاد».(۲)

«حضرت, خون آن صغیر را با دست های خود گرفته, بر زمین می ریخت و جسد او را در بین شهدا گذارد».(۳)

ب) کودکان

اشاره

ب) کودکان

طفلی که بین سه تا یازده سال دارد، «کودک» نامیده می شود. بر این پایه، ده کودک در حوادث کربلا و پس از آن حضور داشته اند.

۱. رقیه بنت حسین

۱. رقیه بنت حسین

سن

۳ یا ۴ سال.

نسب

پدرش امام حسین علیه السلام و نام مادرش ام اسحاق.

شهادت

در خرابه شام جان سپرده است.

قاتل

سختی مصائب و دشواری سفر و اسارت.

۱- همان.

۲- آه سوزان بر مزار شهیدان (اللهوف علی قتلی الطفوف)، ص ۱۶۹.

۳- سیدالشهدا (واقعه عاشورا)، ص ۱۸۶.

امام حسین علیه السلام دارای دختری بود که او را بسیار دوست می داشت و او نیز به پدر علاقه ای وافر داشت. این دختر پس از واقعه عاشورا و انتقال اسرای اهل بیت علیهم السلام به شام، بر اثر مصائب و دشواری های سفر و اسارت, در خرابه شام پس از زیارت سر بریده پدر، جان سپرده است.

شروح این داستان را مورخ بزرگ, محدث سترگ، فخرالدین طریحی، صاحب کتاب معروف مجمع البحرین و متوفای ۱۰۸۵ه .ق در کتاب گران سنگ المنتخب، به تفصیل آورده است.

قبل از ایشان, مورخ خبیر و ناقد بصیر, عمادالدین حسن بن علی بن محمد طبری، معاصر خواجه نصیرالدین طوسی، در کتاب پرارج کامل بهایی به طور فشرده آورده است.

طبری این کتاب کم‌نظیر را به سال ۶۷۵ه .ق تألیف و از منابع باارزش فراوانی استفاده کرده که متأسفانه اغلب آنها به دست ما نرسیده است. برخی در کشاکش روزگار از بین رفته و برخی دیگر به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام ، سوزانده شده است.

یکی از آن منابع از دست رفته، کتاب پرارج الحاویه در مثالب معاویه است که طبری سرگذشت این دختر سه ساله را از آن نقل کرده است.

الحاویه تألیف قاسم بن محمد بن احمد مأمونی، از علمای اهل سنت است.

محدثان، مورخان، سیره نویسان و چکامه سرایان، شرح حال این دختر سه ساله را غالباً از کتاب کامل بهایی و برخی از آنها از منتخب طریحی روایت کرده اند.

ص:۶۰

این دختر سه ساله امام حسین علیه السلام در طول قرون و اعصار به عنوان: «حضرت رقیه» شناخته شده و اینک حرم باشکوهش در وسط بازار دمشق, در کنار مسجد امویان, به همین عنوان شناخته می شود.(۱)

در برخی آثار قدیم آمده است که سیدالشهدا علیه السلام دختر کی به نام «رقیه» داشته که صغیره بوده است و «چون اهل بیت به سر ِکشتگان آمدند، این صغیره، پهلوی نعش پدر بنشست و دست پدر را گرفت و بلند کرده، بر سینه خود گذاشت. پس گاهی آن دست را می بوسید و گاهی می بویید و گاهی بر روی دل خود می گذاشت و گاهی بر چشم های خود می مالید و گاهی خون گلویش را می گرفت و بر سر و صورت خود می مالید و می گفت: ای پدر! کشتن تو چشم های دشمنان را روشن کرد و دل های معاندان را خوش حال نمود. ای پدر! بنی امیه مرا در کودکی یتیم کردند».(۲)

عده ای کوشیده اند وجود «رقیه» را به عنوان دختر امام حسین علیه السلام انکار کنند و برخی پژوهشگران نیز برای ردّ هرگونه تردید درباره وجود حضرت رقیه علیها السلام ، دلایلی ذکر کرده اند. ابن شهرآشوب، متوفای ۵۸۸ ه .ق برای امام حسین علیه السلام سه دختر، به اسامی «سکینه»، «فاطمه» و «زینب» نام برده است.

اربلی، متوفای ۶۹۳ ه .ق از کمال الدین _ محمد بن طلحه _ نقل کرده که امام حسین علیه السلام چهار دختر داشته است. آن گاه از سه دخترش به نام های سکینه، فاطمه و زینب یاد می کند, ولی از چهارمی نام نمی برد.

علامه مجلسی نیز عین کلمات اربلی را آورده است. احتمال می رود که نام دختر چهارم نیز «فاطمه» باشد؛ زیرا مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام

۱- علی اکبر مهدی پور، اجساد جاویدان، صص ۵۹ و ۶۰.

۲- ملا حبیب الله شریف کاشانی، تذکره الشهدا، ج ۲، ص ۲۱۸.

روایت می کند که در روز عاشورا امام حسین علیه السلام دخترش, «فاطمه کبرا» را فراخواند و وصیت نامه اش را صریحاً نوشته, در کاغذی پیچیده, به او تسلیم کرد و به او امر فرمود که آن را به برادرش امام زین العابدین علیه السلام تقدیم کند.

از تعبیر «فاطمه کبرا» به روشنی استفاده می شود که امام حسین علیه السلام دو دختر به نام «فاطمه» داشته، یکی «فاطمه کبرا» و دیگری «فاطمه صغرا».

احتمال دارد «فاطمه صغری» به «رقیه» شهرت یافته باشد. چنان که نام حضرت سکینه «آمنه» بود و به «سکینه» ملقب شده و به همین عنوان اشتهار یافته است.

علامه پژوهشگر, شیخ محمدطاهر سماوی، متوفای حدود ۱۳۲۰ه .ق می نویسد: «امام حسین علیه السلام چهار دختر به نام های «سکینه»، «فاطمه»، «زینب» و «رقیه» داشت، ولی مطابق روایتی که مولی محمدصالح برغانی نقل کرده، نام رقیه بر زبان امام حسین علیه السلام در روز عاشورا جاری شده است».(۱)

علی اکبر مهدی پور، مؤلف اجساد جاویدان با علاقه خاصی, نتایج پژوهش خود را در باب اثبات وجود رقیه بنت حسین علیه السلام در کتابش آورده است:

مولی محمد صالح برغانی از شاگردان صاحب مناهل (سید محمد مجاهد) و مؤسس مسجد و مدرسه ای در قزوین است که تاکنون به نام او شناخته می شود. وی به سال ۱۲۸۳ه .ق در کربلا وفات کرد و در رواق امام حسین علیه السلام ، در سمت بالای سر آن حضرت، به خاک سپرده شد.

ص:۶۲

۱- همان، صص ۶۰ و ۶۱.

کتاب معدن البکا یکی از آثار پرارج ایشان است که متأسفانه تاکنون به چاپ نرسیده، ولی نسخه خطی آن در کتاب خانه مرحوم آیت الله مرعشی در قم موجود است.

مرحوم برغانی در بخش نهم کتاب, از شهادت امام حسین علیه السلام بحث کرده و از رسیدن تیر سه شعبه بر قلب شریف آن حضرت سخن گفته، می افزاید: «و در روایتی آمده است که امام حسین علیه السلام در آن حال _ که تیر سه شعبه بر قلبش رسیده بود _ ندا کرد: ای زینب، ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای فاطمه، من نیز خداحافظ».

این روایت را مرحوم میرزا رفیع گرمرودی، متوفای حدود ۱۳۳۰ه .ق نیز در ذریعه به نقل از معدن البکاء آورده است.

ابو مخنف مقدم ارباب سیره و تاریخ، از مورخان مورد اعتماد و از محدثان مورد استناد در طول قرون و اعصار می باشد.

«ابو مخنف» از اصحاب امام صادق علیه السلام می باشد و از آن حضرت روایت کرده است. پدرش, یحیی, امیر مؤمنان را درک کرده و جدش «مخنف» در محضر امیر مؤمنان در جنگ جمل به شهادت رسیده است. ابومخنف مورد توجه و اعتماد همه مورخان و محدثان بود، آثار فراوانی از خود به یادگار نهاد و به سال ۱۵۷ هجری درگذشت. کتاب مقتل ابی عبدالله علیه السلام یکی از مشهورترین کتاب های ابومخنف است که به مقتل ابی مخنف شهرت دارد.

قسمت اعظم این کتاب را طبری در تاریخ و ابن اثیر در کامل آورده اند.

ص:۶۳

نجاشی مقدم از علمای رجال در ضمن ستایش ابومخنف می فرماید: «شیخ اصحاب حدیث و وجیه آنان در کوفه، که دل ها به روایات او اطمینان پیدا می کند...».

ولی با کمال تأسف متن کامل مقتل او به دست نیامده و آنچه به نام مقتل ابومخنف چاپ شده، مورد اعتماد نمی باشد.

چیزی که از مقتل او مورد اعتماد و استناد است، فرازهایی است که طبری در تاریخ، ابن اثیر در کامل، شیخ مفید در ارشاد، ابن جوزی در تذکره، خوارزمی در مقتل و ابوالفدا در تاریخ خود نقل کرده اند.

سلیمان بن ابراهیم قندوزی، متوفای ۱۲۹۴ه .ق در کتاب ارزشمند ینابیع المودّه، قسمت عمده مقتل ابومخنف را بر اساس کهن ترین متونی آورده که به دستش رسیده است.

ابومخنف مطابق نقل قندوزی, پس از شرح کیفیت شهادت طفل شش ماهه می گوید: «آن گاه فریاد برآورد: ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه، ای زینب، ای اهل بیت من، من نیز خداحافظ».

مطابق این نقل، ابومخنف که در قرن دوم هجرت می زیست و از اصحاب امام صادق علیه السلام بود، در مقتل خود نقل می کند که در وداع واپسین نام حضرت رقیه بر زبان امام حسین علیه السلام جاری شده است.

تنها فرقی که روایت ملا صالح برغانی با روایت ابومخنف دارد, این است که در نقل ابومخنف به جای «فاطمه» از «عاتکه» یاد شده است.

منظور از فاطمه, «فاطمه کبرا» دختر امام حسین علیه السلام ، و مقصود از عاتکه, «عاتکه بنت زید بن عمرو بن نفیل قرشی»، همسر باوفای امام حسین علیه السلام است.

عـاتکه در کربلاـ حضـور داشـت و نخسـتین کسـی اسـت که صـورت امـام حسـین علیه السـلام را از روی خـاک برداشت و بر قاتلانش لعنت کرد.

عاتکه, بانویی فاضل و شاعر بود و در سوگ امام حسین علیه السلام اشعار جالبی سروده است.

با توجه به این دو متن، که از مقتل ابومخنف و معدن البکاء مرحوم برغانی نقل کردیم، نام حضـرت رقیه, روز عاشورا در وداع واپسین بر زبان مقدس امام حسین علیه السلام جاری شده است.

بنابراین, تردیدی نمی ماند که نام گرامی این دختر نازدانه در زمان امام حسین علیه السلام نیز رقیه بوده است.

به هر حال وجود دختر سه ساله ای از امام حسـین علیه السلام و رحلتش در شام قطعی است و جای هیچ شک و تردیدی نیست و در طول قرون و اعصار, مورد توجه شیعیان بوده است.(۱)

۲. امام محمد باقر علیه السلام

۲. امام محمد باقر علیه السلام

سن

۵/۳ سال (دو سال و چند ماه هم ذکر کرده اند).

نسب

پدرش امام زین العابدین علیه السلام و مادرش فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام .

شهادت

در ۵۷ سالگی, در روز دوشنبه هفتم ذی حجه سال ۱۱۴ در مدینه مسموم شد و از دنیا رفت.

قاتل

هشام بن عبدالملک.

ص:۶۵

۱- همان، صص ۶۲_ ۶۵.

در کنار امام حسین علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام در کربلا، امام باقر علیه السلام نیز که کودکی سه و نیم ساله بوده, در این واقعه بزرگ حضور داشته و برخی وقایع از زبان او روایت شده است. آن گونه که در بخش مربوط به حضرت علی اصغر علیها السلام نیز آمد, امام باقر علیه السلام درباره خونی که سیدالشهدا علیه السلام به آسمان پاشید, گفته بود که قطره ای از آن بر زمین نیامد.

«از صادق آل محمد علیه السلام روایت شده که فرمود: علی بن الحسین علیه السلام با مادر عبدالله بن الحسن بن علی ازدواج کرد؛ همان بی بی که مادر امام محمد باقر علیه السلام است. علی بن الحسین نام آن بی بی را صدیقه نهاده بود؛ می فرمود: در میان آل حسن, زنی نظیر او به وجود نیامد».(۱)

«ولادت امام محمد باقر علیه السلام در سنه ۵۸ هجری, قبل از شهید شدن امام حسین بوده [است]. ولادت و نشو و نمای امام محمد باقر علیه السلام هم نظیر ولادت پدران بزرگوارش بود.

موقعی که امام محمد باقر علیه السلام جوانی شد و با پدر خود داخل مسجد گردید, جابر بن عبدالله انصاری نزد آن حضرت آمد، سر او را بوسید و گفت: جدّ تو, پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تو را سلام می رسانید، به من می فرمود: تو زنده خواهی بود تا فرزند من, محمد بن علی بن الحسین را ببینی؛ وقتی که او را دیدی, سلام مرا به او برسان.

جابر در وقت دیگری در حضور امام محمد باقر علیه السلام آمد، سر آن حضرت را بوسید و به آن بزرگوار فرمود:ای شکافنده [علم و دانش]. چون جابر انصاری این عمل را انجام داد, امام زین العابدین علیه السلام به امام

۱- ابوالحسن علی مسعودی، اثبات الوصیه لعلی بن ابی طالب، ترجمه: محمدجواد نجفی، ص ۳۳۰.

باقر دستور داد که از خانه خارج نگردد، ولی جابر صبح و عصر به حضور امام باقر مشرف می شد و بر آن حضرت سلام می کرد. وقتی که علی بن الحسین شهید شد, امام محمدباقر به جهت پیری جابر و هم نشینی او با رسول الله و امیرالمؤمنین علیه السلام , به دیدن جابر می آمد».(۱)

پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش، امام زین العابدین علیه السلام و اهل حرم به اسارت رفتند. آنان را نزد یزید آوردند. یزید با بزرگان شام مشورت کرد با اسیران چه کند و آنها رأی به کشتن اسیران دادند و امام باقر علیه السلام که در آن دوران، طفلی بیش نبود مطالب فوق را فرمود.(۲) «در آن موقع, فرزند آن حضرت, امام محمد باقر علیه السلام که دو سال و چند ماه از عمر مبارکش گذشته بود, با پدر خود نزد یزید آمد. وقتی که یزید حضرت زین العابدین را دید گفت: یا علی بن الحسین [در روزگار] چه دیدی؟! زین العابدین فرمود: چیزی را دیدم که خدا قبل از اینکه آسمان ها و زمین ها را خلق کند, درباره آن قضاوت فرموده است.

یزید درباره زین العابدین با اهل مجلس خود مشورت کرد. اهل مجلس یزید که از یزید کمتر نبودند, به قتل زین العابدین علیه السلام اشاره کردند [و کلامی را گفتند که خودشان به آن سزاوارتر بودند و ما از ترجمه آن خودداری می کنیم].

آن گاه امام محمد باقر علیه السلام (که دو سال و چند ماه بیشتر از عمر شریفش نگذشته بود) بعد از حمد و ثنای خدا در جواب یزید فرمود: اهل مجلس تو به تو اشاره ای کردند که برخلاف اشاره اهل مجلس فرعون بود که درباره

۱- همان، ص ۳۳۱.

۲- العقد الفرید، ج۴، ص۳۵۸؛ اللهوف، ص۲۱۸؛ مقتل الحسین۷، ص۶۶؛ اثبات الوصیه، ص ۱۷۱.

موسی و هارون علیه السلام با آنها مشورت کرد؛ زیرا که اهل مجلس فرعون به فرعون گفتند: موسی و برادرش را نگاه دار, ولی اهل مجلس تو به قتل ما اشاره کردند. این اشاره ای که اینها کردند دارای سببی است. یزید گفت: آن سبب چیست؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: اهل مجلس فرعون حلال زاده بودند, ولی اهل مجلس تو حلال زاده نیستند؛ زیرا پیغمبران و فرزندان آنان را غیر از فرزندان زنا کسی نخواهد کشت. آن گاه یزید ساکت شد و چنان که گفته شد دستور داد تا آنان را از مجلس خارج کردند».(۱)

۴. فاطمه دختر امام حسین علیه السلام

۴. فاطمه دختر امام حسین علیه السلام

سن

۹ یا ۱۰ سال.

نسب

پدرش اباعبدالله علیه السلام و مادرش ام اسحاق.

او در پایان نه سالگی یا ابتدای ده سالگی با حسن مثنی، از فرزندان امام حسن علیه السلام ازدواج کرد.

شعرانی می نویسد: «تزویج یا زفاف حسن مثنی و فاطمه در همان ایام خروج امام از مدینه، یا در راه میان مدینه و کربلا بوده است و فاطمه در کربلا نوعروس بود؛ برای آنکه همان اوقات بالغه گردیده و نه سالش تمام شده بود، چون مادرش ام اسحاق بنت طلحه, زوجه امام حسن علیه السلام بود و امام حسن علیه السلام در ماه صفر سال ۵۰ به شهادت رسید و ام اسحاق پس از گذشتن عدّه به عقد امام حسین علیه السلام درآمد. البته تولد فاطمه پیش از ربیع سال ۵۱ نبوده است. پس وجود فاطمه نوعروس در کربلا قابل شک و تردید نیست».

در برخی آثار، از فاطمه بنت حسین سخن گفته اند که مصائبی را که

۱- همان، ص ۳۲۰.

بر سر او و خاندانش در کربلا و پس از آن آمده, بیان کرده است: «ما به درد اسیری مبتلا بودیم که ناگاه شنیدیم منادی عمر سعد به لشکر ندا می کند که: بیایید و بدن حسین علیه السلام را پایمال سم ستوران نمایید. چون این ندا را شنیدم، نتوانستم که بنشینم و بر جای خود قرار گیرم. من و عمه ام برخاستیم؛ ولکن من خواستم که به جایی روم که این عمل را مشاهده ننمایم و اما عمه ام؛ پس سراسیمه روانه قتلگاه شد، به گمان آنکه می تواند آن ظالمان را از این عمل منع نماید؛ ولکن فایده ای نبخشید و هر قدر التماس کرد،کسی به فریاد او نرسید».(۱)

او حوادث عاشورا را به چشم دید و رنج اسارت و جدایی از همسری را که تنها چند هفته بیشتر از ازدواجشان نگذشته بود، تحمل کرد. وقتی خیمه ها را غارت کردند، خلخال از پای او ربودند. دست تقدیر او را جزو کسانی قرار داد که رسالت اطلاع رسانی از آنچه بنی امیه بر سر اهل بیت علیهم السلام آوردند, به عهده گرفت.

فاطمه دارای جمال، کمال، فصاحت، بلاغت و شجاعت بوده است. در وفاداری و عبادت نیز شهره بوده است.(۲)

وی در مجلس یزید حاضر بود و خطاب به او گفت: «ای یزید! آیا دختران رسول خدا اسیرند؟»

سید بن طاووس می نویسد:

در مجلس یزید مردی از اهل شام چشمش به فاطمه دختر امام حسین علیه السلام افتاد و گفت:ای امیر! این کنیز را به من ببخش.

فاطمه به عمه اش فرمود: عمه جان! یتیم شدم، آیا خدمت کار

ص:۶۹

۱- تذکره الشهدا، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲- یاران کوچک حسین۷، صص ۸۶ - ۹۶.

هم بشوم؟

حضرت زینب فرمود: نه، هرگز چنین نخواهد شد و هیچ کرامتی برای این فاسق نیست (کنایه از اینکه او نه تنها چنین حقی ندارد, بلکه موفق به این کار هم نمی شود).

یزید گفت: این فاطمه دختر حسین است و آن هم زینب دختر علی بن ابی طالب است.

شامی گفت: حسین پسر فاطمه و علی فرزند ابوطالب؟

گفت: آری.

شامی گفت: خدا تو را لعنت کند ای یزید! فرزند پیغمبر را می کشی و خاندانش را اسیر می کنی؟ به خدا قسم من به گمانم که اینان اسیران رومند.

یزید گفت: به خدا که تو را نیز به آنان می پیوندم.

پس دستور داد گردنش را زدند.(۱)

از زندگی این بزرگوار می توان درس ها گرفت.

۵. سکینه دختر امام حسین علیه السلام

۵. سکینه دختر امام حسین علیه السلام

سن

۹ سال و اندی.

نسب

نام پدرش اباعبدالله علیه السلام و مادرش رباب دختر امرء القیس است.

وفات

در روز پنج شنبه پنجم ربیع الاول سال ۱۱۷ه .ق در مدینه از دنیا رفت.

نام او آمنه یا امینه و لقبش سکینه است. «تاریخ ازدواج حضرت سکینه روشن نیست اما مسلم است که او در عاشورای ۶۱ همسر پسرعموی خود, ابوبکر بن حسن (عبدالله اکبر) بوده است. نسب شناسان می نویسند: امام

۱- آه سوزان بر مزار شهیدان (اللهوف علی قتلی الطفوف)، ص ۱۸۷.

حسین علیه السلام غیر از فاطمه و سکینه، دختران دیگری نداشت و آن دو به ازدواج پسرعموهای خود، حسن بن حسن و ابوبکر بن حسن، درآمدند».(۱)

حضرت سکینه از برترین، باهوش ترین، عاقل ترین، با ادب ترین و عفیف ترین بانوان در عصر خویش بوده و مجالس زنان مدینه را با علم و ادب و تقوای خود مزین می کرده است. خانه او مرکز فراگیری علم فقه و حدیث بود.

در روایت است که امام حسین علیه السلام در گفت وگو با خواهرش، زینب علیها السلام , نه برای شهادت خود، بلکه برای اسارت زنان و کودکان می گرید. در این میان, سکینه علیها السلام نیز بی تاب با او به صحبت می نشیند:

زینب علیها السلام عرض کرد: «لا اَبْکَی اللهُ لَکَ عَینا. ای برادر! خدا چشم تو را نگریاند! چرا گریه می کنی؟

فرمود: «کَیفَ لا ـ اَبْکی وَ عَمّا قَلیلٍ تُساقُونَ بَینَ العُدی». چگونه گریه نکنم و حال آنکه در این زودی من کشته می شوم و دشمنان، شما را اسیر می کنند. پس گریه من به جهت اسیری شماست، نه برای خودم.

پس به روایتی سکینه علیها السلام عرض کرد:ای پدر! «إِسْتَسْلَمْتَ لِلْمُوتِ؟» آیا تن به مرگ داده[ای]؟ و آن حضرت در جواب فرمود: چگونه تن به مرگ ندهم و حال آنکه در میان دشمنان گرفتار[م] و همه قصد کشتن من دارند.

پس امام چون دید دخترش گریه و بی تابی می نماید، گریان شد و در

۱- یاران کوچک حسین۷، ص ۱۱۳.

مقام تسلی دخترش برآمد و او را بوسید به سینه خود چسبانید و اشک های او را پاک کرد. «وَ کانَ یحِبُّها حُبّاً شدیداً».(۱)

اباعبدالله علیه السلام همچنان نگران و دل پریشان است و رو به سکینه علیها السلام می گوید:

ای سکینه! از پس کشتن من، بسیار خواهی گریست؛ چه تو را به اسیری در کوچه و بازارها خواهند گردانید؛ ولکن الحال، مادامی که مرا جان در بدن است، گریه مکن؛ چه دل من از گریه تو می سوزد و مرا طاقت شنیدن گریه تو نیست. پس چون من کشته شوم، تو سزاوارتری هر کار که کنی. ای بهترین زن ها؛ چه در آن حال، تو را از گریه کردن منع نمی نمایم.(۲)

حضرت سکینه علیها السلام شهادتِ یک به یک اعضای خانواده و اصحاب پدرش در کربلا را از نزدیک دیده است.

در کارزار نابرابر کربلا، امام نگاهی به جنگ داشت و نگاهی به خیمه ها. باید می رفت، اما چگونه؟ در حالی که صدای گریه کودکان، فضا را آکنده است؟

«چون امام چند قدمی دیگر دور شد، صدای ضعیفی از عقب به گوشش رسید که یکی می گوید:ای پدر! لحظه ای تأمل فرما که مرا به تو حاجتی است. امام رو به عقب کرد، دید سکینه که نامش امینه است، به سرعت می آید. شاه مظلومان عنان مرکب باز کشید، تا سکینه برسد، عرض کرد: حاجت من آن است که از اسب فرود آیی و مرا در کنار

ص:۷۲

۱- تذکره الشهدا، ج ۲، ص ۶۷.

۲- همان، صص ۶۷ و ۶۸.

گرفته، مانند یتیمان امت، نوازشی فرمایی. امام پیاده شد و بر روی خاک بنشست و او را در کنار گرفت و دست نوازش بر سر و صورتش کشید و اشک هایش پاک کرد. پس او را به خیمه مراجعت داد».(۱)

اباعبدالله علیه السلام به جنگ رفته است و اهل خیمه، چشم انتظار جرعه ای آب هستند که او بیاورد. «پس چون زنان صدای آن اسب [ذوالجناح] را شنیدند، گمان کردند که امام حسین می آید و آب می آورد. پس زینب علیها السلام به سکینه علیها السلام فرمود: اینک پدر تو آب آورده. از خیمه بیرون رو و استقبال نما او را تا آب بنوشی».(۲)

«پس چون سکینه علیها السلام از خیمه بیرون آمد، اسب را بی صاحب، با یال پر خون و زین واژگون مشاهده کرد، در حالی که آن اسب شیهه می زد و خبر شهادت پدرش را می داد. پس سکینه مقنعه از سر کشید و صحیه برکشید و بنالید و همی گفت: این است حسین که بدنش برهنه در خاک افتاده و سرش بریده، بر نیزه بلند شده [است].ای غریبی که امید برگشتن او نیست! و ای مجروحی که دیگر مداوا نمی شود!»(۳)

«به روایتی سکینه خاتون، دختر امام حسین[علیه السلام] خود را به روی نعش پدر انداخت و چندان بگریست که بیهوش شد و در حالت بیهوشی شنید که پدرش از حلقوم بریده، با او سخن می گوید و این اشعار می خواند:

شِیعَتی ما إنْ شَرِبتُم ماءَ عَذبٍ فَاذْکُرونی

اَوْ سَمِعتُم بِغَریبٍ أو شَهیدٍ فَانْدُبونی

ص:۷۳

۱- همان، ص ۷۵.

۲- همان، ص ۱۶۹.

۳- همان، ص ۱۷۰.

ای سکینه! چون به مدینه رفتی، سلام من به شیعیان من برسان و به آنها بگو که پدرم می گفت که چون آب سرد بنوشید، مرا یاد کنید؛ چه مرا با لب تشنه کشتند و چون نام شهیدی یا غریبی شنیدید، بر من گریه کنید؛ چه من از همه غریبان، غریب تر و از همه شهیدان، مظلوم تر بودم».(۱)

بعد از واقعه عاشورا، سکینه علیها السلام به همراه دیگر بازماندگان به اسارت می رود و راهی شام و دربار یزید می شوند.

ماجرای خواب دیدن حضرت سکینه مشهور و اقوال مربوط به آن مختلف است. «سکینه گوید: روز چهارم در شام خوابی دیدم. [او] خوابی طولانی نقل کرده و در آخر آن گفته: زنی را خواب دیدم که در هودجی بود و دست بر سر نهاده؛ پرسیدم: این بانو کیست؟ گفتند: فاطمه, دختر محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و مادر پدر تو است. گفتم: به خدا نزد او می روم و از آنچه با ما کردند به او شکایت می کنم. نزد او دویدم و برابرش ایستادم و گریستم و می گفتم: مادر جان! حرمت ما را شکستند. مادر جان! به خدا پدرم حسین را کشتند.

به من فرمود:ای سکینه جان! زبان درکش که رگ دلم را بریدی، این پیراهن پدر توست که نگه دارم تا خدا را با آن ملاقات کنم».(۲)

صورت دیگری از این خواب را نیز ذکر کرده اند:

شیخ ابن نما گفته: سکینه در دمشق خواب دید که پنج اسب نور می آیند و بر هر کدام، بزرگواری سوار است و فرشتگان گرد آنها را گرفته اند و کنیزی بهشتی با آنهاست. سواران گذشتند و آن کنیزک نزدیک من آمد و گفت:ای سکینه! به

۱- همان، ص ۲۱۳.

۲- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۴۱۲.

راستی جدت بر تو سلام می رساند.

گفتم: بر رسول خدا سلام، تو کیستی؟ گفت: یکی از کنیزان بهشتم. گفتم: اینها کیانند که سوار بر اسبان نجیب آمده اند؟ گفت: اول: آدم صفوه الله؛ و دوم: ابراهیم خلیل الله؛ سوم: موسی کلیم الله؛ چهارم: عیسی روح الله. گفتم: آنکه دست بر ریش داشت و افتان و خیزان می رفت, چه کسی بود؟ گفت: جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. گفتم: کجا می رفتند؟ گفت: نزد پدرت، حسین علیه السلام .

من نزد او دویدم تا به او خبر دهم که بعد از او، ظالمان با ما چه کردند. در این میان، پنج هودج نور آمد و در هر هودجی زنی نشسته بود. پرسیدم: این زن ها کیانند که می آیند؟ گفت: اول: حواء ام البشر است؛ و دوم: آسیه بنت مزاحم؛ سوم: مریم بنت عمران؛ چهارم: خدیجه بنت خویلد؛ پنجم که دست بر سر نهاده و افتان و خیزان است، جده تو فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله و مادر پدر توست.

گفتم: به خدا به او خبر دهم که با ما چه کردند، برابرش ایستادم و می گفتم: مادر جان! به خدا حق ما را منکر شدند. مادر جان! جمع ما را تفرقه کردند. مادر جان! حرمت ما را پایمال کردند. مادر جان! به خدا پدرم حسین را کشتند.

فرمود: سکینه! بس کن، جگرم را سوختی، بند دلم را بریدی، این پیراهن پدرت حسین است که با من است تا خدا را ملاقات کنم. سپس بیدار شدم و می خواستم این خواب پنهان بماند، و فقط به خانواده خود گفتم و میان مردم شایع شد.(۱)

۶. عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام (عبدالله اصغر)

ص:۷۵

۱- همان، ص ۴۱۳.

۶. عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام (عبدالله اصغر)

سن

۱۱ سال

نسب

پدرش امام حسن مجتبی علیه السلام و مادرش زینب دختر سلیل بن عبدالله البجلی است.

شهادت

نبرد تن به تن.

قاتل

حرمله بن کاهل اسدی یا هانی بن ثبیت حضرمی.

شیخ مفید رحمه الله می نویسد: چون مالک بن النسرالکندی شمشیر بر سر حضرت فرود آورد, حضرت کلاه را از سرش بیرون آورد و پارچه و کلاه دیگری خواست. سر مبارکش را با پارچه بست و کلاه را بر سر نهاد و عمامه را روی آن بست. شمر و اطرافیانش به جای خود برگشتند، کمی درنگ کرد.

سپس برگشت، اطرافیان هم برگشتند و اطراف حضرت حلقه زدند. عبدالله بن الحسن از بین زنان حرم بیرون آمد _ عبدالله هنوز به حد بلوغ نرسیده بود _ دوید تا خود را به عمویش, حسین علیه السلام رساند. بی بی زینب علیها السلام خود را به عبدالله رساند, خواست او را نگه دارد. عبدالله قبول نکرد، حسین علیه السلام فرمود: «خواهرم, زینب, عبدالله را بگیر با خود ببر».

عبدالله مقاومت کرد و گفت: «به خدا سوگند از عمویم جدا نمی شوم».

بحر بن کعب شمشیر به طرف حسین علیه السلام فرود آورد، عبدالله فریاد زد: «وای بر تو ای بدزاد! می خواهی عمویم را بکشی!؟»

و دستش را سپر کرد. دست تا پوست جدا شد و آویزان گشت، فریاد زد: «یا امّاه! (ای مادرم!)»

ص:۷۶

حسین علیه السلام او را به آغوش کشید و گفت: «برادرزاده ام! شکیبا باش، مصیبت را تحمل کن، در انتظار پاداش نیکو باش. خداوند تو را به نیاکان صالح و اجداد شایسته ات ملحق خواهد کرد».

سپس دست های مبارک را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا! قطرات آسمان را بر آنها امساک دار و برکات زمین را بر آنان ممنوع ساز. خدایا! اگر آنان را تا مدتی در روی زمین, کامیاب و بهره مند ساختی, پس آنان را پراکنده ساز و راه های زندگی آنان را متفرق و متشتت نما. والیان و زمامداران را (که آنان برای جلب رضایت و خشنودی شان مرتکب این همه جنایت می گردند) از آنان ناراضی ساز. آنان ما را فراخوانده بودند تا به کمک ما بشتابند, ولی بر ما ظلم و دشمنی روا داشتند, به حدی که بر قتل ما قیام ورزیدند».

ابوالفرج گوید: «قاتل عبدالله علیه السلام حرمله بن کاهل اسدی بود».(۱)

«پس حرمله تیری به جانب آن کودک انداخت و او را در بغل عم خویش شهید کرد.

حمید بن مسلم گفته که شنیدم حسین علیه السلام در آن وقت می گفت: «اَللّٰهُمَّ اَمْسِکْ عَنْهُمْ قِطَرَ السَّماءِ، وَ امْنَعْهُمْ بَرَکاتِ الْاَرضِ. الخ».(۲)

برخی هانی بن ثبیت حضرمی را قاتل عبدالله دانسته و رشادت هایی نیز به او نسبت داده اند. «در بحار گوید: پیش از کشته شدن قاسم، عبدالله بن حسن به میدان رفت, ولی اصحّ آن است که پس از قاسم به میدان

۱- انصار الحسین۷ یا شهیدان گمنام از یاران او، صص ۱۰۲ و ۱۰۳؛ سیدالشهدا (واقعه عاشورا)، ص ۱۸۹؛ در کربلا- چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، صص ۹۰۲ و ۹۰۳.

۲- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، صص ۹۰۲ و ۹۰۳.

رفت و می گفت:

گر ندانیدم منم فرزند حیدر

شیر بیشه هستم و ضرغام نر

بهر دشمن ریشه کن چون باد صرصر

ابوالفرج از امام پنجم روایت کرده که حرمله بن کاهل اسدی او را کشت».(۱)

۷. محمد و ابراهیم بن مسلم بن عقیل (طفلان مسلم)

۷. محمد و ابراهیم بن مسلم بن عقیل (طفلان مسلم)

سن

نامشخص.

نسب

پدرشان مسلم بن عقیل بن ابی طالب علیه السلام و مادرشان از فرزندان جعفر طیار بوده است.

شهادت

پس از عاشورا، در کنار فرات شهید شدند.

قاتل

داماد پیرزنی که به آنها پناه داده بود.

آورده است: پس از

کودکانش به توصیه خود وی, در خانه

به سر می بردند.

که باخبر شد

در

هستند, تهدید کرد که هر کس آنها را نگهداری کند و تحویل ندهد, هم خون او هدر است، هم اموالش به غارت می رود.

ازاین رو،

بچه ها را خواست. نخست شروع به گریه و ناله کرد و چون سبب را پرسیدند، گفت که پدرشان به

رسیده است. دو کودک گریستند و گریبان چاک کردند. شریح گفت: «گریه نکنید که

۱- همان، ص ۲۹۱.

ابن زیاد در تعقیب شماست و قصد دستگیری شما را دارد. من تصمیم گرفته ام شما را به امینی بسپارم تا به

برساند».

سپس به پسرش، اسد گفت: «این دو را ببر به دروازه عراقین, به کاروان عازم

ملحق کن».

ولی وقتی رسیدند, کاروانیان مقداری از راه را رفته بودند. اسد شبهی از دور دید و گفت: «این سیاهی کاروانیان است؛ بشتابید و خود را به ایشان برسانید».

بچه ها که راه را بلد نبودند, گم شدند و به دست کوفیان افتادند و نزد

برده شدند. به فرمان

آنها را زندانی کردند. زندانبان, شخصی به نام مشکور و از علاقه مندان به

علیهم السلام بود. وی کودکان را آزاد و راهنمایی کرد، ولی باز هم راه را گم کردند و از قضا به خانه حارث رفتند که دنبال آنها می گشت و... .

شیخ صدوق نیز در امالی روایت کرده است: چون حسین بن علی علیه السلام کشته شد، دو پسر کوچک از لشکرهایش اسیر شد و آنها را نزد عبیدالله آوردند و زندانبان را طلبید و گفت: «این دو پسر بچه را ببر و طعام خوشمزه و آب سرد به آنها نده و بر آنها تنگ بگیر».

این دو کودک روزه می گرفتند و زندانبان شب ها دو قرص نان جو و یک کوزه آب برای آنها می آورد تا یک سالی گذشت و یکی از آنها به دیگری گفت: «ای برادر! مدتی است ما در زندانیم و عمر ما می رود و تن ما می پوسد. این شیخ زندانبان که آمد، مقام و نسب خود را به او بگوییم, شاید به ما ارفاقی کند».

چون شب شد, آن شیخ همان نان و آب را آورد؛ برادر کوچک تر

گفت: «ای شیخ! محمد را می شناسی؟»

گفت: «چگونه نشناسم؟ او پیغمبر من است».

گفت: «جعفر بن ابی طالب را می شناسی؟»

گفت: «چگونه نشناسم؟ با آنکه خدا دو پر به او داده که با فرشتگان هر جا خواهد برود؟»

گفت: «علی بن ابی طالب را می شناسی؟»

گفت: «چگونه نشناسم؟ او پسر عم و برادر پیغمبر من است».

گفت: «ما از نژاد پیغمبر تو محمد و فرزندان مسلم بن عقیل بن ابی طالب هستیم و در دست تو اسیریم و خوراک و آب خوب به ما نمی دهی و به ما در زندان سختگیری می کنی».

آن شیخ به پای آنها افتاد و گفت: «جانم قربان شما ای عترت پیغمبر خدا, مصطفی! این در زندان به روی شما باز است و هر جا خواهید بروید».(۱)

«چون شب شد برای آنان همان آب و غذا را آورد و آنان را راهنمایی کرد و گفت: «شب ها سیر کنید و روزها استراحت نمایید تا خدا در امر شما فرجی نماید».

آن دو آقازاده بیرون آمدند، به پیرزنی رسیدند، گفتند: «ای زن! ما دو طفل کوچک غریب خردسال راهی را نمی شناسیم و شب فرا رسیده. ما را مهمان کن، چون صبح شود خواهیم رفت».

زن گفت: «شما که هستید؟ من همه عطر و بوهای خوش را از شما

۱- همان، صص ۱۴۴ و ۱۴۵.

می شنوم و هیچ بوی خوشی را از بوی شما خوش تر ندیده ام!»

گفتند: «ای پیرزن! ما از عترت پیغمبر برگزیده تو هستیم که از زندان عبیدالله از ترس کشته شدن فرار نموده ایم».

پیرزن گفت: «ای دوستان من! من دارای داماد فاسقی هستم که با عبیدالله در کربلا بوده، می ترسم به شما دست یابد و شما را بکشد».

گفتند: «امشب را در این تاریکی مهمان توییم؛ صبح می رویم».

پیرزن از آنها پذیرایی کرد و بعد از غذا برای آنان رختخواب انداخت. برادر کوچک به برادر بزرگ گفت: «امیدواریم امشب را به سر بریم. بیا دست در گردن هم انداخته، با هم دست در گردن هم کنیم. من تو را ببویم و تو مرا ببویی پیش از آنکه مرگ میان ما جدایی اندازد».

چون پاسی از شب گذشت, داماد پیرزن دق الباب کرد. پیرزن جلو آمد و گفت: «کیست؟»

گفت: «من فلانم».

زن گفت: «این چه وقت آمدن است».

گفت: «وای بر تو! در را باز کن که نزدیک است عقلم پریده و زهره ام چاک شود».

زن گفت: «وای بر تو! چه خبر است؟»

گفت: «دو طفل از زندان عبیدالله فرار [کرده اند]. امیر ندا در داده هر کس سر یکی از آنها را بیاورد، هزار درهم جایزه دارد و هر کس سر هر دو را بیاورد. دو هزار درهم جایزه خواهد برد. من خود را با اسبم به تعب درآوردم, چیزی عایدم نشد».

زن گفت: «از خدا بترس! مبادا در قیامت، محمد خصم تو شود».

گفت: «وای بر تو! دنیا جای حرص است».

گفت: «دنیا چه فایده دارد در صورتی که آخرتی نباشد».

گفت: «من چنین می بینم که تو از آنان حمایت می کنی گویا در نزد تو چیزی هست. بلند شو، نزد امیر رویم».

گفت: «امیر با من چه کار می کند، درحالی که من پیرزنی بیش نیستم».

گفت: «برای من در را باز کن تا من استراحت کنم. صبح که شد به دنبال راهم می روم».

زن در را باز کرد [و] برای او آب و غذا آورد. همین که [مرد] خواست استراحت کند, ناگاه خورنای آن دو طفل را شنید. همچون شتر مست که نعره می زند به سوی آنان شتافت و در تاریکی با دست به دیوارها می کشید تا آنکه دستش بر پهلوی طفل صغیر رسید. طفل گفت: «تو که هستی؟»

آن ملعون گفت: «من صاحب منزلم. شما که هستید؟»

طفل کوچک برادر بزرگ تر را حرکت داد و گفت: «ای عزیزم! به پاخیز. از آنچه برحذر بودیم, به آن دچار شدیم».

آن معلون گفت: «شما که هستید؟»

برادر کوچک گفت: «ای شیخ! اگر ما راستش را بگوییم در امانیم؟»

گفت: «بلی.»

ص:۸۲

گفتند: «در امان خدا و امان رسول خدا و عهد و پیمان خدا و رسول او؟»

گفت: «بلی».

گفتند: «محمد بن عبدالله از شاهدین است».

گفت: «آری.»

گفتند: «خدا بر آنچه ما می گوییم وکیل است؟»

گفت: «بلی».

گفتند: «ای شیخ! از عترت پیغمبر تو محمدیم که از زندان عبیدالله از کشته شدن فرار نموده ایم».

گفت: «از مرگ فرار کرده اید، در مرگ واقع شده اید. خدا را شکر که مرا بر شما پیروز گردانید!»

آن گاه برخاست و شانه مرا محکم بست تا اینکه صبح شد. غلام سیاه خود را طلبید و گفت: «اینها را نزد فرات ببر و گردن بزن، سر آنها را برای من بیاور تا نزد عبیدالله ببرم و جایزه بگیرم».

غلام شمشیر خود را برداشت و از جلو حرکت کرد و طفلان مسلم در پشت او می رفتند. اندکی که راه رفت، یکی از دو طفل گفت: «ای سیاه! چقدر سیاهی تو به سیاهی بلال, مؤذن رسول خدا شبیه است».

غلام گفت: «مولای من, مرا به کشتن شما امر کرده، شما که هستید؟»

گفتند: «ما عترت پیغمبر محمدیم. از زندان عبیدالله فرار کرده ایم و ما مهمان پیرزنیم. مولای تو قصد کشتن ما را دارد».

غلام سیاه, روی پای آن عزیزان افتاد, می بوسید و می گفت: «جانم فدای شما ای عترت نبی الله المصطفی! به خدا سوگند چنین نمی شود که محمد, خصم من در قیامت باشد».

سپس به سرعت شمشیر را رها کرد و خود را در فرات انداخت و به

سوی دیگر عبور نمود، مولایش او را صدا زد: «نافرمانی می کنی؟»

اعتنا نکرد و گفت: «در وقتی تو را اطاعت خواهم نمود که خدا را معصیت نکنی و چون نافرمانی نمایی, از تو در دنیا و آخرت بیزارم».

داماد، پسرش را خواند و گفت: «پسرم! من حلال و حرام دنیا را برای تو جمع کرده ام. این دو طفل را بگیر، آنها را به جانب فرات ببر و گردن بزن. سر آنان را برای من بیاور تا در نزد عبیدالله ببرم و دو هزار درهم جایزه خود را بگیرم».

پسر شمشیر بر کف گرفت و در جلو آن دو طفل روانه شد. اندکی که راه رفتند، یکی از آن دو طفل گفت: «ای جوان! بسیار بر جوانی تو می ترسم از آتش جهنم».

جوان گفت: «ای حبیبان من! شما چه کسانی هستید؟»

گفتند: «ما از عترت پیامبر تو محمدیم صلی الله علیه و آله ، پدر تو قصد کشتن ما را دارد».

جوان بر روی قدم هایشان افتاد و شروع به بوسیدن کرد و گفته غلام سیاه را تکرار کرد و شمشیرش را کنار انداخت و خود را در آب پرتاب نمود و از آن عبور کرد.

پدرش فریاد بر کشید: «ای پسر! نافرمانی می کنی؟»

پسر گفت: «من فرمان خدا را می برم و تو را نافرمانی [می کنم]. این نزد من محبوب تر است. تا آنکه فرمان تو را برم و خدا را معصیت کنم».

داماد پیرزن، خطاب به طفلان کرد و گفت: «خود عهده دار کشتن شما شوم بهتر تا غیر من؟»

آن گاه شمشیر برگرفت و از جلو آن دو طفل حرکت کرد. وقتی به

کنار فرات رسیدند، شمشیر از نیام برکشید، چون آن دو شمشیر برهنه را دیدند، دیده هاشان گریان شد و گفتند: «ای شیخ! ما را به بازار برده فروشان ببر و بفروش، از پول ما استفاده کن و راضی مباش که پیغمبر در قیامت خصم تو باشد».

گفت: «نمی شود. من باید شما را بکشم و سرتان را نزد ابن زیاد برده, جایزه خود را بگیرم».

گفتند: «ای شیخ! آیا [احترام] خویشی ما را با رسول الله نگه نمی داری؟»

گفت: «شما با او قرابتی ندارید».

گفتند: «ما را نزد عبیدالله ببر، تا درباره ما خود حکم کند».

گفت: «نمی شود. باید با کشتن شما, نزد ابن زیاد تقرب حاصل کنم».

گفتند: «ای شیخ! آیا بر کوچکی سن ما رحم نمی کنی؟»

گفت: «خدا رحمی درباره شما در دل من قرار نداده».

گفتند: «اگر جز کشتن ما چاره ای نیست، پس مهلت بده چند رکعت نماز بخوانیم».

گفت: «هر قدر که می خواهید نماز بگزارید, اگر نماز به حال شما سودی دهد!»

طفلان مسلم چهار رکعت نماز گزاردند، آن گاه دیده های خود را به طرف آسمان بلند کردند و خدا را چنین خواندند: «یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق».

داماد پیرزن، ابتدا برادر بزرگ تر را کشت و گردن او را زد و در میان

ص:۸۵

توبره گـذاشت. برادرکوچک تر خود را به روی جسد برادر انداخت، خود را به خون او آلوده نمود و گفت: «چنین می کنم تا رسول خدا را آلوده به خون ملاقات کنم!»

داماد گفت: «به همین زودی تو را به برادرت ملحق خواهم نمود».

آن گاه سـر او را هم بریـد و در توبره گـذاشت و بـدن آنها را در آب انـداخت. سـرها را نزد عبیدالله برد، در حالی که خون از آنها می چکیـد. عبیدالله بر کرسـی نشسـته و در دسـتش چوب خیزران بود. آن دو سـر را نزد عبیدالله گذاشت. وقتی عبیدالله به آنها نظر انداخت، سه بار از جا برخاست و نشست، آن گاه گفت: «وای بر تو! در کجا بر آنها ظفر یافتی؟»

جریان خود را از اول تا آخر گفت که من در خانه پیرزن دست به آنها یافتم و حق ضـیافت را نگه نداشتم، به من گفتند: «ما را به بازار ببر... .» تا آنکه گفتند: «پس اجازه بده نماز بخوانیم.» من گفتم: «بخوانید اگر شما را نفعی می دهد».

عبیدالله پرسید: «در آخر نمازش آنچه گفتند؟»

گفت: «رو به آسمان کرده, گفتند: یا حَیُّ یا حَکیمُ یا أحکمَ الحاکِمین أحْکُم بَینَنا و بَیْنَه بِالحَقِّ».

عبیدالله گفت: «احکم الحاکمین میان شما حکم کرده؛ کیست که به حساب این فاسق برسد؟»

مرد شامی داوطلب شـد. عبیـدالله گفت: «او را در همان جایی که این دو طفل را گردن زده ببر و گردن بزن و نگـذار که خون او با خون آنها مخلوط شود و هرچه زودتر سر او را برای من بیاور».

مرد شامی فرمان او را انجام داد [عبیدالله] دستور داد سرش را بر نیزه

ص:۸۶

زدند، بچه ها به سر او سنگ می زدند و می گفتند: «هدا قاتل ذرّیه رسول الله».(۱)

این داستان در صفحه ۱۱۵ جلد ۴۵ بحار الانوار با مختصر تغییری از مناقب قدیم ذکر شده و در پایان آن آمده که وقتی مرد شامی جنازه او را به فرات انداخت, آب آن را نپذیرفت و جسدش را به کناری انداخت. عبیدالله دستور داد جسد را سوزاندند.

۸. دو کودک گمشده

۸. دو کودک گمشده

سن

نامعلوم.

نسب

نامعلوم.

شهادت

بر اثر وحشت و تشنگی به شهادت رسیدند.

در مقاتل از دو کودک، ذکری به میان آمده است که در غوغای جنگ به بوته خاری پناه برده و در زیر آن از شدت تشنگی و ترس، شهید شده اند.

«پس از غارت و آتش زدن خیمه ها، بانوان و کودکان مصیبت زده, پراکنده بیابان ها شدند. حضرت زینب سلام علیها السلام آنان را جمع آوری کرد و پس از بررسی کودکان، دریافت که دو کودک گم شده اند. خواهرش ام کلثوم را صدا زد: بیا ببین دو کودک گم شده اند!

آن دو خواهر غمدیده برای یافتن دو کودک سر به بیابان نهادند و همه جا را جست وجو کردند. سرانجام دیدند آن دو گل گلزار حسینی زیر بوته ای از خار مغیلان دست در گردن هم نهاده و خوابیده اند، ولی وقتی که پیش رفتند تا آن گل ها را از زمین بردارند و بیدار کنند، با منظره ای غمبار و جگرسوز روبه رو شدند که بار مصیبتش بسیار سنگین

۱- سالار شهیدان، صص ۴۰۶_ ۴۱۰.

بود. دیدند آن دو آقازاده بر اثر وحشت و تشنگی از دنیا رفته اند.

در برخی مقاتل آمـده است، هنگامی که دشـمنان از این حادثه جگرسوز مطلع شدنـد، جریان را به عمر سـعد گزارش دادند و اجازه طلبیدنـد که آب را به اهل بیت علیهم السـلام برساننـد. عمر سـعد جواب منفی نـداد. آنها آب به کودکان رساندند, ولی کودکان آب را نیاشامیدند و گفتند: چگونه آب بیاشامیم با اینکه فرزند رسول خدا را با لب تشنه شهید کردند؟»(۱)

ج) نوجوانان

اشاره

ج) نوجوانان

زیر فصل ها

۱. عمرو بن جناده

۲. محمد بن مسلم بن عقیل

۳. حمیده دختر مسلم

۴. عبدالله بن مسلم بن عقیل

۵. قاسم بن حسن

۶. ابوبکر بن حسن (عبدالله اکبر)

۷. عمرو بن حسن

۸. احمد بن حسن

۹. حسن بن حسن (حسن مثنی)

۱۰. محمد بن عبدالله بن جعفر

۱۱. عون بن عبدالله بن جعفر

۱. عمرو بن جناده

۱. عمرو بن جناده

سن

۹_۱۱سال.

نسب

پدرش جناده بن حارث سلمانی انصاری و مادرش بحریه, دختر مسعود خزرجی.

شهادت

نبرد تن به تن.

قاتل

مالک بن نسر بدی

از شهیدان نوجوان کربلاست که پدرش در رکاب سیدالشهدا علیه السلام شهید شد.

«یاران حسین علیه السلام غیر از طالبی ها، به تنهایی و بدون خانواده به خدمت حضرت رسیدند؛ زیرا آن عده که از مدینه همراه امام بودند، از ترس دشمن به تنهایی حرکت کردند و هر که در راه و یا در کربلا به محضر حضرت رسید, از دست دشمن فرار کرد؛ مگر سه نفر که با خانواده شان بودند: جناده بن حارث سلمانی که با خانواده اش آمد و

ص:۸۸

۱- یاران کوچک حسین۷، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.

خانواده خود را به خانواده امام ملحق کرد و بعد از شـهادتش، همسرش به فرزندش عمر دستور داد که به یاری امام بشتابد و او به خدمت امام آمد و اذن قتال خواست و امام اذن نداد و فرمود که پدرش در جنگ کشـته شده و شاید مادرش راضـی نباشد. جوان عرض کرد به دستور مادرش می خواهد به میدان برود و امام اذن قتال به او داد(۱)».(۲)

عمرو بن جناده به میـدان رفت و «چنین رجز خواند: گریبان فرزند هند را بر او تنگ کن و در عمق دیارش اسب سواران انصار را بر او بفرست و همچنین از مهاجران که نیزه هایشان را در ضمن گرد و غبار جنگ از خون کافران رنگین کنند.

آنها در عهد پیامبر چنین رنگین کردند و امروزه از خون فاجران رنگین می گردد.

اینها خون هایی را که از ایشان در بدر ریخته شده بود می طلبند و با شمشیرهای آخته و نیزه های بلند برگشتند.

سوگند به خدای، پروردگارم، همواره با شمشیر برّان با فاسقان کارزار می کنم.

امروزه این گونه کارزار کردن، حق واجبی است بر من، در هر روز درگیری و مقابله.

سپس حمله کرد و با آنان جنگید تا به شهادت رسید».(۳)

ص:۸۹

۱- او هنگامی که خواست به میدان برود، امام فرمود: «پدر این جوان کشـته شد، شاید مادرش راضی نباشد که به میدان رود.» عمرو بن جناده پاسخ داد: «مادرم دستور داده که به میدان بروم و لباس جنگ بر من پوشانده است».

۲- انصار الحسین۷ یا شهیدان گمنام از یاران او، ص ۲۰۴.

۳- تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا۷، ص ۸۰۹.

نام او در زیارت ناحیه مقدسه آمده است.

۲. محمد بن مسلم بن عقیل

۲. محمد بن مسلم بن عقیل

سن

۱۲_۱۳ سال.

نسب

پدرش مسلم بن عقیل بن ابی طالب علیه السلام و مادرش ام ولد (کنیز) بوده است.

شهادت

نبرد تن به تن.

قاتل

ابومرهم ازدی و لقطی بن ایاس جهنی.

مامقانی می نویسد: «محمد بن مسلم نوجوان دوازده یا سیزده ساله ای بود که روز عاشورا در کربلا با امام حسین علیه السلام شهید شد. مادر او کنیز بوده است. او شرافت نسب و شهادت و اطاعت از امام زمان خود را برای خویش جمع نموده بود».(۱)

ابوجعفر طبری می نویسد: «اولاد ابی طالب پس از شهادت عبدالله بن مسلم دسته جمعی حمله کردند. حسین علیه السلام فریاد زد: برای نیل به شهادت, شکیبا و صبور باشید عموزاده ها! در این حمله, محمد بن مسلم به شهادت رسید. ابومرهم الأزدی و لقطی بن ایاس الجهنی او را شهید کردند».(۲)

و نیز گفته اند که محمد پس از شهادت برادرش، عبدالله، خدمت امام رسید و پس از اصرار و تضرع در کسب اجازه، رخصت حضور در میدان جنگ را یافت. او چنان قهرمانانه جنگید که هفده نفر از سواران دشمن را از پای درآورد و همچنان به جنگ ادامه می داد. سرانجام به

۱- یاران کوچک حسین۷، ص ۲۱۸.

۲- انصار الحسین۷ یا شهیدان گمنام از یاران او، ص ۱۱۷.

دست ابوجرهم ازدی و لقیط بن ایاس جهنی به شهادت رسید. (۱)

۳. حمیده دختر مسلم

۳. حمیده دختر مسلم

سن

۱۳ سال.

نسب

پدرش مسلم بن عقیل بن ابی طالب علیه السلام و مادرش رقیه، دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود.

وی در کنار سایر خاندان اهل بیت علیهم السلام , به چشم خود, شاهد شهادت نزدیک ترین اعضای خانواده اش بود. نام مادرش رقیه بود. «رقیه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام است و مادر رقیه، صهباء ام حبیب, دختر عباد بن ربیعه بن یحیی بن العبد بن علقمه تغلبیه است. گفته شده است که صهباء از امیران اسیران یمامه برای امیرالمؤمنین علیه السلام خریداری شده است و نیز گفته شده است از اسیران عین التمر. صهباء از امیرالمؤمنین علیه السلام صاحب دو فرزند به نام عمر الاطرف و رقیه گردید». (۲)

«از بعض تواریخ نقل شد که مسلم بن عقیل علیه السلام را دختری بود سیزده ساله که با دختران جناب امام حسین علیه السلام می زیست و شبانه روز با ایشان مصاحبت داشت. چون امام حسین علیه السلام خبر شهادت مسلم را بشنید, به سراپرده خویش درآمد و دختر مسلم را پیش خواست و نوازشی به زیادت و مراعاتی بیرون عادت با وی فرمود. دختر مسلم را از آن حال, صورتی در خیال مصور گشت؛ عرض کرد: یا بن رسول الله! با من ملاطفت بی پدران و عطوفت یتیمان مرعی می داری؛ مگر پدرم مسلم را شهید کرده باشند؟

حضرت را نیروی شکیب رفت و بگریست و فرمود:ای دختر!

ص:۹۱

۱- محمدمحمدی اشتهاردی، مسلم بن عقیل۷, پیشتاز شهیدان کربلا، ص ۱۵۷.

۲- انصار الحسین۷ یا شهیدان گمنام از یاران او، ص ۱۱۷.

اندوهگین مباش. اگر مسلم نباشد, من پدر تو باشم و خواهرم مادر تو و دخترانم خواهران تو باشند و پسرانم برادران تو باشند.

دختر مسلم فریاد برآورد و زار زار بگریست و پسرهای مسلم سرها از عمامه عریان ساختند و به های های بانگ گریه در انداختند و اهل بیت در این مصیبت با ایشان موافقت کردند و به سوگواری پرداختند و امام حسین علیه السلام از شهادت مسلم سخت کوفته خاطر گشت».(۱)

حمیده, دختر مسلم, با پسرعمو و پسرخاله خود, عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب علیه السلام ازدواج کرده است. مادر عبدالله, زینب صغرا, دختر حضرت علی علیه السلام است. عبدالله فردی وارسته و بزرگ، محدث و فقیه بوده است. حمیده از شوی خود فرزندی به نام محمد آورد که او پنج فرزند به نام های قاسم، عقیل، علی، طاهر و ابراهیم از خود به یادگار گذاشت.(۲)

۴. عبدالله بن مسلم بن عقیل

۴. عبدالله بن مسلم بن عقیل

سن

۱۴ سال.

نسب

پدرش مسلم بن عقیل بن ابی طالب علیه السلام و مادرش رقیه دختر امام علی علیه السلام است.

شهادت

نبرد تن به تن.

قاتل

عمرو بن صبیح صیداوی (صدائی) و اسد بن مالك یا زید بن ورقاء جبنی (جُهنی یا جبانی).

او فرزند پیشاهنگ شهیدان کربلا, مسلم بن عقیل است. مادرش رقیه،

۱- منتهی الآمال. ج ۲، صص ۷۶۶ و ۷۶۷.

۲- یاران کوچك حسین۷، ص ۲۲۱.

دختر امیرالمؤمنین است. از آغـاز سـفر, یعنی از مـدینه به مکه و کربلا, همراه امام بود. او را نخستین شـهید کربلا دانسـته انـد. (بسیاری نیز علی اکبر را اولین شهید کربلا می دانند).

امام حسـین علیه السلام او را بسیار دوست داشت؛ زیرا او هم خواهرزاده اش بود (یعنی پسر رقیه, دختر علی علیه السلام) و هم دامادش بود؛ چرا که حضـرت سـکینه, دختر امام حسـین علیه السـلام در آن وقت همسر او بود. درباره جنگاوری وی گفته اند که قهرمـانی بی نظیر بود؛ چنان که گویا ده ها سال در میـدان جنگ بزرگ شـده بود. او را در ردیف قهرمانانی چون عباس و علی اکبر قلمداد کرده اند.(۱)

گفته انـد که از امام اذن میـدان طلبید. امام فرمود: «از شـهادت پدرت چندان نگذشـته است. دست مادرت را بگیر و از صـحنه بیرون ببر».

عبدالله گفت: «پدر و مادرم به فدایت، من آن کسی نیستم که زندگی پست دنیا را بر حیات جاودانی ترجیح دهم. تقاضای من آن است که این جان بی مایه را برای قربانی بپذیری».

محمد بن ابی طالب گوید: «اول کسی که از اهل بیت به میدان رفت، عبدالله بن مسلم بن عقیل بود که این رجز را می سرود:

امروز ببینم پدرم مسلم راد

یا هر که به دین مصطفی رفته به باد

قومی که دروغ را نیاورده به یاد

بودند همه نیک و کریم از بنیاد

۱- مسلم بن عقیل۷؛ پیشتاز شهیدان کربلا، ص ۱۵۳.

سادات بنی هاشم و راد و آزاد».(۱)

او پس از نبردی دلاورانه, به دست عمرو بن صبیح یا زید بن ورقاء جبنی (جُهنی یا جبانی) با تیری که دستش را به پیشانی دوخت، به شهادت رسید. وی در سه مرحله نبرد کرد و در مجموع, ۹۸ نفر را به هلاکت رساند.(۲)

از ویژگی ها و فضایل او، رشادت، شجاعت، جان نثاری برای اباعبدالله، خوش صورتی و خوش سیرتی، قاری قرآن بودن، آشنا به احادیث و روایات، و خوش خلقی و اهل نیایش بودن را ذکر کرده اند.

نوشته اند پس از تیری که بر پیشانی اش نشست و دستش را به پیشانی دوخت، تیر دیگری به قلبش زدند و سپس نیزه ای به سینه اش، و وی را به شهادت رساندند.(۳)

حمید بن مسلم می گوید: «عمرو با عبدالله روبه رو شد. پیشانی او را هدف قرار داد و تیری رها کرد و عبدالله دستش را روی صورت گذارد که از اصابت تیر جلوگیری کند. تیر آمد و دستش را به پیشانی دوخت؛ خواست دستش را بردارد, نتوانست. [عمرو] تیر دیگری رها کرد؛ قلب عبدالله را شکافت و [عبدالله] به زمین افتاد. بنا به نقل ابومخنف و مداینی و ابوالفرج, برخلاف [گزارش] دیگران, شهادت عبدالله پس از شهادت

۱- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، صص ۲۸۳ و ۲۸۴.
۲- سروی می گوید: «عبدالله بن مسلم به میدان جنگ رفت و حمله کرد و رجز خواند. در سه حمله, ۹۸ نفر را به قتل رساند. سپس عمرو بن صبیح الصدائی او را هدف نیز قرار داد». (انصار الحسین۷ یا شهیدان گمنام از یاران او، ص ۱۱۷)
۳- همان؛ در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، صص ۲۸۳ و ۲۸۴.

علی بن الحسین بوده است». (۱)

در سال ۶۶ و در جریان قیام مختار، زید بن ورقاء جهنی پس از دستگیری گفت: «عبدالله بن مسلم بن عقیل را تیری بر پیشانی زدم که دست و پیشانی را به هم دوخت و هرچه کرد نتوانست دست را جدا کند و آن گاه گفت: خدایا اینان ما را اندک یافتند و خوارمان شمردند، آنها را بکش همان گونه که ما را کشتند. تیر دیگری به وی زدم و او را به قتل رساندم. وقتی نزد وی آمدم، از دنیا رفته بود. تیری که بر شکمش زده بودم، بیرون کشیدم. آن تیری که بر پیشانی اش بود، حرکت دادم که بیرون آید، چوب تیر بیرون آمد اما پیکان آن در پیشانی ماند.

... چون یاران مختار دنبالش آمدند، با شمشیر بر آنها حمله کرد. ابن کامل گفت: نیزه و شمشیر در او به کار نبرید؛ با تیر و سنگ کارش را بسازید. او را به تیر بستند تا به زمین افتاد و زنده او را سوختند». (۲)

اسید بن مالک را نیز در قتل عبدالله بن مسلم بن عقیل, شریک دانسته اند.

در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه, به عبدالله سلام داده شده است. در کتاب های معتبر تاریخی و مقتل ها مانند بحارالانوار, ج ۴۵، ص ۳۲؛ انساب الاشراف, ج ۳،ص ۲۰۰؛ تنقیح المقال, ج ۲، ص ۲۱۸؛ مقاتل الطالبیین, ص ۶۴؛ ناسخ التواریخ, ج ۲، ص ۳۱۷؛ تاریخ طبری, ج ۵، ص ۶۴۹؛ اعلام الوری, ص ۲۴۱؛ اکلیل المصائب, ص ۱۸۴ و... نیز به وی اشاره شده است.(۳)

۵. قاسم بن حسن

ص:۹۵

۱- انصار الحسین۷ یا شهیدان گمنام از یاران او، ص ۱۱۷.
۲- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، صص ۲۸۳ و ۲۸۴.
۳- آینه داران آفتاب، ج ۲، صص ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰.

۵. قاسم بن حسن

سن

۱۴ ــ ۱۵ سال.

نسب

پدرش امام حسن مجتبی علیه السلام و مادرش ام ولد, به نام رمله یا نفیله یا نجمه.

شهادت

نبرد تن به تن.

قاتل

شیبه بن سعد شامی یا عمر بن سعد ازدی.

مادرش همراه قاسم در کربلا بوده است. قاسم در حدود سه سالگی، پدرش, امام حسن علیه السلام را از دست داد. او از مدینه تا مکه و از آنجا تا کربلا و هنگام شهادت، هم رکاب عموی بزرگوارش, اباعبدالله الحسین علیه السلام بود.

در شب عاشورا که امام حسین علیه السلام چراغ را خاموش کرد و گفت هرکس می خواهد برود، او ماند و از عمویش پرسید: «آیا فردا شهید می شوم؟»

اباعبدالله علیه السلام در پاسخ پرسید: «مرگ در رکاب من تو را چون است؟»

گفت: «شیرین تر از عسل».

سپس امام حسین علیه السلام به او گفت: «آری تو نیز شهید خواهی شد».

وی پس از

جعفر نزد امام رفت و از او اجازه نبرد خواست, ولی اباعبدالله علیه السلام به او اجازه نداد. وی پس از اصرار فراوان توانست از امام اجازه بگیرد. در حدیثی از امام سجاد علیه السلام نیز آمده است که وی پس از

به میدان رفت.

«آورده اند که او با امام حسین علیه السلام بسی گریست تا از هوش رفت. نیز گفته اند که بازوبند یا نشانی از پدرش داشت

که به سفارش مادرش پس از

ص:۹۶

آنکه امام علیه السلام به او دستوری نداد، باز کرد و خواند. دست خط امام حسن علیه السلام بود که خواسته بود به او اجازه دهند. امام نیز آن را که دید اجازه داد.

عصر عاشورا از امام اجازه گرفت. امام گریست و در آغوشش فشرد. در بدرقه امام و با بدرقه نگاه مادر به میدان رفت. پس از کارزاری دلاورانه و شورانگیز و کشتن ۳۵ نفر، محاصره شد. عمرو بن سعد بن نفیل ازدی بر او حمله برد و با ضربت شمشیر فرقش را شکافت و شیبه بن سعد شامی نیزه ای در پشتش زد که از سینه اش بیرون آمد و از اسب به زمین افتاد و فریاد «یا عمّاه» او برخاست. سپس زیر سم اسب ها شهید شد».(۱)

ولادت او را سال ۴۷ ه .ق در مدینه دانسته اند. بنابراین، در کربلا ۱۴_ ۱۵ ساله بوده است.

«قاسم فرزند برومند امام مجتبی علیه السلام ، تربیت یافته عموی گرامی اش حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است و معلوم است کسی که تحت کفالت و تربیت دو امام معصوم باشد, چه خواهد شد، و لذا یکی از بزرگان، از آن عصاره امامت و ولایت چنین تعبیری کرده «هُو غُصنٌ مِن أغصانِ شَجرهِ النَّبوّه و ثَمَرهٌ مِن ثَمراتِ الإمَامَهِ وَ الخِلافَهِ؛» و به همین جهت است که وقتی عموی بزرگوارش, شب عاشورا از او می پرسد «کیف الموت عندک؟» در جواب می گوید: «احلی من العسل».

آنکه در ذائقه اش مرگ بود شیرین تر

ز عسل یا ز شکر, قاسم مه پیکر توست».(۲)

ص:۹۷

۱- همان, ص ۱۲۰۱.

۲- سید حسین شیخ الاسلامی، سالار شهیدان، ص ۲۵۹.

در جلد سوم از کتاب مدینه المعاجز در صفحه ۳۷۰ آمده است: «قاسم بن حسن از میدان نزد عمویش حسین علیه السلام برگشت و گفت: عمو جان! العطش! با شربتی آب مرا دریاب. حسین علیه السلام او را امر به صبر کرد و انگشتر خود را به وی داد تا در دهانش نهاد. قاسم گفت: چون آن انگشتر را در دهانم نهادم, گویا چشمه آبی بود، سیراب شدم و به میدان برگشتم».(۱)

قاتل قاسم, عمر یا عمرو بن سعد, با ضربه امام حسین علیه السلام از پای درآمد. وقتی عمرو بن سعد بن نفیل به حضرت قاسم ضربه زد، عمویش را صدا کرد و حضرت به سوی قاسم آمد و ضربه ای به قاتل او زد به گونه ای که دست آن ملعون از مرفق قطع شد. او فریادی زد؛ دوستان آن شخص به یاری او آمدند و در این گیرودار عمرو بن سعد نفیل زیر سم اسبان قرار گرفت و به هلاکت رسید.(۲) امام در آخرین لحظه ها در کنار قاسم رسید و فرمود: «وَالله یَعزُّ عَلی عَمِّک أَنْ تَدعُوه فَلا یُجیبک اَو یُجیبُک فَلا یُعنیک فَلا یُغنی عَنک، بَعدَ الْقَومِ قَتلُوک».

امام، قاسم را به خیمه ای برد که شهدای اهل بیت در آن بودند.

در امالی شیخ صدوق آمده است که پس از علی بن الحسین، قاسم بن حسن به میدان رفت.(۳) «پس از قتل علی اکبر، یک یک از بنی هاشم اجازه گرفته, به میدان می رفتند. عبدالله و محمد, پسران عبدالله جعفر که فرزندان زینب سلام علیه السلام بودند، پس از اجازه از دایی خود، رفته, کشته شدند و همچنین برادران مسلم، عبدالرحمن بن عقیل و جعفر بن عقیل رفتند و کشته

۱- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، صص ۲۸۸ و ۲۸۹ (پانویس).

۲- نک: مقتل جامع سید الشهدا۷، ج۱، ص۸۲۸.

۳- همان، ص ۲۸۸.

شدند و بعد از آنها قاسم بن حسن که نوجوان, بلکه می توان گفت طفل بود، از خیمه بیرون آمد».(۱)

«چون حسین او را نگریست که آماده شده به میدان رود، در آغوشش کشید و گریستند تا بیهوش شدند و از حسین اجازه خواست و به او اجازه نمی داد و آن پسر پیاپی دست و پای او را می بوسید تا به او اجازه داد و به میدان رفت و اشکش روان بود و می سرود:

گر نشناسیدم منم زاد حسن

سبط نبی مصطفای مؤتمن

عمو حسینم چون اسیر مرتهن

در مردمی باران می اشان در وطن»(۲)

ابوالفرج از حمید بن مسلم روایت می کند: جوانی به میدان کارزار آمد [که] صورتش چون قرص ماه می درخشید. شمشیر در دست و پیراهن عربی و ازاری بر تن و کفش در پا داشت.(۳) می خواست با شمشیرش حمله کند که بند یکی از کفش هایش پاره شد [گویا شوق رفتن به میدان سبب گسستگی بند کفش او شده است] ــ یادم نمی رود که بند کفش پای چپ بود ــ ایستاد که بند کفش را محکم ببندد، عمر بن سعید بن نفیل ازدی گفت: «به خدا

۱- سیدالشهدا (واقعه عاشورا)، ص ۱۶۵.

۲- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، صص ۲۸۷ و ۲۸۸. چون امام حسین۷ نظر مبارکش بر قاسم افتاد که برای جنگ با دشمن آماده شده، جلو آمد. «اِعتَنَقَه و جَعَلَا یَبکیانِ حَتی اُغِشیَ عَلَیهما.» دست به گردنش انداخت، او را در برکشید و بسیار گریستند تا غش بر آنها عارض گردید. سپس قاسم اجازه میدان گرفت و به کارزار رفت. در حالی که اشک بر صورتش جاری بود، به رجزخوانی مشغول شد: ان تنکرونی فانا ابن الحسن/ سبط النبی المصطفی و المؤتمن/ هذا حسین کالاسیر المرتهن/ بین اناس لا سقوا صوب المزن». (سالار شهیدان، ص ۲۵۹)

۳- برخی بر این باورند که قاسم در ابتدای کار سه تن را کشت؛ سپس او را از بالای اسب به روی زمین انداختند. (در کربلا چه گذشت؟، ص ۲۸۹)

سوگند که به این دشمن حمله خواهم کرد».

گفتم: «سبحان الله! منظور چیست؟ اینها که اطرافش را گرفته اند, برای کشتن او بس است و نیازی به تو نیست».

گفت: «به خدا که حمله خواهم کرد».

صورت برنگرداند, که شمشیری بر سرش فرود آورد. جوان به صورت به زمین خورد و فریاد زد: «وا عمّاه!»

حسین علیه السلام چون بازِ شکاری خود را رساند و چون شیر خشمناک به دشمن حمله ور شد. [حضرت] شمشیر بر عمر فرود آورد، عمر دستش را سپر کرد، دستش از مرفق جدا شد و خود را کنار کشید. سپاه عمر بن سعد حمله کردند که او را از دست حضرت نجات دهند، جنگ مغلوبه و برخورد شدید شد. جوان زیر دست و پای اسبان جان داد.(۱) [چون] گرد و غبار معرکه جنگ فرو نشست، حسین علیه السلام را دیدم که بالای سر جوان نشسته است، جوان پاها را به زمین می کشید، حسین علیه السلام می فرمود: «از رحمت الهی دور باد مردمی که تو را کشتند؛ روز قیامت رسول الله شخصاً دادخواهی خواهد کرد».

ص:۱۰۰

۱- «در روایت ارشاد است: و [عمر] فریادی زد که همه لشکر شنیدند و حسین از او دست برداشت و لشکر کوفه یورش بردند تا عمر را نجات دهند. در مقتل محمد بن ابی طالب است که چون لشکر حمله بردند, او را جلوی سینه اسبان خود انداخت و در پیچیدند و او را زیر لگد گرفتند و جان داد. گرد فرونشست و دیدم حسین بالای سر قاسم است و او پا به زمین می کشد و حسین می گوید: دور باشند مردمی که تو را کشتند و خصم آنها روز قیامت جدّ توست. سپس گفت: به خدا بر عمویت ناگوار است او را بخوانی، جوابت ندهد یا جوابت دهد و سودت نبخشد. در روایت ملهوف [آمده است]: به خدا در اینجا کشندگان او بسیار, و یاوران او کم است و او را به سینه گرفت و برد و پاهایش روزی زمین می کشید. طبری گوید: حسین سینه بر سینه اش گذاشت، با خود گفتم: او را چه خواهد کرد؟ او را آورد کنار پسرش علی بن الحسین و دیگر کشتگان خانواده اش گذاشت پرسیدم: این پسر چه کسی بود؟ گفتند: قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب۷». (همان)

سپس فرمود: «بسیار بر عمویت ناگوار است که او را بخوانی و جوابت نگوید، و یا به فریادت برسد و فریادرسی سودی نبخشد. البته امروز روزی است که دشمن بسیار و یاور اندک است».

سپس نعش جوان را به سینه تکیه داد و با خود برد ــ گویا هم اکنون می بینم که پاهای جوان به زمین کشیده می شود ــ و در خیمه شهدا پهلوی پسرش علی بن الحسین علیه السلام قرار داد. پرسیدم: [این] جوان کیست؟ گفتند: «قاسم بن الحسن است».

سایر مورخان می نویسند: قاسم بن الحسن علیه السلام وقتی که تنهایی عمویش را دید, اجازه خواست به میدان برود. حضرت به دلیل کمی سن به او اجازه نداد. قاسم پیوسته تقاضای خود را تکرار کرد تا اجازه گرفت و به میدان رفت، گویا صورتش پاره ماه بود... جریان را تا آخر, چنان که گذشت, آورد ه اند. (۱) و (۲)

در روایت است که اباعبدالله علیه السلام فرمود: «بارخدایا! آنها را خوب شماره کن و تا آخرین کس بکش و یک نفر آنها را وانگذار و هرگز از آنها مگذر. صبر کنید ای عموزادگانم، صبر کنید ای خاندانم! پس از امروز هرگز خواری نخواهید دید».(۳)

«در کیفیت کشته شدن قاسم بن حسن نیز به اتفاق جمعی از ارباب مقاتل و تاریخ نویسان مورد اعتماد, قاسم به میدان جنگ رفته و پس از خواندن رجز و جنگیدن با آن مردم بی همه چیز و کشتن ازرق شامی و چهار پسرش که همگی معروف به شجاعت بودند، بر او حمله کرده و

ص:۱۰۱

۱- انصار الحسین۷ یا شهیدان گمنام از یاران او، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.
۲- ابومخنف، قیام جاوید (مقتل الحسین)، ترجمه و تصحیح: حجت الله جودکی، صص ۱۱۱_ ۱۱۴.
۳- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۹۰.

آن نوباوه فرزند شیر خدا را کشتند».(۱)

گفته اند که جنگ سختی کرد و با آنکه کودک بود، ۳۵ مرد را از پای درآورد.(۲)

درباره عروسی حضرت قاسم, موافقان و مخالفانی هست. محدث نوری در صفحه ۱۹۴ از کتاب لؤلؤ و مرجان و محدث قمی در صفحه ۷۰۰ جلد اولِ منتهی الآمال به شدت مخالف کرده اند و ابوالحسن شعرانی احتمال آن را می پذیرد. شیخ جعفر شوشتری آن را به تفصیل بیان کرده است.(۳)

۶. ابوبکر بن حسن (عبدالله اکبر)

۶. ابوبکر بن حسن (عبدالله اکبر)

سن

۱۴ _ ۱۶ سال.

نسب

پدرش امام حسن مجتبی علیه السلام و مادرش ام ولد (کنیز) و نام وی را نفیله، ام اسحاق و نیز رمله گفته اند.

شهادت

نبرد تن به تن.

قاتل

عبدالله عقبه غنوی با همکاری حرمله بن کاهل اسدی.

او را عبدالله، عبدالله اکبر و احمد نیز نامیده اند. وی از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا همراه عمویش حسین بن علی علیه السلام بوده است.

پس از نبردی شجاعانه و پرشکوه به تعبیر امام باقر علیه السلام به دست عقبه غنوی، و در برخی مقاتل به دست حرمله بن کاهل اسدی یا با شراکت این دو تن به شهادت رسید. بر اساس آنچه در نفس المهموم و در مقاتل الطالبیین آمده است، بعد از حضرت قاسم به شهادت رسید. نوشته اند

۱- سیدالشهدا (واقعه عاشورا)، ص ۱۸۶ (پانویس).

۲- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۸۸.
۳- آینه داران آفتاب، ج ۲، صص ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲.

پس از نبردی سنگین، به حضور عمویش رسید و آب طلبید. امام, او را به صبوری و جهاد خواند. در میدان جنگید و دیگر بار بازگشت و در نبرد سوم به شهادت رسید.

وی خوش قامت و خوش سیما، رشید، صبور و بصیر، شیفته اباعبدالله، شجاع و مبارز و مجاهد فی سبیل الله، و عارف به قرآن و معارف الهی بود. بر اساس اخبار برخی منابع، امام حسین علیه السلام دخترش سکینه را به ازدواج وی درآورد.(۱) همچنین نوشته اند چهارده سوار را با شمشیر و نیزه از پای درآورد.(۲)

ابوالفرج روایت می کند: «عبدالله عقبه الغنوی او را شهید نمود و نیز روایت شده است که عقبه بن العنوی او را شهید کرد، و مراد سلیمان بن قتّه در اشعارش, عقبه بن الغنوی است که به آن اشاره کرده است».(۳)

عمر ابوالنصر در کتابش می گوید: «عبدالله بن عقبه هم با تیری که رها کرد، ابابکر بن حسن بن علی را کشت»،(۴) از امام پنجم روایت شده است که ایشان نیز عقبه غنوی را قاتل ابوبکر بن حسن دانسته است.(۵)

«ابوالفرج شهادت او را پیش [از] قاسم داند, ولی طبری و جزری و شیخ مفید و دیگران, [شهادت] او را بعد از قاسم ذکر کرده اند، و الله العالم.»(۶) «بعد از شهادت آن عزیزان, [علی اکبر، عبدالله و محمد, پسرانِ عبدالله جعفر، قاسم,] میوه دل امام مجتبی علیه السلام به میدان رفته, مقاتله ای

ص:۱۰۳

۱- اعلام الوری, ص ۲۱۳؛ المجدی, ص ۱۹.

۲- همان، صص ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶.

۳- انصار الحسین۷ یا شهیدان گمنام از یاران او، ص ۱۰۱.

۴- سیدالشهدا (واقعه عاشورا)، ص ۱۸۷.

۵- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۹۱.

۶- همان.

نمود تا شهید شد».(۱)

شیخ عباس قمی می نویسد که در بعضی از مشجرات دیده است که نوشته بودند: «ابوبکر بن الحسن بن علی ابی طالب علیه السلام شهید گشت در طفّ، و عقبی (فرزندی) برای او نبود، و تزویج نموده بود. امام حسین علیه السلام دخترش سکینه را به او، و خون او در بنی غنی است».(۲)

۷. عمرو بن حسن

۷. عمرو بن حسن

سن

آن گونه که نوشته اند نابالغ بوده است.

نسب

پدرش امام حسن مجتبی علیه السلام است.

یکی دیگر از کودکانی که در کربلا- حضور داشت و پس از حادثه عاشورا به اسارت رفت، عمرو بن حسن بود. برخی نام او را عمر بن الحسن نوشته اند. مطالب زیادی درباره او موجود نیست.

طبری می نویسد: یک روز یزید، علی بن الحسین را فراخواند. امام سجاد علیه السلام با عمرو بن الحسن که پسر کوچکی بود، نزد یزید رفت. خالد, پسر یزید که تقریباً با عمرو هم سال بود نیز حضور داشت. یزید به عمرو گفت: «آیا با پسر من کشتی می گیری؟»

عمرو گفت: «نه، اما یک شمشیر به من و یک شمشیر به او بده تا با یکدیگر بجنگیم».

یزید تا این سخن شجاعانه را از عمرو شنید، فرزند خود, خالد را در آغوش گرفت و بر سینه فشرد و گفت: «این خویی است که من از اخزم

۱- سالار شهیدان، ص ۲۵۸.

۲- منتهی الآمال, ج ۲، ص ۸۷۷.

می شناسم، آیا مار جز مار می زاید؟» کنایه از اینکه عمرو بن الحسن، شجاعت و دلاوری را از پدران و اجداد خود به ارث برده است.(۱)

نوشته اند که یزید از کشتن او منصرف شد و آزادش کرد.

۸. احمد بن حسن

۸. احمد بن حسن

سن

۱۶ سال.

نسب

پدرش امام حسن مجتبی علیه السلام و مادرش ام بشر, دختر ابی مسعود انصاری بود.

شهادت

نبرد تن به تن.

قاتل

منقذ بن نعمان عبدی

ناسخ می نویسد: احمد بن الحسن, نوجوانی شجاع و بی باک بود. او از امام حسین علیه السلام اجازه نبرد گرفت و به میدان رفت. هنگام جنگ چنین رجز می خواند: «من فرزندزاده امام علی هستم، آن قدر بر شما شمشیر می زنم تا [شمشیرم] کند شود. به خدا سوگند ما به پیامبر نزدیک تریم. در میان گرد و غبارِ برخاسته از نبرد، نیزه ام را بر شما فرود می آورم».

در این نبرد, هشتاد نفر را به هلاکت رساند و نزد عمو بازگشت و گفت: «عمو جان! آیا جرعه ای آب نزد شما هست تا با آن, جگرم را خنک کنم و تجدید قوا نمایم؟»

امام فرمود: «ای پسر برادرم! کمی صبر کن. به زودی جدت, رسول خدا را ملاقات می کنی و او تو را چنان سیراب می کند که هرگز تشنه نشوی».

۱- یاران کوچک حسین۷، صص ۱۷۵ و ۱۷۶؛ به نقل از: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۷.

احمـد چنـدین بار به میـدان نبرد رفت و شـماری از دشـمنان را به هلاکت رسانـد. دشـمنان زخم خورده با شدت بیشتری او را محاصره کردند و وی را از پای درآوردند.(۱)

۹. حسن بن حسن (حسن مثنی)

۹. حسن بن حسن (حسن مثنی)

سن

۱۷ سال.

نسب

پدرش امام حسن علیه السلام و مادرش خوله, دختر منظور فزاریه است.

شهادت

بر اثر مسمومیت.

قاتل

به دستور عبدالملك (پنجمین خلیفه اموی) مسموم شد.

یکی از کسـانی که در واقعه عـاشورا حمـاسه آفریـد و در راه امـام زمـان خویش جان فشانی کرد و نام خود را در جرگه یاران وفادار حسین علیه السلام در تاریخ جاودانه ساخت، حسن بن حسن, معروف به «حسن مثنی»، فرزند امام حسن علیه السلام بود.

آورده اند که «حسن مثنی از عمویش یکی از دو دختر او, سکینه و فاطمه را خواستگاری کرد.

امام حسـین علیه السـلام به او فرمود: هر کدام را که بیشتر دوست داری اختیار کن. حسن شـرم کرد و جواب نداد. حسـین علیه السلام فرمود: من برای تو فاطمه را اختیار کردم که به مادرم, فاطمه علیها السلام , دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله شبیه تر است و این ازدواج در همان ایام خروج امام از مدینه یا در بین راه مدینه و

ص:۱۰۶

۱- یاران کوچك حسین۷، صص ۱۷۹ و ۱۸۰، به نقل از: میرزا محمدتقی سـپهر، ناسخ التواریخ (در احوالات سیدالشهدا۷)، ج ۲، صص ۳۳۰_ ۳۳۲.

کربلا بوده است و فاطمه بنت الحسین علیه السلام در کربلا نوعروس بود».(۱)

حسن مثنی نیز در روز عاشورا به میدان جنگ رفت تا در راه اباعبدالله علیه السلام جان خود را فدا کند. نوشته اند که هفده نفر را کشت و هجده زخم برداشت.(۲)

سید بن طاووس می گوید: «مصنف کتاب المصابیح روایت کرده است که آن روز (عاشورا) حسن بن حسن مثنی در مقابل چشمان عمویش جنگید و هجده زخم بر پیکر او وارد شد و بر اثر آن زخم ها در میان کشته ها افتاد».(۳)

در روز یازدهم محرم، وقتی که به دستور عمر سعد، سرهای شهیدان را از بدن جدا کردند، دیدند حسن مثنی نیمه جان است. اسماء بن خارجه، دایی او و از سربازان دشمن, هنگامی که از جریان آگاه شد، از عمر سعد به اصرار درخواست کرد که حسن را عفو کند. وی عمر سعد را قانع کرد که امر حسن را به او واگذارند و گفت: اگر ابن زیاد او را به من بخشید که چه بهتر و اگر نبخشید، خودش در مورد او تصمیم می گیرد. عمر سعد او را عفو کرد.

بنابراین, اسما او را به کوفه برد و چون رئیس قبیله بنی فزاره و از اشراف کوفه بود، ابن زیاد, امر حسن را به وی واگذار کرد. او حسن را مداوا کرد و به مدینه فرستاد.

نوشته اند حسن مثنی در نزدیکی کوفه به هوش آمد و وحشت زده از

۱- محمد محمدی اشتهاردی، سوگ نامه آل محمد۹، ص ۲۸۷.

۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸۸۰.

۳- تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا۷، ص ۸۳۴.

جای خود حرکت کرد و پرسید: «عمویم حسین کجاست؟»

وقتی از شـهادت امـام و یـارانش آگاه شـد، بسـیار ناراحت و محزون گردیـد. اسـما او را در کوفه درمان کرد تا بهبودی یافت. سپس وی را روانه مدینه کرد، او همچنان در مدینه می زیست تا اینکه به دسـتور عبدالملک، پنجمین خلیفه اموی، او را در ۳۵ سالگی مسموم و شهید کردند. قبرش در قبرستان بقیع است و لقب حسن مثنی «طباطبا» است که جد سادات طباطبایی است.(۱)

طبری می گویـد: «حسن بن حسن که مـادرش خوله، دختر منظور بن زیـان بن سـیار فزاری بود, [به جهت کمی سن] کوچک شمرده شد و کشته نشد. او سرانجام در سال ۹۰ هجری درگذشت».(۲)

۱۰. محمد بن عبدالله بن جعفر

۱۰. محمد بن عبدالله بن جعفر

سن

۱۸ سال.

نسب

نام پدرش عبدالله جعفر و مادرش حضرت زینب علیها السلام بود.

شهادت

نبرد تن به تن.

قاتل

عامر بن نهشل تمیمی.

از بنی هاشم و فرزند عبدالله جعفر (همسر حضرت زینب) بود. مادرش را حضرت زینب و برخی خوصا, دختر حفصه بن ثقیف و از طایفه بکر بن وائل دانسته اند.(۳)

ص:۱۰۸

۱- سوگ نامه آل محمد۹، صص ۲۸۷ و ۲۸۸.

۲- تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا۷، ص ۸۳۴.

۳- در مقاتـل الطـالبین ابوالفرج آمـده است: «مـادرش, خوصـا, دختر حفصه از بنی بکر بن وائل بود.» (در کربلا چه گـذشت؟

(ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۸۵)؛ «مـادر ایشـان طبق نقـل سـماوی, خوصا دختر حفصه بن ثقیف بود». (سالار شـهیدان، ص ۲۵۶)

از مـدینه به مکه و از ذات عرق تـا کربلاـ همراه اباعبـدالله الحسـین بوده است. در منزل ذات عرق عبـدالله جعفر آنها را به امام ملحق کرد و خود بازگشت.

«پس از قتـل علی اکبر، یـک یـک از بنی هـاشم اجـازه گرفته, به میـدان می رفتنـد. عبـدالله و محمـد, پسـران عبـدالله جعفر که فرزنـدان زینب علیها السـلام بودند، پس از اجازه از دایی خود، رفته, کشـته شدند.»(۱) محمد بن عبدالله در عصـر عاشورا, در جنگ تن به تن با لشکریان ابن سعد, ده نفر از آنان را کشت.(۲)

«در تاریـخ طبری گویـد: عـامر بن نهشـل تمیمی بر محمـد بن عبـدالله بن جعفر بن ابی طالب حمله کرد و او را کشت.» (۳) در مناقب آمده است که «او را بشر بن حویطر قانصی کشت». (۴)

محمـد حـدود هجده سال داشت. او فهیم، بصـیر، پرورده دامان زینب کبرا، شـجاع، دین شـناس، ارادتمند اباعبدالله، پاکباز و از جان گذشته، مظهر وقار و ادب و سیرت زینبی بود.

۱۱. عون بن عبدالله بن جعفر

۱۱. عون بن عبدالله بن جعفر

سن

۲۰ سال.

نسب

پدرش عبدالله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام و مادرش زینب کبرا، دختر امیر مؤمنان, علی علیه السلام است.

۱- سیدالشهدا (واقعه عاشورا)، ص ۱۸۵.
۲- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۸۵؛ سالار شهیدان، ص ۲۵۶.
۳- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۸۵.
۴- همان.

شهادت

نبرد تن به تن.

قاتل

عبدالله بن قطبه طائی.

ابوالفرج گفته است: «مادرش, زینب عقیله علیه السلام , دختر علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا, دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. عقیله, مادرش, همان است که ابن عباس حدیث فدک را به وسیله او از مادرش فاطمه زهرا روایت کرد و گوید: عقیله ما, زینب, دختر علی برای من حدیث کرد. خوب است بدانی عبدالله بن جعفر را دو پسر عون نام بود که اکبر و اصغر ملقب بودند. مادر یکی زینب عقیله بود و مادر دیگری, جماعه, دختر مسیب بن نجیه فزاری و مورد اختلاف است که کدامشان در کربلا با حسین کشته شده و ظاهر این است که همان عون اکبر، زاده زینب باشد و عون اصغر را روز جنگ حره اصحاب مسرف بن عقبه ملعون کشتند، [چنان که] ابوالفرج گفته».(۱)

مورخان نوشته اند: «هنگامی که حسین علیه السلام از مکه خارج شد، عبدالله بن جعفر نامه ای به حضرت نوشت که از سفری که در پیش دارد منصرف شود و برگردد. نامه را به وسیله عون و محمد، فرزندان خود فرستاد. ایشان در وادی العقیق خدمت حضرت رسیدند ـ وادی العقیق نرسیده به حدود و نواحی مدینه است ـ سپس عبدالله نزد عمرو بن سعید بن العاصی, فرماندار مدینه رفت و درخواست امان نامه برای حسین علیه السلام نمود. عمرو بن سعید امان نامه نوشته و [به] وسیله برادرش یحیی فرستاد. عبدالله به اتفاق یحیی حرکت کردند. در ذات عرق به حسین علیه السلام

۱- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، صص ۲۸۴ و ۲۸۵.

رسیدند و امان خط را ارائه دادند. حضرت از آنها نپذیرفت و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم مرا امر به ادامه سفر داد، من راهی را که رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرموده است، ادامه خواهم داد. جواب نامه عمرو بن سعید را نوشت و ایشان از حضرت جدا شدند و برگشتند. عبدالله پسرانش را به حسین علیه السلام سپرد, ولی خودش عذرخواهی کرد و به همراه حضرت حرکت نکرد».(۱)

عون بن عبدالله با اجازه اباعبدالله علیه السلام به میدان رفت. «عون بن عبدالله بن جعفر به میدان تاخت و رجز می خواند و شمشیر می زد. سی سوار و هیجده نفر پیاده نظام را به قتل رساند.(۲) عبدالله بن قطبه الطائی البنهانی شمشیر بر او فرود آورد و به شهادتش رساند».(۳)

طبری گوید: «لشکر گرد آنها را فراگرفتند، عبدالله بن قطبه طائی نبهانی بر عون بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب حمله کرد و او را کشت.

در مناقب این رجز برای او نقل شده است:

گر نشناسید منم بن جعفر

شهید صدق و در بهشت انور

با پر سبزی است در آن شناور

این شرفش بس در روز محشر»(۴)

۱- انصار الحسین۷ یا شهیدان گمنام از یاران او، صص ۱۰۳ و ۱۰۴.
۲- درباره شمار کسانی که عون بن عبدالله بن جعفر به هلاکت رساند, نظرها مختلف است. طبری سه سوار و هجده پیاده را ذکر کرده است (در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، صص ۲۸۴ و ۲۸۵)؛ برخی نیز ۲۱ را نقل کرده اند. (سالار شهیدان، ص ۲۵۶)
۳- انصار الحسین۷ یا شهیدان گمنام از یاران او، ص ۱۰۴.
۴- «ان تنکرونی فانا بن جعفر/ شهید صدق فی الجنان ازهر_ یطیر فیها بجناح اخضر/ کفی بهذا شرفاً فی المحشر». (در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۸۴)

پس از شـهادت عون، امام علیه السـلام آمد و او را به همراه برادرش محمد، به خیمه شـهدا برد. تمام بانوان بیرون آمدند؛ مگر مادرشان حضرت زینب علیها السلام ، مبادا بی تابی کند و باعث نقصان اجرش شود.(۱)

«وقتی خبر شـهادت حسـین علیه السـلام و فرزندان عبدالله به مدینه رسید، عبدالله بن جعفر در خانه نشست و مردم می آمدند او را تسلیت می گفتند. غلام او, ابوالسـلاسل به او گفت: این مصیبتی است که از ناحیه حسین علیه السلام به ما وارد شد. عبدالله ناراحت شد و کفش را به طرف او پرتاب کرد و گفت: یا بن اللخناء! آیا درباره حسـین علیه السلام این چنین سخن می گویی! به خدا قسم اگر در حضور حضرت بودم, هرگز از او جدا نمی شدم تا به شهادت برسم. به خدا سوگند, من در راه حسین علیه السلام از زندگی ایشان چشم فرو بستم. شهادت ایشان در رکاب حسین علیه السلام مصیبت مرا آسان می کند. ایشان با برادرم و عموزاده ام مواسات کردند, صبر و پایداری به خرج دادند و به شـهادت رسیدند. سپس رو به حاضرین کرد و گفت: حمد و سپاس خدای را که به شـهادت حسین علیه السلام مرا گرامی داشت، اگر من شخصاً توفیق مساعدت و یاری حسین علیه السلام را نیافتم, ولی با تقدیم پسرانم او را یاری کردم».(۲)

سلیمان بن قبه در نوحه عون بن عبدالله بن جعفر گفته است:

گریه کن گر گریه خواهی عون زینب زاده را

کو نبود اندر حوادث واگذار آن ساده را

ص:۱۱۲

۱- یاران کوچک حسین۷، ص ۲۰۴، به نقل از: تذکره الشهدا، ص ۱۵۶.

۲- انصار الحسین۷ یا شهیدان گمنام از یاران او، ص ۱۰۴؛ سالار شهیدان، ص ۲۵۶.

شد مصیبت بر ذوی القربی به جان من بزرگ

گریه لازم این مصیبت های پر دنباله را(۱)

پیوست ها:

اشاره

ص:۱۱۳

۱- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۸۴.

پیوست ها:

ص:۱۱۵

دو تن از شهدای کربلا در تقسیم بندی صورت گرفته مبنی بر «نوزاد (شیرخواره) و نوجوان) نمی گنجند: محسن بن حسین علیه السلام و حضرت علی اکبر. از آنجا که محسن بن حسین علیه السلام در شکم مادر سقط شده، در ذیل شیرخوارگان جای نمی گیرد. به سبب اختلاف نظر درباره سن علی اکبر، شرح حال او را به صورت جداگانه در این بخش آورده ایم.

محسن بن حسین علیه السلام

محسن بن حسین علیه السلام

سن

در شکم مادر سقط شده است.

نسب

پدرش امام حسین علیه السلام و مادر گرامی اش, رباب, دختر امری القیس.

شهادت

به هنگام عبور اسیران از شهر حلب.

قاتل

بر اثر داغ مصیبت، رنج اسارت و دشواری سفر به شهادت رسیده است.

محسن بن حسین، از فرزندان امام حسین علیه السلام است که پس از واقعه عاشورا, هنگام گذر اسیران خاندانِ نبوت از مسیر غربی شهر حلب, از مادر سقط شده است. مدفن او در دامنه کوه جوشن قرار دارد.

ص:۱۱۷

«نـام مـادر این کودک سـقط شـده در تاریـخ ذکر نشـده است, ولی قراین و شواهـد بر آن دلالت دارنـد که رباب, دختر امرئ القیس مادر اوست؛ زیرا فقط دو تن از همسـران امام حسین علیه السلام در کربلا و پس از آن در سفر کوفه و شام بودند: یکی ام اسـحاق و دیگری ربـاب؛ و پیش از این گفتیم که ام اسـحاق در روز عاشورا فرزنـدی به نام عبـدالله به دنیا آورد, ولی فرزند ربـاب در روز عـاشورا طبق نقـل ابومخنف شـش مـاهه بوده است. پس این احتمـال تقویت می شود که رباب حامل محسن بن الحسـین بوده و بر اثر داغ ها و هول ها و مصیبت ها و رنج های اسارت، در شهر حلب حملش ساقط شده است و او را در دامنه کوه جوشن به خاک سپرده اند».(1)

یاقوت حموی ذیل واژه «جوشن» می نویسـد: کوه بزرگی است در غرب حلب. این کوه، معدن مس سـرخ است که از آن بهره برداری می شـد، اما از زمانی که اسـیران خاندان امام حسـین علیه السـلام را از کنار آن عبور داده اند، تاکنون بی بهره و بدون استفاده باقی مانده است؛ زیرا هنگامی که یکی از همسران امام در آنجا جنینش را سقط کرد، از کارگران آن معدن آب و نان طلبیـد، او را تحقیر کردنـد و دشـنام دادنـد و از دادن آب و نـان به او خودداری ورزیدنـد. این زن دلسوخته و دردمنـد که داغ حسـین بر دل داشت، آنهـا را نفرین کرد و از آن زمـان تاکنون, هرکس در آن معـدن کار می کنـد، بهره ای نمی برد و نیز در دامنه آن کوه، زیارتگاهی است معروف به «مشهد السقط» و «مشهد الدکه» که مدفن محسن بن حسین است.

۱- سید احمد موسوی وادقانی، یاران کوچک حسین۷، صص ۴۳ و ۴۴.

محدث قمی می نویسد:

من در سال ۱۳۴۲ هجری قمری در بازگشت از سفر حج به زیارت آن مشهد که به شهر حلب نزدیک است مشرف شده ام و در آنجا از او به شیح مُحَسِّن به فتح حاء و تشدید سین مکسوره یاد می کنند. ساختمان آن مشهد شریف را که از تخته سنگ های بزرگ و در نهایت استحکام ساخته شده است، دیده ام. متأسفانه در اثر جنگی که در حلب درگرفت, آن ساختمان دچار خرابی شده و اکنون نیز ویران و منهدم است و دیوار و سقف آن روی هم ریخته و از بن درآمده است. تا آنجا که من می دانم، اول کسی که این زیارتگاه را تعمیر کرده، سیف الدوله حمدانی است. ضیاءالدین یوسف بن یحیی بن حسین صنعانی, متوفای سال ۱۱۱۱، در کتاب نسمه السحر در ذکر آنان که شیعه و شاعر بودند و من یک مجلد آن را در نجف اشرف دیدم، گفته است در ضمن احوال سیف الدوله که ابن بطی در تاریخ حلب گوید: سیف الدوله کسی است که «مشهد الدکه» را در بیرون شهر حلب ساخته؛ زیرا که او در یکی از گردشگاه های خود در حلب، شبانه، نوری در آن مشاهده کرده و صبح سوار شده به آنجا رفته و دستور داده آنجا را حفر کردند و سنگی بیرون آمده که بر آن نوشته بوده است: «هذا المحسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب» و علویان را جمع کرده، درباره آن از آنها پرسیده. یکی از آنها گفته است که در دوران یزید چون اسیران اهل بیت را به حلب آوردند، یکی از زنان حسین علیه السلام این پسر را سقط کرد و سیف

الدوله آن را ساخت، گفت: خداوند به من اجازه داد که آن را عمارت کنم.(۱)

محمد بن ابی سعید بن عقیل

محمد بن ابی سعید بن عقیل

سن

۷ سال.

نسب

پدرش ابوسعید بن عقیل بن ابی طالب, معروف به «احول» و مادرش ام ولد (کنیز).

شهادت

نبرد تن به تن در کربلا.

قاتل

لقیط بن ایاس (یاسر یا ناشر) یا هانی بن ثبیت حضرمی یا ابن زهیر ازدی.

برخی وی را محمد بن سعید و برخی دیگر محمد بن ابی سعد گفته اند, ولی عده ای ابی سعید را

دانسته و احتمال داده اند که محمد بن ابی سعید، همان

باشد.

محمد, فرزند ابوسعید, ملقب به احول است. مادرش ام ولد (کنیز) بود. پدرش, ابوسعید را از شهدای کربلا نوشته اند. پدرش در شوخ طبعی، صراحت و بدیهه گویی همچون عقیل بوده است.

محمد از مدینه به مکه و تا کربلا همسفر اباعبدالله علیه السلام بود. او در حالی که گوشواره به گوش داشت، تیر خیمه را به کف گرفت و پس از شهادت امام حسین, پیش روی مادرش به میدان شتافت. برخی نوشته اند با اسب بر وی تاختند و با شمشیر, او را قطعه قطعه کردند.

ص:۱۲۰

۱- شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۵.

محمد, دوستدار اباعبدالله، آشنا به دین، شجاع, و شیفته شهادت بود. او را در همان کودکی «فقیه» می نامیدند (شاید عنوان پدرش بوده است). مورخان از حمید بن مسلم نقل کرده اند: «وقتی که حسین علیه السلام در قتلگاه افتاده بود, نوجوانی وحشت زده و هراسان از خیمه ها بیرون آمد و به راست و چپ خیره می شد. سواری به او حمله کرد و ضربتی فرود آورد و او را شهید کرد. نام نوجوان را پرسیدم، گفتند: محمد بن ابی سعید است. از نام سوار سؤال کردم, گفتند: لقیط بن ایاس جهنی است.

هشام کلبی نقل کرده است: هانی بن ثبیت الحضرمی گفت: من از کسانی بودم که هنگام شهادت حسین علیه السلام حضور داشتم. به خدا سوگند من دهمین نفر بودم که ایستاده بودم. همه ما سوار اسب بودیم. اسبان را به حرکت درآوردند، اسب ها تواضع کردند و جلو نرفتند. در این هنگام, نوجوانی از نزدیکان حسین علیه السلام بیرون آمد؛ عمود خیمه ای را در دست و ازار و پیراهنی بر تن داشت. وحشت زده و هراسان بود. به راست و چپ خیره می شد. گویا می بینم که دو مروارید درخشان به گوش هایش آویخته, به اطراف که توجه می کند، می لرزد. ناگاه مردی به سرعت خود را به او رساند از اسب پیاده شد و با شمشیر, او را قطعه قطعه کرد. هشام کلبی می گفت: قاتل نوجوان, خود هانی بن ثبیت حضرمی می باشد، ولیکن از نظر شرم و حیا و یا ترس, نام خود را مخفی می کرد».(۱)

علی اکبر بن حسین

اشاره

ص:۱۲۱

۱- انصار الحسین۷ یا شهیدان گمنام از یاران او، صص ۱۱۷ و ۱۱۸.

علی اکبر بن حسین

سن

۲۷ ــ ۱۸ سال.

نسب

پدرش امام حسین علیه السلام و مادرش, لیلی دختر ابی مرّه بن مسعود ثقفی.

شهادت

نبرد تن به تن.

قاتل

منقذ بن مرّه.

فرزند ارشد اباعبدالله الحسین است. نام مادرش, لیلی بنت ابی مرّه بن عروه است. وی در پنجم یا یازدهم شعبان سال **۳۳** هجری در مدینه به دنیا آمد. نامش علی و کنیه اش ابوالحسن بوده است. «وی از سه بُعد وجودی شبیه پیامبر بود: خلقت، خلق و خو، نطق و گفت گو. زیبا، رشید، شجاع، فداکار، مظهر ادب و وقار، خلاصه و عصاره همه فضایل، در زیبایی های روحی و خلقی و تالی تلو معصوم بود».(۱)

اختلاف در سن علی اکبر

اختلاف در سن علی اکبر

سید احمد موسوی وادقانی، درباره اختلاف نظرها در باب سن علی اکبر بحث مفصلی کرده که در خور توجه است. وی با بیان نظرهای گوناگون و اقامه دلایل خود، نتیجه می گیرد که ایشان، ۲۵ یا ۲۷ ساله و از برادرش، امام سجاد علیه السلام بزرگ تر بوده است.(۲)

از آنجا که اختلاف نظرها از هجده سال آغاز و به ۲۷ ختم می شود، داستان حضور ایشان در کربلا را در ذیل بخش «نوجوان» ذکر نکردیم. حال، برخی از اظهارنظرها در ادامه می آید.

ص:۱۲۲

۱- آینه داران آفتاب، ج ۲، ص ۱۰۲۳.

۲- یاران کوچک حسین۷، صص ۴۷ _ ۵۶.

او «هجده سال داشت, نه نوزده سال و بعضی ۲۵ سال نوشته اند و بنا بر اخبار موثق و معتبر, تقریباً متفق علیه است آن جوان شبیه ترین افراد خانواده رسول به پیغمبر صلی الله علیه و آله بود؛ چه از حیث ظواهر جسمانی و چه از حیث اخلاق و چه آهنگ صدا و فرموده اند هر وقت اشتیاق زیارت رسول خدا را پیدا می کردیم، به علی اکبر نگاه می نمودیم و وجود عزیزش اول شهید از خانواده حسین بن علی است».(۱)

«محمد بن شهرآشوب و محمد بن ابی طالب او را هیجده ساله دانند، و شیخ مفید او را نوزده ساله دانسته, و بنابراین از امام زین العابدین کوچک تر بوده و ۲۵ ساله و کمتر هم گفته اند که از آن حضرت بزرگ تر بوده و این اصح و اشهر است.

محمد بن ادریس حلی در خاتمه کتاب حج, گفته در ضمن زیارت ابی عبدالله الحسین علیه السلام , فرزندش علی اکبر زیارت شود که مادرش لیلی, دختر ابن ابی مره بن عروه ثقفی بوده و در روز عاشورا اول کشته از خاندان ابی طالب بود و او در زمان خلافت عثمان متولد شده بود و از جدش علی نقل روایت کند و شعرا او را مدح سروده اند».(۲)

وی از مدینه به مکه و از مکه تا کربلا هم رکاب پدر بزرگوارش بود. پس از شهادت همه یاران، تنها بنی هاشم مانده بود. اولین کسی که اذن میدان طلبید, جوان رشیدِ اباعبدالله، علی اکبر بود.

۱- سیدالشهدا (واقعه عاشورا)، ص ۱۸۴ (پانویس).

۲- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۸۱.

ابومخنف گفت، زهیر بن عبدالرحمن بن زهیر خثعمی نقل کرده است نخستین کشته از فرزندان ابی طالب در آن روز, علی اکبر, پسر حسین بود که مادرش لیلی, دختر ابی مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی بود.(۱)

شیخ عباس قمی می نویسد: «کلمات علما در اولْ شهید از اهل بیت اختلاف دارد؛ بعضی علی اکبر را اول شهید دانند و برخی عبدالله بن مسلم بن عقیل را و ما به موافقت با طبری و جزری و اصبهانی و دینوری و شیخ مفید و سید بن طاوس و دیگران، علی اکبر را اول شهید نوشتیم و زیارت شامل نام شهدا هم بر آن دلالت دارد: «اَلسَّلامُ عَلَیکَ یَا اَوَّلَ قَتِیلٍ مِن نَسلِ خَیر خلیلٍ» و آنچه شیخ نجم الدین بن نما گفته که کمی از اهل بیت زنده بودند که علی اکبر به میدان رفت، ضعیف است و شاید مقصودش با آنها یکی باشد, ولی سیاق کلامش راه نمی دهد».(۲)

«اکثر قریب به اتفاق منابع دست اول و معتبر تاریخی، حضرت علی اکبر را اولین شهید از بنی هاشم ذکر کرده اند».(۳)

«علی بن الحسین بنا بر نقل لهوف، زیباتر و خوش خوتر همه مردم بود، از پدرش اجازه نبرد خواست، به او اجازه داد و نگاه نومیدی به او کرد و اشکش سرازیر شد و گریست.

در مقتل محمد بن ابی طالب نیز روایت شده که ریش مبارک سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! گواه این مردم باش؛ جوانی برابر آنها

ص:۱۲۴

۱- قیام جاوید (مقتل الحسین)، ص ۱۰۹.

۲- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۸۰.

۳- تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا ۷، ص ۸۱۷.

رفت که شبیه ترین مردم است به پیغمبر تو در خلقت و اخلاق و گفتار. ما هر وقت مشتاق دیدار پیغمبرت می شدیم, به روی او نگاه می کردیم. بار خدایا! برکات زمین را از آنها دریغ دار و جدایی میان آنها افکن و آنها را پاره پاره کن. روش آنها را ناستوده کن و والیان را هرگز از آنها راضی مدار؛ زیرا آنها ما را دعوت کردند تا یاری کنند, سپس بر ما جهیدند و با ما جنگیدند». (۱)

سپس لشکر دشمن را نفرین کرد و عمر سعد و پسرش را که ناظر و شاهد این صحنه بودند، مخاطب قرار داد و گفت: «تو را چه شده است؟ خدا رحِمَت را قطع کند و کارها را بر تو مبارک نگرداند و کسی را بر تو مسلط کند که بعد از من در بستر ذبحت کند؛ همان گونه که رحم مرا قطع کردی و خویشاوندی ام را با پیامبر صلی الله علیه و آله پاس نداشتی».

آن گاه زمزمه کرد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». (۲)

علی اکبر در میدان رجز خواند و جنگید. وی به دشمن حمله می کرد و می گفت: «من علی, پسر حسین بن علی هستم. به خدای کعبه سوگند,

---

۱- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۷۶؛ «علی اکبر نخستین نفر از بنی هاشم بود که به میدان جنگ رفت، او نوزده یا هجده سال یا ۲۵ یا ۲۷ سال داشت، نزد پدر آمد و اجازه طلبید، امام حسین۷ به او اجازه داد، سپس نگاه مأیوسانه به اکبرش کرد و دو انگشت اشاره را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا خودت بر این قوم، شاهد باش که به سوی آنها جوانی رفت که از نظر جمال و کمال و سخن گفتن، شبیه ترین مردم به رسول تو است و ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبر تو بودیم به چهره علی اکبر می نگریستیم». (سوگ نامه آل محمد ۹، صص ۲۷۳ و ۲۷۴؛ تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا۷، ص ۸۱۸)

۲- امام حسین ۷ بانگ برداشت و این آیه را تلاوت کرد: «به راستی که خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برگزید بر جهانیان؛ نژادی که از یکدیگرند و خدا شنوا و داناست.» (آل عمران: ۳۳)

ما به پیامبر نزدیک تریم. قسم به خدا که پسر زنازاده نمی تواند بر ما حکومت کند».

«صاحب فوادح القوادح می نویسد: وقتی علی اکبر مبارز طلبید, عمر بن سعد، صارق بن کثیر را به مبارزه با او دعوت کرد و جایزه مهمی را هم برایش مقرر نمود. طارق گفت: «تو ملک ری را می گیری و اگر ضمانت کنی برای من حکومت موصل را بگیری، من سر او را برای تو خواهم آورد.» ابن سعد ضمانت کرد. طارق به میدان علی آمد. حضرت او را با یک ضربت به جهنم فرستاد. برادرش آمد، حضرت یک ضربت به چشمش زد که او را به هلاکت انداخت. پسرش آمد, او را هم کشت. احدی به مبارزه نیامد, مگر آنکه کشته شد. عمر بن سعد فریاد زد: «مگر مردی در اینجا نیست؟» بکر بن غانم گفت: «این بچه است، در حالی که من با دو هزار نفر می توانم مقابله کنم، ولی چون گفتی مردی نیست به میدانش می روم.» و سپس به میدان آمد.

نقل شده که امام حسین علیه السلام رنگش متغیر شد، در این هنگام, میان آن دو درگیری شدید شد که ناگهان علی دید از زیر بغل او زره پاره شده؛ با شمشیر ضربتی بر او وارد ساخت که او را دو نصف کرد و خداوند او را به جهنم واصل نمود.

آن چنان جنگید که داد و فریاد از لشکر بلند شده و تنها کشته او صد و بیست نفر و زخمی ها از اندازه بیرون بود».(۱)

راوی گفت: وی بارها حمله کرد، مرّه بن منقذ بن نعمان عبدی لیثی او را دید و گفت: «گناه عرب بر گردنم باشد اگر این بار نیز چون

۱- سالار شهیدان، صص ۲۵۱ و ۲۵۲.

گذشته به ما حمله کرد، پدرش را به عزایش ننشانم». (۱)

امام زبان در کامش نهاد و انگشترش را در دهانش گذاشت و فرمود: «به جنگ دشمنانت بازگرد. کمی دیگر صبوری کن که پیش از غروب، جدت با جام لبریز سیرابت خواهد کرد؛ به گونه ای که دیگر هرگز تشنه نشوی».

«بعضی گفته اند: حسین علیه السلام زبان علی را در کام گرفت تا به او بنماید که کام وی از کام او خشک تر است و با این همدردی او را تسکین دهد، ولی ممکن است منظور حسین علیه السلام این بوده است که در این دم آخر, او را به حقایقی آگاه کند که درجات معنوی او ارتقا یابد، [چنان که] در حدیث آمده است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین دم زندگانی، علی علیه السلام را در زیر بستر خود خواست و زبان در کام او نهاد و به او حقایقی آموخت که هزار هزار باب علم بود».(۲)

علی اکبر بازگشت و نبردی سنگین کرد و هشتاد نفر را کشت. شیخ مفید در ارشادی گوید: «مردم کوفه از کشتن او خودداری می کردند»(۳) تا اینکه مورد اصابت تیر منقذ بن مرّه قرار گرفت. تیر بر گلوی علی اکبر نشست. منقذ ضربه ای بر سر وی نیز فرود آورد. علی اکبر دست در گردن اسب انداخت. خون بر چشمان اسب نشست و اسب, علی را میان دشمنان برد. هرکس ضربه ای زد, به گونه ای که «فقطعوه بسیوفهم اِرباً ارباً».

۱- قیام جاوید (مقتل الحسین)، ص ۱۰۹.

۲- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۷۷.

۳- همان، ص ۲۷۸.

مردم کوفه دور آن جوان را گرفته, آن قـدر شمشـیر بر بـدن نازنینش زدنـد که امام می فرماید: «با شمشـیرهای خود او را قطعه قطعه کردند».(۱)

شیـخ عباس قمی می نویسد: «در بعضـی مقاتل است که منقذ شمشـیری بر فرق سـرش نواخت و او را از کار انداخت و لشـکر، شمشـیر, بر او زدنـد و او دست به گردن اسب خود حمایـل کرد و اسب، او را به میـان دشـمن برد و بـا شمشـیر او را پـاره پـاره کردنـد و چون جان به گلویش رسـید, فریاد زد: پـدر جان! این جدم رسول خداست که جامی لبالب به من نوشانید، بشـتاب و بشتاب که جامی هم برای شما در دست دارد و همین ساعت از آن سیراب می شوی».(۲)

علی اکبر لحظه افتادن، پـدر را صـدا زد. امام خود را کنارش رسانـد. اکبر چشم گشود و گفت: «پدر جان خداحافظ! این جدم محمد مصـطفی است. این نیز جدم علی مرتضـی و جده ام خدیجه کبراست و جده ام فاطمه زهرا که همه مشتاق توانـد و پیامبر می فرماید: هرچه زودتر نزد ما بیا. پدرجان، این جدم پیامبر است که با کاسه لبریز خود, مرا سـیراب کرد, که دیگر هرگز تشنه نخواهم شد. جدم می فرماید: عجله کن، عجله کن که برای تو نیز جامی ذخیره شده که به زودی خواهی نوشید».

این را گفت و در آغوش پدر چشم فرو بست. (۳)

راوی گفت: می دیدم که زنی با سرعت بیرون آمد؛ مثل اینکه خورشید طلوع کند و بانگ می زد: «ای برادرزاده!»

۱- سیدالشهدا (واقعه عاشورا)، ص ۱۸۴ (پانویس).
۲- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۷۸ (پانویس).
۳- آینه داران آفتاب، ج ۲، صص ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳.

راوی گفت: «پرسیدم او کیست؟»

گفتند: «این زینب, دختر فاطمه, فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است».

آمد و بر روی بدن علی اکبر افتاد. حسین به سوی او آمده و دستش را گرفت و به خیمه برد».(۱)

«شاید سبب آمدن مخدره زینب علیه السلام بر سر نعش علی, برای دلداری و تسلی و حفظ امام علیه السلام بوده است و گویا حضرت، بالین علی دیری پاییده و زینب را نگران کرده که مبادا بالین نعش او دق کرده باشد و شاید هم از کثرت محبت به علی اکبر بوده. و به مناسبت علاقه مفرط زنان حرم به او، حضرت دستور داد نعش او را به خیمه ها آوردند که در دسترس آنها باشد».(۲)

بعضی پژوهشگران گفته اند: «آمدن حضرت زینب قبل از پدر, یک تاکتیک جنگی بود، که اگر زینب نمی آمد و امام حسین تنها می آمد، امکان داشت جان از قالب تهی کند. تنها راه برای حفظ سلامت آن قلب عالم امکان, این بود که زینب, خود را قبل از برادر بالای جسم پاره پاره علی اکبر علیه السلام رساند، لااقل حسینش تنها نباشد، وقتی زینب را در میان اجانب از دشمنان ببیند, فکرش به سوی او منصرف شود، دیگر داغ جوان عزیزش خیلی مؤثر واقع نشود. و از مرحوم آیت الله حاج شیخ جعفر شوشتری نقل شده که امام حسین علیه السلام در مصیبت علی اکبر سه

۱- این مطلب در تاریخ طبری و مقاتل الطالبین ابوالفرج نیز آمده است. آه سوزان بر مزار شهیدان (اللهوف علی قتلی الطفوف)، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۲- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۸۰.

مرتبه به حالت احتضار درآمد، و مشرف بر مرگ شد:

۱. وقتی که علی اکبر اجازه جنگ گرفت, خود لباس رزم بر تن او پوشاند. زن ها باخبر شدند، همه از خیمه بیرون ریختند و صدا به ناله بلند کردند.

۲. وقتی که از معرکه برگشت، در حالی که خون از سر و صورت او می ریخت و عطش و حرارت بر او غلبه کرده بود، گفت: «یا ابه العطش».

۳. هنگامی که علی اکبر به روی زمین افتاد و امام حسین بالای سر او حاضر شد».(۱)

در روایت دیگر آمده: پس از شهادت علی اکبر علیه السلام خواهرش سکینه نزد پدر آمد و گفت: «پدرم! چرا آن قدر غمگین هستی، برادرم چه شد؟»

امام فرمود: «دشمنان, او را کشتند».

سکینه فریاد زد: «ای وای برادرم، آه میوه دلم، برادرم را کشتند، مرا بی برادر کردند».

امام به او فرمود: «دخترم سکینه، خدا را در نظر بگیر، صبر و تحمل کن».

سکینه گفت: «ای بابا! چگونه صبر کند آن کس که برادرش کشته شده و پدرش غریب و تنها مانده است؟»

امام فرمود: «انا لله و انّا الیه راجعون».

در نقل دیگری آمده است: «بانوان حرم که حضرت زینب علیها السلام جلودار آنها بود، به استقبال جنازه علی اکبر علیه السلام شتافتند. زینب علیها السلام وقتی که به

۱- سالار شهیدان، صص ۲۵۳ و ۲۵۴.

جنازه رسید، آن را در بغل گرفت و با شور و هیجان عجیب، و قلب پر درد و با جان و دل صدا می زد: «علی جان! علی جان!»

ابوالحسن تهامی, در زبان حال امام حسین علیه السلام خطاب به علی اکبر, می گوید: «ای ستاره من چقدر عمرت کوتاه بود! آری, عمر ستارگان سحر کوتاه است. پیکر مه سیمای علی اکبر، قبل از وقتش به سوی او شتافت و پیش از آنکه آن ماه، بدر درخشان شود، پنهانی او را فرا گرفت. اگر سخن بگویم نخست سخن تو بر زبانم جاری است و اگر سکوت کنم یاد تو از قلبم بیرون نمی رود». (۱)

آن گاه با جوانانش به سراغ علی اکبر رفت و گفت: «برادرتان را بردارید».

او را از محل قتلگاهش برداشتند و جلوی خیمه ای که در مقابل آن می جنگیدند، گذاشتند».(۲)

امام, مهاجمان را از اطراف علی اکبر دور کرد. مولاے گونه بر گونه جوانش نهاد. خون از محاسن وی پاک کرد و لبانش را بوسید و مرثیه گونه سرود: «عَلَی الدُّنیا بَعَدک العَفا».(۳)

«در ارشاد است که سیل اشک روان کرد و گفت: پس از تو اُف بر دنیا. در روضه الصفا است که حسین بر بالین او بلند گریست و تا آن

۱- سوگ نامه آل محمد۹، ص ۲۷۹_ ۲۸۰.

۲- قیام جاوید (مقتل الحسین)، ص ۱۱۰.

۳- ابومخنف گفت: سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم ازدی نقل کرد: آن روز با گوش خود از حسین شنیدم که می گفت: «ای پسرم خدا بکشد، قومی را که تو را کشتند! چقدر بر خدای بخشنده جسارت کرده و حرمت رسول خدا را دریدند! بعد از تو دنیا ارزش زندگی ندارد». (قیام جاوید (مقتل الحسین)، ص ۱۰۹)

زمان کسی گریه اش را نشنیده بود».(۱)

سپس جوانان بنی هاشم را صدا زد تا بدن علی اکبر را به خیمه بیاورند. امام در این لحظه فرمود: «شهادت وی چون شهادت پیامبران و خاندان پیامبر است».(۲)

منابع

اشاره

ص:۱۳۲

۱- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ص ۲۷۹.

۲- آینه داران آفتاب، ج ۲، ص ۱۰۲۳.

منابع

زیر فصل ها

الف) کتاب

ب) نشریه

ج) پایگاه اینترنتی

الف) کتاب

الف) کتاب

قرآن کریم.

ابن جابر البلاذری، احمد بن یحیی, انساب الاشراف، تحقیق: محمدباقر محمودی، قم, پاسدار اسلام, ۱۴۱۶ه .ق.

ابن جوزی، سبط حافظ ابی الفرج عبدالرحمن, تذکره الخواص, تهران، نینوی الحدیثه, بی تا.

ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی بن جعفر, الاقبال بالاعمال الحسنه (اقبال الاعمال) (ج ۱)، تحقیق: جواد القیومی الاصفهانی، قم, دفتر تبلیغات اسلامی حوزه عملیه قم, ۱۳۷۶.

ابن طاووس، علی، آهی سوزان بر مزار شهیدان (اللهوف علی قتلی الطفوف)، ترجمه: سید احمد فهری زنجانی، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۵.

ابوالنصر، عمر، سیدالشهدا (واقعه عاشورا)، ترجمه و نگارش: سید جعفر غضبان، [بی مکان]، شرکت چاپ خیام، [بی تا].

ابومخنف، قیام جاوید (مقتل الحسین)، ترجمه و تصحیح: حجت الله جودکی، تهران، تبیان، ۱۳۷۷.

ابی الفرج الاصفهانی، علی بن حسین, کتاب الاغانی, (ج ۱۶)، بیروت, مکتب تحقیق دارالحیاء التراث العربی, ۱۴۱۵ه .ق.

احدی, حسن و نیک چهر محسنی، روان شناسی رشد (مفاهیم بنیادی در

ص:۱۳۳

روان شناسی نوجوانی و جوانی)، تهران، پردیس، ۱۳۷۸.

جوادی آملی، عبداللّه، شمیم ولایت، قم، اسرا، ۱۳۸۵.

جیمز، آلیسون, کریس جنکسن، آلن پروت، جامعه شناسی دوران کودکی (نظریه پردازی درباره دوران کودکی)، ترجمه: علی رضا کرمانی و علی رضا ابراهیم آبادی، تهران، ثالث، ۱۳۸۳.

حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه (ج ۲۰)، تصحیح: ربانی شیرازی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.

حرانی، ابومحمد الحسن، تحف العقول، ترجمه: حمیده مروتی، تهران، حبل المتین، ۱۳۸۸.

حلی، حسن بن سلیمان, مختصر بصائر الدرجات, تحقیق: مشتاق صالح المظفر، قم, مکتبه العلامه المجلسی, ۱۳۸۸.

خمینی، سید روح الله، تحریرالوسیله، الجزء الثانی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ه .ق.

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول, از دوره جدید، ۱۳۷۳.

ذهنی تهرانی، محمدجواد, از مدینه تا مدینه, تهران, پیام حق, ۱۳۷۹.

رضی القزوینی, تظلم الزهرا علیه السلام من اهراق دماء آل العباء, تحقیق مهدی رجایی، قم، امیر, ۱۴۱۷ ه .ق.

سماوی، شیخ محمد، انصار الحسین علیه السلام یا شهیدان گمنام از یاران او، ترجمه: ابوسعید و ابونوید، قم، نوید اسلام، ۱۳۶۹.

سه تن از محققان اسلامی, سه مقتل گویا در حماسه عاشورا, قم, نوید اسلام, ۱۳۷۹.

شریف کاشانی، ملا حبیب الله، تذکره الشهدا (ج ۲)، قم، شمس الضحی، ۱۳۸۴.

شیخ الاسلامی، سید حسین، سالار شهیدان، قم،داوری، ۱۴۱۵ ه .ق.

ص:۱۳۴

شیخ عباس قمی، در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)،ترجمه: محمدباقر کمره ای، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۴.

شیخ عباس قمی، منتهی الآمال (ج ۱)، قم، دلیل، ۱۳۷۹.

شیخ مفید, الارشاد, ترجمه و شرح فارسی: محمدباقر ساعدی خراسانی، تصحیح: محمدباقر بهبودی، تهران, کتابفروشی اسلامیه, ۱۳۷۶.

طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان (ج ۴)، ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۲.

طبرسی، ابی منصور, الاحتجاج, (ج ۲)، تحقیق: ابراهیم بهادری و محمد هادی، قم, اسوه, ۱۴۱۳ ه .ق.

کحّاله، عمر رضا, اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام, ج ۴، دمشق, هاشمیه, ۱۳۷۸ه .ق.

گروهی از تاریخ پژوهان، تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا علیه السلام (ج ۱)، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله ، ۱۳۸۹.

لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق (ج ۳)، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۱.

مجلسی، محمدباقر, بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار, (ج ۴۵، ۶۵ و ۶۸), بیروت, دار احیاء التراث العربی, ۱۴۰۳ ه .ق.

محدثی، جواد، فرهنگ عاشورا، قم، معروف، ۱۳۷۴.

محسن الامین, اعیان الشیعه (ج ۱، ۵ و۸)، بیروت, دارالتعارف للمطبوعات, ۱۴۰۳ه .ق.

محمدی اشتهاردی، محمد، مسلم بن عقیل علیه السلام ، پیشتاز شهیدان کربلا،قم، مطهر، ۱۳۷۴.

______________________________ ، سوگ نامه آل محمد صلی الله علیه و آله ، قم، ناصر، ۱۳۷۴.

مسعودی، ابوالحسن علی، اثبات الوصیه لعلی بن ابی طالب، ترجمه:

محمدجواد نجفی، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۴۳.

مقرم، سید عبدالرزاق, تاریخ عاشورا (مقتل الحسین), ترجمه: عزیزالله عطاردی، تهران, عطارد، ۱۳۸۸.

منصور، محمود، روان شناسی ژنتیک (تحول روانی از تولد تا پیری)، تهران، سمت، ۱۳۸۱.

موسوی وادقانی، سید احمد، یاران کوچک حسین علیه السلام ، تهران، قدیانی، ۱۳۷۸.

مونته سوری، ماریا, کودک در خانواده, ترجمه: شمسی زندسلیمی، تهران: انیس, ۱۳۷۶.

مهدی پور، علی اکبر، اجساد جاویدان، قم، حاذق، ۱۳۷۴.

میرزا محمدتقی سپهر، ناسخ التواریخ (در احوالات سیدالشهدا علیه السلام) (ج ۲)، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۹.

نراقی، احمد، معراج السعاده، قم، هجرت، ۱۳۷۸.

نقدی، جعفر, حضرت زینب کبرا, اقتباس و نگارش: عمادالدین حسین اصفهانی، تهران, شرکت سهامی طبع کتاب, ۱۳۴۳.

یوسفی غروی، محمدهادی, نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا, ترجمه: جواد سلیمانی، قم, انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله , ۱۳۷۷.

ب) نشریه

ب) نشریه

نجفی مقدم، حمید، «نقش خانواده در الگوسازی نوجوانان و جوانان»، نشریه مربیان، بهار ۱۳۸۱، شماره ۴.

ج) پایگاه اینترنتی

ج) پایگاه اینترنتی

«ویکی پدیا» (

)

«ویکی فقه» (

).

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹